

زنده باد تشکل مستقل و طبقاتی کارگری

مبارزات روزمره کارگران برای خواسته ها و مطالباتشان هر چند اقتصادی است ولی رسیدن به آن بدون مبارزه سیاسی امکان ناپذیر است. طبقه کارگر برای تحقق منافعش به تشکل های خود نیاز دارد یعنی نیازمند سازمان هائی است که بوسیله آن بتواند منافع خود و جامعه را بمرحله عمل درآورد. تشکلهای مستقل کارگری باید توسط خود کارگران تشکیل شود و متکی به اراده جمعی در محیطهای کار باشد. این تشکلهای باید از نظر مالی مستقل و متکی به اعضای خود باشد. این تشکلهای ضمن اینکه برای خواسته ها و مطالبات کارگری در جهت منافع طبقاتی خود مبارزه می کنند، باید بتوانند نسبت به مسائل اجتماعی جامعه دخالتگری نمایند، و هر مسئله ایی در رابطه با توده های مردم و سایر جنبشهای اجتماعی اتفاق می افتد مسئله خود دانسته و نسبت به آن عکس العمل نشان دهند و از مبارزات هم طبقه ایهای خود دفاع نمایند. استقلال تشکلهای کارگری به معنای استقلال از جامعه و مسائل اجتماعی آن نیست بلکه مستقل از تشکلات دست ساخته دولت سرمایه می باشد. تشکل مستقل طبقاتی به عنوان ابزاری در دست کارگران باید بتواند اشکال مختلف مبارزاتی در عرصه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به پیش ببرد و متحقق نماید.



کانون سوسیالیست های کارگری

نشریه کارگر سوسیالیست
شماره هیجده
تاریخ انتشار بهمن 93
کانون سوسیالیست های کارگری
<http://www.socialist-workers.org>
ایمیل آدرس:
kargar.socilaist@gmail.com

همکاران نشریه:

- بهزاد بارخدایی
- بهروز دهقانی
- داوود رحیمی
- سحر صبا
- شروین رها
- شهرام یوسفی
- شهریار دادور
- مینا اخگر

مطالب مندرج در این شماره:

- 3 صفحه - درباره تشکل های مستقل و سراسری کارگران
- 7 صفحه -
- 8 صفحه - عوامل ترور کاریکاتوریست ها در پاریس
- 12 صفحه - حمله سازمان یافته رژیم اسلامی علیه کارگران افغانستانی در ایران در همسویی با فاشیست جهانی است!
- 18 صفحه - کوبانی بر علیه داعش پیروز شد!
- 20 صفحه - شعر شورشی (اوژن پوتیه 1884)
- 22 صفحه - اهمیت جنبش کوبانی و روژنا و در چیست؟ (بیانه مشترک سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان و کانون سوسیالیستهای کارگری)
- 30 صفحه -- تاریخچه مبارزه زنان کارگر جهان و ایران (قسمت سوم)
- 41 صفحه - مسیحیت و تاریخ
- 43 صفحه - کاپیتال خوانی در خیابان
- 44 صفحه - داستانهای کودکی (3)
- 50 صفحه - مروری بر تاریخ سینما ایران و جهان (2)



درباره تشکل های مستقل و سراسری کارگران (اهداف و چگونگی ایجاد آن)

ارتجاع سرکوب شدید را آغاز نمود این سندیکا بدون آن که به نتایج جدی ای رسیده باشد، منحل گشت. در مدت زمانی که کارگران چاپخانه ها، اقدام به سازمان دادن خود نمودند، پس از اقدام به چند اعتصاب، دولت را مجبور ساختند بر قرارداد دسته جمعی ای که تنظیم کرده بودند و مناسبات بین کارگران و کارفرما را تعیین می کرد، صحه گذارده و تن دهد. آنها همچنین موفق گشتند با دریافت مطالباتی شرایط اقتصادی خود را بهبود بخشند. این قرارداد دسته جمعی، هشت ساعت کار در روز، مقررات استخدام و اخراج کارگران، و نرخ اضافه کار را در دستور کار خود قرار داد و بهبود وضع بهداشتی کار در چاپخانه و غیره را به مطالبات خود افزود. این موفقیت کارگران چاپخانه ها، روحیه تشکل یابی را در میان بخشهای دیگر طبقه کارگر ارتقاء داد. اتحادیهی کارگران نانوییها (خبازان)، کارگران دست بافیها و پست و تلگراف و تلفن و بالاخره اتحادیهی کارگران کفاشیها، یکی پس از دیگری تاسیس شدند. شورای اتحادیه های تهران به سال 1920 تشکیل گردید و وظیفه ایش این بود که اتحادیه های کارگری را رهبری کند، آموزش دهد و اتحادیه های جدیدی را سازمان دهد. این شورا از سه نماینده از هر اتحادیه تشکیل می شد. در آغاز 1922، ده سندیکا با ده هزار عضو کارگر، یعنی بیست درصد از کل کارگران تهران، در شورای سندیکایی عضویت داشتند. به غیر از سندیکای فوق الذکر، چندین سازمان کارگری دیگر نیز در شرف تشکیل بود، چون سندیکای دارو سازان و کارگران تراموا و غیره.

این امر تشکل یابی کارگری تنها به تهران ختم نشد سرعت در چند شهرستان دیگر هم ادامه یافت. در تبریز اتحادیه ای تشکیل گردید. این حزب «حزب کارگر» از کارگران بنام کارگری، تنها افرادی را به عضویت خود در می آورد که از استثمار دیگران زندگی نمی کردند. در اواخر 1921، این سازمان در حدود سه هزار عضو داشت. در سایر مناطق ایران، اتحادیه های کارگری مطابق همان روش تهران سازمان داده شده اند. در مجموع در ایران، بیست هزار کارگر سازمان داده شد. اتحادیه های کارگری ایران، علی رغم جوانی شان، در نیمه ی دوم سال 1921



رفع پراکندگی در مبارزه کارگران و سازمان یابی جهت دستیابی به مطالبات آنان در مقابل دولت، صاحبان سرمایه و کل دستگاه بورژوازی همیشه یکی از نیازهای ضروری طبقه کارگر در جهان و ایران بوده و هست. به همین دلیل یکی از مواردی که همواره در صفوف کارگران آگاه و سوسیالیست و نیرو های سیاسی مدافع طبقه کارگر بحث بر انگیز بوده، مساله چگونگی غلبه بر موانع سازمانیابی کارگران و یافتن راهکارهای عملی آن می باشد. با توجه به شرایط عینی و حجم بالای از مبارزات کارگران در ایران رفع موانع مختلف و منجمله مهمترین آن یعنی عدم تشکل های یابی گسترده کارگران برای طبقه کارگر دارای اهمیتی حیاتی است. این امر مهم در طول تاریخ مبارزاتی کارگران در ایران در مقاطعی بارها به تحقق رسیده و دستاوردهای بسیار ارزنده ای برای آنها داشته است، اما بدلائل مختلف و بویژه از طرف حکومت های استبدادی سرکوب و منحل شده اند. قبل از وارد شدن به مسئله تشکل های مستقل و سراسری و برای شناخت از وضعیت مبارزه کارگران در ایران لازم است مروری کوتاه به مقاطع تاریخی ایجاد تشکل در ایران داشته باشیم. مبارزه کارگری در ایران از یک قرن گذشته تاکنون تغییراتی را از سر گذرانیده که بررسی آن در اینجا مورد نظر نیست. لازم به تاکید است که هر جا شرایط و امکان متشکل شدن وجود داشته است کارگران و فعالین عملی کارگری از تلاش برای ایجاد آن قصور نکرده اند.

کارگران چاپخانه در ایران در زمان جنبش مشروطه در سال 1906، به سازمان دهی سندیکایی پرداختند و نخستین تشکل کارگری خود را ایجاد کردند. بعد از مدتی هنگامی که



نیروهای نظامی تعدادی از کارگران کشته و تعداد زیادی دستگیر و روانه زندانها گردیدند. در اعتراض به این اقدام شرکت نفت، کارگران سایر مناطق نفتی و همچنین سایر مناطق کشور نیز به کارگران اعتصابی آغاچاری پیوستند و با تظاهرات و تجمعات به پشتیبانی از کارگران اعتصابی آغاچاری اقدام نمودند. این اعتصابات گسترده و درگیری میان کارگران و نیروهای نظامی ۱۰ روز به درازا کشید.

در اعتصاب سراسری کارگران نفت و سایر مناطق صد هزار کارگر شرکت نمودند. این اعتصاب در خوزستان با درگیریها و حملات وحشیانه نیروهای مسلح شرکت انگلیسی نفت و عشایر مسلح شده توسط آنان همراه بود و این درگیریها منجر به جان باختن ۵۰ نفر گردید. تحت فشار جنبش اعتراضی کارگران و همچنین هراس حکومت و شرکت نفت از انفجار عظیم اجتماعی، دولت بلافاصله قانون کار را تصویب نمود. در این قانون کار موادی از قبیل تعیین حداقل دستمزد، تصویب ۸ ساعت کار روزانه، ۳۵ درصد اضافه دستمزد، یکروز تعطیل هفتگی، دو هفته مرخصی سالیانه با حقوق و به رسمیت شناختن تعطیلی رسمی کارگران مطرح شده بودند. علیرغم تصویب قانون کار توسط دولت، در بخش هائی از محیط های کاری، کارفرمایان از اجرای این قانون سر باز میزدند و این زمینه را برای اعتصابات بیشتر کارگری در مناطق مختلف ایجاد نمود. جنبش عظیم اعتصابی کارگران نفت در خوزستان بخشی مهم و تاثیر گذار از جنبش اعتصابی کارگران در تاریخ معاصر است.

در جریان انقلاب 57 اعتصابات کارگری و بویژه اعتصابات کارگران صنعت نفت در سرنوشتی رژیم سلطنتی نقش تعیین کننده ای داشتند و جنبش کارگری ایران با حضور خود در صحنه مبارزه طبقاتی نشان داد در صورت دارا بودن سازمان توده ای و استراتژی ضد سرمایه داری می تواند نقش رهبری جنبش انقلابی را ایفاء نماید. اگر چه طبقه کارگر با تشکیل شوراهای خود کنترل بخشی از کارخانجات را برای مدتی بعهد گرفت ولی در مقابل حمله ضد انقلاب که با بسیج ارتجاعی و حمایت سرمایه جهانی حاکم شده بود شکست خورد. طبقه کارگر با ضربات سنگینی که از ارتجاعها اسلامی متحمل شد و نیز ایجاد شرایط جنگی توسط سرمایه، تا مدت ها در فراهم کردن مبارزه متشکل با مشکل جدی روبرو بود. مقطع سرنوشتی رژیم سلطنتی در تاریخ مبارزات کارگری از اهمیت خاصی برخوردار بود و

چندین اعتصاب بسیار موفق را سازمان دادند. از آن جمله باید اعتصاب خبازان، کارگران چاپخانه ها، کارگران ریسندگی ها، پست و تلگراف و تلفن را نام برد.

در دهه ی بیست، تعدادی از سندیکاها در یک اتحاد سراسری به نام شورای متحده فعالیت کردند. در آن دوران، مبارزات کارگری برای یک دهه در تعدادی از شهرهای بزرگ ایران جریان داشت و جنبش کارگری بطور فعال در عرصه اجتماعی حضور داشت. در مقطع جنگ دوم جهانی و پس از آن، چندین تشکل کارگری در جریان دهها اعتصاب و اعتراض کارگری ایجاد شد. و زمینه برای متحد شدن آنها و ایجاد تشکلی سراسری فراهم شد. شورای متحده که در بالا اشاره شد مدت زیادی نتوانست دوام بیاورد و با کودتای 28 مرداد سال 32 و حاکم شدن ارتجاع و سرکوب تشکل های کارگری، این تشکل سراسری کارگران نیز از بین رفت.

از سال ۱۳۲۱ در اکثر مراکز کار و زندگی کارگران تشکلهای کارگری شروع به رشد و نمو کردند. در این میان تشکلهائی از قبیل اتحادیه کارگران سیلو، اتحادیه کارگران راه آهن شمال، اتحادیه کارگران معادن زیر آب، اتحادیه کارگران دخانیات، اتحادیه کارگران تسلیحات، اتحادیه نساجی های شمال، تشکیلات کارگران نفت جنوب، اتحادیه کارگران ساختمان راه آهن، ... به سرعت جای خود را در میان توده کارگران باز نمودند و به تشکلهای مورد اعتماد کارگران تبدیل شدند.

در فاصله سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تصویب قانون کار و شرکت نمایندگان تشکلهای کارگری در شورای عالی کار به محور اصلی مبارزات کارگری تبدیل شده بود. این روند اعتراضی با اعتصابات کارگران نفت در خوزستان به مرحله جدیدی وارد شده بود. اعتصاب کارگران نفت در آغاچاری یکی از نقطه عطف های تاریخی این مبارزات به شمار میرود.

پس از اعتراضات کارگری در اول ماه مه سال ۱۳۲۵ در خوزستان، ده هزار کارگر نفت در آغاچاری با خواسته های از قبیل افزایش دستمزدها، پرداخت حق بدی آب و هوا، بهبود شرایط کار و بهداشت و مسکن، حق اعتصاب و تجمع و به رسمیت شناسی تشکل کارگران نفت، دست به اعتصاب زدند. شرکت نفت در تقابل با کارگران اعتصابی توسط نیروهای نظامی و عشایر مسلح، آغاچاری را محاصره نمود و حتی در جهت فشار به کارگران آب آشامیدنی را قطع نمود. در درگیری میان کارگران و



مطالباتشان به شکل اعتراضات و اعتصابات گسترده جاری بوده است و آمار آن حتی طبق اعتراف مقامات حکومتی در ایران رو به افزایش بوده است. در بسیاری از این حرکتها کارگران یک صنعت و مرکز تولیدی مشخصا حول مطالبات و خواسته های خود دست به اعتصاب زده و در مواردی تا حدودی به کسب برخی از مطالباتشان رسید ه اند. اما آنچه در این حرکتهای مهم کارگری بخصوص اعتصابات غایب است زنجیره ای از اتحاد و همبستگی ما بین کارگران این صنایع در سطح سراسری می باشد که خود، پایه و اساس تشکلهای سراسری کارگری را تشکیل می دهد. در بسیاری از اعتصابات و اعتراضات کارگری ضمن اینکه روی مطالبات اساسی تاکید شده است ولی حرکت جمعی آنان نه تنها به ایجاد تشکل در صنایع مربوطه منجر نشده حتی برای مدت زمان طولانی نتوانسته است که تداوم یابد. با توجه به تجربه مبارزاتی که طبقه

کارگر ایران در تقابل با حکومت سرمایه ها جمهوری اسلامی تا به امروز از خود نشان داده، عدم تشکل به عنوان یک خلاء بزرگ و پیشروی کارگران بدون اتحاد و داشتن تشکل مستقل، نخواهند توانست در مقابل یورش وحشیانه ای که دولت و صاحبان سرمایه به سطح معیشت آنها می نمایند توازن قوا را به نفع خود تغییر دهند.



بازگشایی سندیکای واحد و تشکیل سندیکای هفت تپه که با مبارزه ای طولانی و پرداخت بهاء زیاد مقدور شد، نمونه های ضروری از تشکل های مستقل در محیط کار بوده اند. جدا از بررسی طرح "تشکل سراسری کارگران"، که جمع محدودی از فعالین کارگری حول آن نشست های خود را به اطلاع عموم رسانیدند، مباحثی که علی العموم حول تشکل های سراسری کارگران در میان فعالین کارگری صورت گرفت درک گرایشات سیاسی متفاوت را در رابطه با تشکل های سراسری کارگران روشن کرد. طبق نوشته ها و نظراتی که تا کنون در رابطه با این موضوع ارائه داده شده است، بدرست اکثریت بالاتفاق ایجاد چنین تشکل سراسری را به این شکل رد نموده و یا غیر ممکن دانسته اند. نظری با انتقاد از امضاء کنندگان طرح "تشکل های سراسری" جمع آنها را ناکافی دانسته و بدنبال طیف وسیعتری از فعالین کارگری هستند و بر این معتقدند که برای ایجاد تشکل های سراسری، شرایط عینی فراهم است

و با وجود شکست تاریخی در مقابل سرمایه تجارب آن در حافظه طبقه کارگر باقی ماند.

از دو دهه قبل تا کنون و در پناه استبداد رژیم اسلامی در ایران، بورژوازی از طریق دولت های رفسنجانی، خاتمی، احمدی نژاد و روحانی در صدد بوده است که سیاستهای نئولیبرالی سرمایه جهانی را از طریق صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از طریق خصوصی سازیها به اجراء در آورد و قبل از هر چیزی می بایست بهای آن را توده های کارگر و زحمتکش، بموازات سرکوب و دستگیری و زندان، با فقر و فلاکت و بی خانمانی بپردازند. در این جنگ نابرابر طبقاتی کارگران چاره ای جز مبارزه بر علیه دولت و صاحبان سرمایه نداشته اند. در این کشمکش طبقاتی هر روزه که با اعتراض و اعتصابات کارگری همراه بوده، و دامنه آن همچنان رو به گسترش است بورژوازی در اثر بحرانهای سیاسی که بحران حکومتی را هم در پی داشته

است، با بی ثباتی مواجه بوده و حفظ بقای خود را بموازات سرکوب مبارزات کارگری در پی ایجاد آلترناتیوهای مختلف در تقابل با هر نوع حرکت اعتراضی و نارضایتی توده های کارگر و زحمتکش یافته است. انواع گرایشات ضد کارگری در رژیم و خارج از آن به علت هراس از طبقه کارگر و توده ای شدن مبارزات مستقل کارگران در جستجوی راههایی

بوده و هستند که از متشکل شدن آنها ممانعت نموده و از بالای سر آنها دست به ایجاد نهادهایی بزنند که وظائف آنها مهار کردن اعتراضات کارگری و منحرف کردن استقلال طبقاتی آن در مسیر سه جانبه گرایی و منافع طبقاتی بورژوازی باشد. بورژوازی به منظور بازسازی سرمایه برداشتن موانع در جهت رشد انباشت و بازتولید سرمایه و عملی کردن قوانین نئولیبرالی در ایران این روند را آغاز کرد. استفاده از ابزارهای فاسدی چون شوراهای اسلامی، خانه کارگر، ایجاد انجمن های صنفی، و از طرف دیگر تقلاهای بیشمار جریانات امپریالیستی، سولیدارتی سنتر نمونه هایی از تلاش انواع گرایشات بورژوازی در سیر روند نامبرده برای نفوذ در جنبش کارگری و مهار آن به نفع پروژه های سرمایه داری بوده است.

بموازات تلاش نئولیبرالیستی بورژوازی در رفع بحران سرمایه داری در ایران، مبارزه کارگران نیز طی چند سال اخیر در سطح صنایع و مراکز خدماتی برای کسب حقوق و



طرح خصوصی سازیها شده اند و خواسته هایشان را به دولت و صاحبان کار تحمیل کرده اند و جلوی بیکارسازی ها را گرفته اند. جایی مثل سندیکای نیشکر هفت تپه کارگران با تشکلشان و با اعتراضات خود نگذاشته اند دستمزد پرداخت نشده تداوم یابد و با مبارزاتشان پرداخت آنرا تحمیل کرده اند و یا کارگران سنگ معدن بافق با اعتصاب سازمانیافته بیش از یک ماهه خود جلو خصوصی سازیها و بیکاری تعدادی از کارگران را گرفتند. مهم اینست که کارگران با این دید طبقاتی به دستاوردهای مبارزاتشان نگاه کنند. به این ترتیب حمایت از مبارزات یکدیگر، اتحاد عمل کارگران در مبارزاتشان، متحد شدن کارگران حول خواست سراسری مثل دستمزد، بیکارسازیها، قراردادهای سفید، خصوصی سازیها و مبارزه برای آزادی کارگران زندانی که رژیم بخاطر عقب زدن مبارزات کارگری و جامعه آنها را در بند نگاه میدارد، همه قدمهایی است که این مبارزات را جلو میبرد.

تشکلهای موجود در داخل کشور با فعالیتهای موثر و همکاری نزدیک با هم می توانند پیش شرطهای تشکلهای سراسری را فراهم آورند. البته این نوع مبارزه جدید نیست بلکه این اتحاد عمل در گذشته انجام گرفته و تا حدود زیادی موفق بوده است، طبقه کارگر و این تشکلهای تجربه آن را بخوبی دارا هستند و نتیجه سیاسی و مبارزاتی آن قدمها جنبش کارگری را به جلو هدایت نموده و ترس و واهمه ای در دل اوباشان و مزدوران رژیم جمهوری اسلامی انداخته است. باید این را هم اضافه نمود، این نوع اتحاد عملها ضمن اینکه فعالین این تشکلهای را بهم نزدیک می کند آنها با متحد شدن دور خواسته های مشترکی از نظر سیاسی میتوانند هم نظر شده و در ارتباط گیری و تشکل سازی به دیگر صنایع که بطور روتین در حال مبارزه برای مطالبات خود با رژیم هستند کمک نمایند و نقش موثر خود را ایفاء نمایند. در طول این اتحاد و تحریکها است که زمینه های تشکلهای سراسری کارگری بوسیله توده های کارگر فراهم میشود. ژانویه 2015

قانون سوسیالیست های کارگری

منبع:

آثار آ. سلطانزاده، «اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران»، جلد چهارم



و شرایط ذهنی عقب تر از شرایط عینی است و با آن همخوانی ندارد و می بایست به این کمبود یعنی ارتباط طیف وسیعی از فعالین کارگری پاسخ عملی داد. بخشی با نظرات پاسبیستی خود طبقه کارگر را بی وظیفه نموده، با این تحلیل که شرایط برای مبارزه و سازماندهی فراهم نیست، و باید کارگران منتظر شوند تا به درجه ای فضای سیاسی باز شود و تغییر و تحولاتی از جمله یک اعتراض اجتماعی و یا یک انقلاب در جامعه بوقوع بپیوندد سپس کارگران در چنین شرایطی شروع به سازماندهی و ایجاد تشکلهای خود نمایند. این نظرات بجز اینکه سبب پراکندگی بیشتر کارگران میشود نتیجه ای نخواهد داشت.

کارگران برای تغییر شرایط خود چاره ای جز مبارزه و تغییر در وضعیت موجودشان ندارند، که بخش مهم آن بستگی به متشکل شدن و متحد شدنشان در ابعاد گسترده ای است، در اینصورت است که قادر خواهند بود بورژوازی تا دندان مسلح را به عقب رانده و فضای سیاسی را به درجه ای به نفع خود برای پیشبرد مبارزاتشان تغییر دهند. طبقه کارگر تا زمانی با این شیوه پراکنده به اعتصاب و اعتراض ادامه بدهد خواهد توانست تا حدودی در عقب نشینی رژیم موفق بوده و او را به ترس و وحشت وادارد اما با این شیوه نخواهد توانست توازن قوا را به نفع طبقه تغییر دهد است. البته همیشه و بدرست یک مانع واقعی متشکل شدن کارگران جو سرکوب و خفقانی است که حاکم می باشد اما نمی توان تا چند دهه دیگر این را عامل بازدارنده نامید و نتوان از روشها و تاکتیکهای مختلف برای سازماندهی کارگران استفاده نمود.

از بررسی کوتاه تاریخ تشکل یابی در ایران چنین بر می آید که تشکل های سراسری کارگران ظرف علنی و توده ای و مستقل کارگران است که با هر شکلی که ایجاد شده باشد متکی بر تشکل های محیط کار و زندگی کارگران است. به عنوان نمونه زمانی که جامعه در بستر تغییر و تحولات سیاسی و عروج جنبش توده ای و شرایط انقلابی قرار گیرد در این فاصله حلقه های تشکل های کارگری محیط کار که پیش تر در زنجیره ای واحد به هم متصل بوده اند موجودیت رسمی خود را با نمایندگانشان در جامعه اعلام می کنند. این نکته نباید فراموش شود که ایجاد تشکل های سراسری رعدی در آسمان بی ابر نیست که با جواب آری یا نه پاسخ گیرد. بلکه محصول پروسه ای در مبارزه کارگران است که فعالین عملی در محیط کار برای رفع موانع ایجاد آن تلاش بی وقفه کرده اند و حتی نانوشته بنای آن را پی ریزی کرده اند. کارگران در خیلی از مراکز کارگری با اعتراضاتشان تا حدودی مانع به تعطیلی کشانده شدن کارخانجات و اجرای



یونان بعد از انتخابات به کدام سمت خواهد رفت!

در جریان این انتخابات جنبشی از پائین بحرکت درآمد که طیف بسیار وسیعی از کارگران و زحمتکشان و بخشی از اقشار میانی جامعه که قربانیان رده اول این ریاضت کشی اقتصادی و سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی می باشند را در بر گرفت. آنها با این حرکت خود هم سیاستهای راست حاکم بر اروپا را زیر سوال بردند هم سعی نمودند نطفه های یک قطب بندی چپ را در کل اروپا شکل بدهند. آنها با رای به الکسیس سپراس رهبر حزب "سیریزا" بین گزینه هایی که داشتند این را در تقابل با راستها بر گزیدند. مردم با آراء خود از دل جنبش توده ایی که مدتها است براه افتاده و بارها و بارها با اعتراضات میلیونی خود بر علیه این ریاضت کشی به خیابانها ریخته و اعتراض نموده اند با امید به تغییراتی در اوضاع اقتصادی یونان در انتخابات شرکت نمودند و به قول مطبوعات راست و بورژوائی یک حزب چپ افراطی با بالاترین آراء را به قدرت رساندند. احزاب راست در سراسر اروپا به اشکال مختلف و تهدیدهای متعدد مردم را از رای دادن به این حزب منع کردند، اما مردم مصمم یونان با شرکت وسیع در اعتراضات اجتماعی و شرکاء فعال در انتخابات اعتراض خود را به گوش جهانیان رساندند. بعد از پیروزی حزب "سیریزا" کماکان دولتهای اروپای به تهدیدهای خود ادامه دادند. حرکتی که مردم یونان شروع کرده اند و مردم اسپانیا نیز در دستور کار خود دارند، بیان تنفر و فاصله گرفتن مردم از سیاستهای سرمایه داران است و توجه جدی دیگر کشورهای اروپای و نیز دیگر کشورها را تحت تاثیر خود قرار داده است، این اعتراضات و انتخاب احزاب چپ و رادیکال فراتر از یک انتخابات پارلمانی است، جنبشی از پائین در حال شکلگیری است که جنبش طبقات فرودست جهان است، که جرقه اش از یونان شروع شده و پیشروی این جنبشها بستگی به این دارد که جنبش کارگری این کشورها و سازمانهایشان تا چه اندازه بتوانند به تقویت و رادیکالیزه شدن این جنبش کمک نمایند، تا ادامه کاری و کسب منافع اکثریت جامعه در زمینه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تامین گردد.



بحرانهای اقتصادی سرمایه جهانی یونان را پس از ۶ سال ریاضت کشی، اقتصاد این کشور را فلج نموده و آن را بر لبه پرتگاه سقوط سوق داد. گروه کنترل یونان موسوم به "تروئیکا" که عبارتند از نمایندگان کمیسیون اتحادیه اروپا، نمایندگان بانک مرکزی اروپا و نمایندگان صندوق بین المللی پول، از شش سال پیش، از زمان آغاز باصطلاح بحران مالی، در عمل در باره بودجه یونان تصمیم گرفته اند، یعنی در مورد تقریباً تمام بخش های مهم سیاست اقتصادی، مالی، اجتماعی و فرهنگی این کشور. ۲۳۷ میلیارد «کمک مالی» اتحادیه اروپا در درجه اول در اختیار بانک های بزانو در آمده ای قرار گرفت که صاحبان آنها و یا سهامداران آنها آلمانی، فرانسوی و یا تابع کشور دیگری اند. از این کمک ها نه تنها چیزی نصیب مردم یونان نشد بلکه برعکس مردم با پرداخت انواع مالیات و کاهش دستمزد روبرو شدند.

حاصل این اجبار به صرفه جوئی این شده که امروز طبق آمار رسمی میزان بیکاری به قریب ۳۰ درصد رسیده است. بیکاری در میان جوانان بین ۱۸ تا ۲۵ سال رسماً ۵۵ درصد و در واقع بین ۶۵ تا ۷۰ درصد است. یعنی از سال ۲۰۱۰ تا کنون دو برابر شده است. تنها در بخش دولتی ۴۰۰ هزار شغل قربانی طرح ریاضت کشی "تروئیکا" شده است. اما این به اینجا فقط ختم نشد در حدود ۳۰ درصد از مردم یونان فاقد بیمه درمانی هستند. مردم قادر به پرداخت هزینه های برق و سوختی نیستند.

در دل چنین بحران خانمان سوز، انتخابات در ماه ژانویه صورت گرفت. در این انتخابات احزاب دست راستی، فاشیستها و سوسیال دمکراتها و لیبرال و چپ یونان شرکت داشتند. جنبشی که از چند سال قبل شکل گرفته و علیه ترویکا و سیاست های ریاضتی مبارزه کرده است در سمت و سوی این انتخابات و تبعیت حزب چپ از آن نقش تعیین کننده داشت.



عوامل ترور کاریکاتوریست ها در پاریس

جوانان آن-ها تحت تعقیب و اذیت و آزار مقرر می دهد. همچنین لازم به اشاره است که حکومت استعماری فرانسه جوامع شمال آفریقا را تحت مستعمره خود داشته است، جایی که فرانسوی-ها در سطحی گسترده هم در قرن نوزدهم و هم قرن بیستم به کشتار مردم در آنجا پرداختند.

به همین ترتیب، مجله-ای چون شارلی ابدو که کاریکاتوریست-هایش منشأ جهان-بینی خود را در دهه‌ی ۱۹۶۰ بنیان گذاشته اند، با دیدی سکولاریستی و انتقادی به ادیان مختلف به کار خود ادامه می دهند. این طنز نویسندگان کاریکاتوریست های هنرمند نسبت به تمام حوادث مهم در جهان دیدی سیاسی و خلاق دارند، و در این زمینه با انتقاد به مسائل سیاسی-اجتماعی در فرانسه و جهان موفقیت‌هایی کسب کرده اند. اما نکته ایی که باید به آن توجه داد این است که، جهان بعد از ۱۹۶۸ تغییر کرده است و این ادیان در قالب ارتجاعی ترین اشکال خود از بنیادگرایی گرفته تا اعمال انتحاری و تروریستی از طرف امپریالیست‌ها حمایت شده و در تحمیل هر چه بیشتر توده ها نقش دارند. و علت وجودی آنها در منطقه برای سرکوب جنبشهای اجتماعی و توده ایی و از بین بردن نیروهای چپ بوده و می باشد. این جریانی است که تا به امروز تقویت شده و به عنوان بازوی سرمایه داری جهانی در منطقه خاورمیانه برای نفوذ در این منطقه و تصرف مواد خام و غنایم و تقسیم دوباره جهان عمل می کند.

شکی در این نیست، که این حرکت تروریستی در دشمنی با آزادی بیان، آزادی عقیده، و حقوق فردی افراد بوده است، اما نمی توان بنیادگرایی و عاملان ترور را محکوم نمود بدون آنکه نقش دولت و سیاستهای امپریالیستی اش و دخالتگری آن در منطقه که در رشد و تقویت عاملان این جنایت و بنیادگرایی نقش مستقیم دارد را زیر سوال نبرد و محکوم نکرد.

این جنایت آشکار و سازمان یافته، به حق از جانب افکار عمومی آزادیخواه و مترقی در سطحی وسیع محکوم گشت،



روز چهارشنبه ۷ ژانویه ۲۰۱۵، با حمله مسلحانه تروریست های اسلامی به دفتر روزنامه فکاهی "چارلی ابدو" در پاریس حدود ۱۲ تن از کارکنان و دست اندرکاران این نشریه کشته و تعداد دیگری مجروح شدند. این جنایت هولناک در جامعه ایی که حکومتش خود را مهد آزادی می نامد خبر تکاندنده ی بود انگیزه مستقیم حمله مسلحانه آدمکشان اسلام گرا به دفتر شارلی ابدو، کاریکاتوری از محمد و به ویژه انتقاد این مجله از تروریست های اسلامی بود. اما انگیزه بنیادی و واقعی آنها در ضدیت با آزادی بیان و قلم است. البته نباید فراموش کرد که این سردمداران و حامیان حکومت فرانسه هستند که با ادعای آزادیخواهانه خود در بطن مناسبات سرمایه ایی که نمایندگی می کنند این خشونت و جنایات را هر روز تولید و باز تولید می کند. همچنین فرانسه به عنوان یکی از کشورهای امپریالیستی در سیاستهای جهانی در تقویت نیروهای بنیادگرای اسلامی نقش ویژه ایی را تا به امروز ایفاء نموده است.

جامعه فرانسه همانند بسیاری از جوامع دیگر اروپایی مهاجر نشین می باشد، درصد قابل توجهی از مهاجران آن از کشورهای با مذهب اسلامی می آیند و فرزندان و نوادگانشان به محلات پائین شهر تبعید میشوند، و تحت بدترین فشارهای اقتصادی، تبعیض نژادی و رفتار خشونت آمیز پلیس قرار می گیرند. فرانسه با شش میلیون نفر مسلمان، بالاترین درصد جمعیت مسلمان را در اروپا دارا است، جمعیتی که اکثراً از اقشار فرودست جامعه اند. جامعه-ی مسلمانان با اینکه ۹ درصد از جمعیت فرانسه را تشکیل می-دهد، در جامعه از حقوق شهروندی برابر برخوردار نیستند، و پلیس



بتوانند جلو این اعتراضات را بگیرند، نمونه مشخص آن امروزه یونان است که با اتحاد و همبستگی سراسری بر علیه ریاضت کشی دولت و موج وسیع بیکارسازیها که با آن روبروند در تدارک یک مبارزه سراسری بر علیه دولت هستند. فرانسه هم که مدتهاست دچار بحران شده و نتایج این بحران را در بیشترین فشار اقتصادی- اجتماعی بر اقشار فرودست جامعه که بخش قابل توجهی از مهاجرین را در بر می گیرد می توان مشاهده نمود در پی بهانه ایی است که زمینه را برای مقابله به اعتراضات توده ایی در مقابل بحران موجود را فراهم نماید

"بعد از حمله تروریستی در میان بازداشت شدگان، انبوهی از جوانان بجرم مخالفت با رسانه های خبری "من چارلی هستم" بازداشت شده اند. جوان ۲۲ ساله ایی به اتهام "ستایش تروریسم" دستگیر شد.

بسیاری از اظهاراتی که جوانان را به بازداشتگاه کشانده است، بیانگر مخالفت و خصومت توده ای مردم با پلیس و دادگاه هاست. بسیاری از فعالان کارگری و دانشجویی، بسیج گسترده ای واحد های نظامی و پلیس را نوعی اعلان جنگ می دانند. بعد از این واقعه وزارت دفاع فرانسه ۱۰ هزار سرباز را ظاهراً برای حفظ نظم و قانون و حراست از اماکن عمومی، در خیابان ها به صف کرد و فوری به تصویب هزینه سرسام آوری برای تامین امنیت مبادرت کرد." (1)

نتایج سیاسی و اجتماعی ناشی از این تراژدی و تبلیغات در ارتباط با آن، شاهد دیگری بر تنیدگی سیاست های جنگ طلبانه و منافع امپریالیست ها با جریانات موسوم به بنیادگرایان اسلامی است. افکار آزادیخواه و مبارز بخوبی می دانند که در طول دهه های اخیر چگونه دولت آمریکا با کمک سایر دول امپریالیستی و رژیم های دست نشانده خود، هیولای "بنیادگرایی اسلامی" را آفریدند و با در اختیار گذاشتن تسلیحات و تجهیزات آنها را رشد دادند تا با هر سیاست و مبارزه انقلابی به مقابله برخیزند و آن را سرکوب کنند. این نیروهای مادونی در سرکوب جنبشهای اجتماعی و نیروهای چپ بیشترین خدمت را به بورژوازی جهانی نموده اند.

حمله تروریست های اسلامی به دفتر مجله "چارلی ابدو" جلوه ای از تداوم همان سیاستی است که از طریق دار و دسته های اسلامی نظیر القاعده و داعش که خود مخلوق و

اما دولت فرانسه با اظهار همدردی و بسیج نیروی پلیس افکار عمومی را به این سمت جلب نمود که در این ماجرا نقشی نداشته و ادعای دمکراسی خواهی اش گوش جهانیان را کر نموده است. دولت فرانسه از این فرصتی که مدتها در انتظارش بود استفاده نموده، با استفاده از رسانه های تبلیغاتی اش در همکاری با شرکای امپریالیستی در آمریکا و اروپا به سرعت از این جنایت برای پیشبرد سیاست های ارتجاعی خود حداکثر بهره برداری را می نماید. از اولین ساعات وقوع این جنایت، با میلتیاریزه شدن جامعه فرانسه و بکارگیری رسانه های تبلیغاتی سیاستهای جنگ طلبانه و ضد انقلابی خود را تحت عنوان ضرورت تشدید جنگ با "بنیادگرایی اسلامی" را شدت بخشیده، در واقع فرصتی به دولت سرمایه فرانسه داده شده که از این سوژه به حقوق و آزادیهای فردی مهاجران به نام "دفاع در مقابل تروریسم" حمله نموده و هر حرکتی را کنترل نماید.

در فاصله یک روز قبل از این حادثه تروریستی و تبلیغات متعاقب آن خبر اعزام ناو هواپیما بر "شارل دوگل" فرانسه به خلیج فارس برای مشارکت در جنگ بر علیه داعش نیز اعلام شد. هم اکنون نیز در پرتو تاثیرات ناشی از این حادثه تروریستی و با تلاش های بی شائبه برخی از جناح های امپریالیستی در غرب موجی از تبلیغات نژادپرستانه با مضمون مسلمان ستیزی و دامن زدن به تضاد بین مردم مسیحی و مسلمان و یهودی براه افتاده است. به این ترتیب آشکار است که دولت فرانسه چگونه از عملیات جنایتکارانه تروریست های اسلامی در جهت تسریع پیشبرد نقشه های ارتجاعی و ضد مردمی خود استفاده کرده با بکارگیری رسانه های خبری و ایجاد رعب و وحشت می کوشد، ضمن گسترش فعالیت های جنگ افروزانه امپریالیستی، تعرض سرکوبگرانه جدیدی را به آزادی ها و حقوق دمکراتیک و مدنی مردم سازمان دهد.

بحران جهانی موجود که دامن کشورهای اروپایی را هم گرفته، اولین تعرض خود را به معیشت توده های کارگر و زحمتکش با حذف خدمات عمومی و اجتماعی و بیکارسازیهای تحت عنوان صرفه جویی و ریاضت اقتصادی کرد. دولتهای کشورهای اروپایی در هر اسند که با اعتراضات و جنبشهای توده ای روبرو شوند و در پی آلترناتیوهایی هستند که با تحت کنترل در آوردن جامعه



باشند، به این واقف نیستند که ترور آزادیخواهان و سرکوب آزادی بیان توسط احکام دینی در خدمت به استبداد و امپریالیستهاست. آنها نمی دانند که بنیادگرایی و به طور کلی حکومت‌های دینی (یهودی، مسلمان، مسیحی، هندوئی) همواره در طول تاریخ ساخته و پرداخته دست امپریالیسم‌ها برای به تحمیل کشاندن توده‌ها و ملتها بوده‌اند و مخالفت‌ها و نزاع‌های موردی آن با این یا آن قدرت امپریالیستی چیزی جز نزاع غارتگران بر سر تقسیم غنایم جهان نیست. در هنگام بروز این حادثه ضمن اینکه تظاهرات گسترده ضد تروریستی در همبستگی با "چارلی-ایدو" بر پا شد و اما از سوی دیگر، این تظاهرات ریاکاری لیبرالیسم غربی را به نمایش گذاشت، به -ویژه وقتی اتحاد مقدس سران

کشورهای دنیا (تفرقه افکنان و جنگ افروزان جوامع بشری) و کسی چون نتانیا‌هو، سلاح غزه، در صف نخست تصویر، در میان "دیگر رهبران جنایتکار جهان" دیده می‌شود. آنها فرصت را غنیمت شمرده و بار دیگر با اتحاد و همبستگی امپریالیستی خود در حمایت از سرمایه داری جهانی و در ضدیت با طبقه کارگر و توده



های زحمتکش به نگذارند. اتحاد مقدس این سران مزدور سرمایه و صف فشرده آنها مضحکه زشتی است برای لاپوشانی بمب‌هائی که غرب از یک هفته پیش بر روی عراق می ریزد، به فراموشی سپردن هزاران کشته‌ی غزه، غزه‌ای که آویگدور لیبرمن، وزیر امور خارجه اسرائیل حتی در فکر پرتاب بمب اتمی بود هنگامی که نفتالی بنت (وزیر اقتصاد و دیاسپورا) با بادی در غنغ می گفت که عرب‌ها را کشته است؛ یک میلیون قربانی که محاصره اقتصادی در عراق به بار آورده است، جنایتی که در سوریه و افغانستان سالها است در جریان است، را از یادها بزداید و.... تمام این حضراتی که در صف نخست تظاهرات پاریس دیده شدند، دستشان به خون هزاران انسان بیگناه و زحمتکش برای حفظ منافع سرمایه و طبقه‌اشان آغشته است. این سران در صف مقدم با نام اتحاد مقدس برای غلبه بر

دست پرورده امپریالیسم آمریکا و شرکاء همچون فرانسه بوده و هستند، اجرا می‌گردد. به واقع، آن چه که امروز در قالب تحریکات ضد کمونیستی و ضد آزادیخواهی دار و دسته‌های مزدور و رنگارنگ اسلامی در سوریه، ایران، عراق، یمن، افغانستان، سومالی، نیجریه و فیلیپین بالاخره شهرهای اروپا در حال روی دادن است و نیز عربده‌های جنگی مقامات دولت‌های امپریالیستی، تداوم منطقی روندی می‌باشد که توسط دولت بوش اعلام و عملی شد و تا کنون در یک تهاجم سراسری نیز ادامه یافته است. بدون شک، سیر رویدادها بار دیگر به همگان ثابت خواهد نمود که "بنیادگرایی اسلامی" جز وسیله‌ای در جهت گسترش سلطه امپریالیسم نمی‌باشد.

در ایران حکومت جنایتکار اسلامی به سرکردگی خمینی در سال 57 در ادامه همین با حمایت امپریالیستها بود که وقتی جنبش انقلابی توده‌ای رژیم سلطنتی شاه را سرنگون کرد، به منظور سرکوب انقلاب و حفظ سرمایه به قدرت رسید. حکومت جهل و بربریت اسلامی سرمایه در ایران، در ابتدای سرکار آمدنش با حمله کردن به تمام دستاوردهای

انقلاب، با سانسور و شکستن قلم‌ها و حمله به دانشگاه‌ها و ایجاد فضای رعب و وحشت، دستور شکنجه و قتل عام زندانیان سیاسی، به بردگی کشاندن زنان، کشتار کمونیستها و نیروهای انقلابی در کردستان، ترکمن صحرا، ترور مخالفان، حمله به دفاتر روزنامه‌ها، کتاب‌فروشی‌ها، تظاهرات دانشجویان و کارگران، حمله به اعتصابات کارگری و حمله به شوراهای واقعی کارگری را صادر کرد. این وحشیگری داعشی جمهوری اسلامی تا به امروز در شدیدترین اشکال همچنان ادامه دارد.

اکثر عاملان چنین جنایت‌هائی در کشورهای غربی فرزندان مهاجرانی هستند که در این جوامع به حاشیه رانده شده‌اند و از محرومیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تبعیض‌های نژادی رنج می‌برند. به رانده شدن این طیف به حاشیه شرایط مساعدی را برای جذب آنها به دامن بنیادگرایان اسلامی آماده نموده است. آنها ضمن اینکه عامل دست بنیادگرایان می



آنها متعلق به طبقه ای هستند که منافع مشترکی را دارا میباشند. اینها چاره ای ندارند جز متحد و متشکل شدن در مقابل بورژوازی و ارگانهای سرکوبگرشان، و اجازه ندهند بورژوازی با تفرقه افکنی و برجسته نمودن تروریسم که خود آفریننده آن است جو پلیسی را برای مقابله با اعتراضات مردم تشدید نمایند و هر حرکتی را به نام دفاع از دموکراسی و مبارزه بر علیه تروریسم در نطفه خفه نمایند. دولت های سرمایه داری برای پوشاندن مبارزه طبقاتی و ایجاد مانع درمقابل آن اختلافات غیر طبقاتی را برجسته می کند تا بتواند نظام جنایت کار و ضد بشری خود را محفوظ نگهدارند. این حرکت تروریستی محکوم است، قویا باید به افشاگری عاملین آن و مبارزه طبقاتی علیه این پدیده و خالقان آن پرداخت.

ژانویه 2015

کانون سوسیالیستهای کارگری

منبع:

بازداشت های فلّه ای توسط دولت فرانسه اولریخ ریپرت

Ulrich Rippert)1.



بحرانهای اقتصادی- سیاسی که با آن روبرو هستند، در این فکراند که چگونه هر جریان ارتجاعی را از گور زنده کنند تا بتوانند حرکتهای آزادیخواهانه و اعتراضات مردمی را سرکوب کنند. ما امروز شاهد اوجگیری فاشیسم در اروپا هستیم، کمتر کسی است نداند که فاشیسم از فاشیست ملی گرائی- ناسیونالیستی تا فاشیست مذهبی محصول سرمایه داری و سوپاپ اطمینان آن است، که در ایامی که سرمایه از حل بحرانهای اقتصادی-سیاسی و اجتماعی ناتوان است و توده های مردم با معضل جدی بیکاری و بی خانمانی، فقر و فلاکت و تبعیض تژادی روبرو هستند این گرایشات ارتجاعی و ضدبشری توسط طراحان نظام سرمایه داری برای سرکوب خواسته های توده های کارگر از گورهای چندین ساله بپا میخیزند و فعال می شوند، کما اینکه امروز ما شاهد اوجگیری فاشیسم بر علیه مهاجران هستیم. بورژوازی جهانی برای حفظ منافع خود آنجائیکه لازم باشد با لشکر کشی نظامی و جنگ افروزی مناطقی را تحت اشغال خود در می آورد به عنوان مثال: عراق و افغانستان و جریانات ارتجاعی بنیادگرای اسلامی و داعشیهای بربر و جمهوری اسلامی را در منطقه تقویت می کند، در اروپا با علم کردن جریانات ناسیونالیست و فاشیست به سرکوب اعتراضات حق طلبانه می پردازد.

آنچه مسلم است، مبارزه برای آزادی های اجتماعی و فردی منجمله آزادی بیان و عقیده، گردهمائی، تشکل، مبارزه برای آزادی در داشتن یا نداشتن دین یا تغییر آن، آزادی تبلیغ دینی یا ضد دینی، آزادی اعتراض و نقد، آزادی کاریکاتور و طنز نویسی و..... جزء ارکان مهمی است که طبقه کارگر و توده های زحمتکش در مبارزه روزمره اشان برای رفع استثمار به آن نیاز دارند. هرگونه تعرض به آزادی بیان، تفکر و اندیشه خواهی رادیکال و انقلابی، به نام دین و یا هر اسم دیگری به نفع طبقات دارا است که راحت می توانند طبقات فرودست را استثمار و سرکوب نمایند.

نکته ای که باید توجه را به آن داد، در فرانسه یا دانمارک، در آلمان یا اسپانیا که میلیون ها کارگر گذشته از هر تفاوتهای ملیتی و نژادی و اینکه چه مذهبی را دارند بطور یکسان استثمار میشوند و مجبور به کارهای دشوار و زیانبار هستند،



حمله سازمان یافته رژیم اسلامی علیه کارگران افغانستانی در ایران در همسویی با فاشیست جهانی است!

حکومت سرمایه جمهوری اسلامی در سال های اخیر، از یک طرف تمام طبقه کارگر ایران را آماج حملات اقتصادی-سیاسی خود نموده و به استنثار شدید کارگران همت گماشته، و از طرف دیگر، با به بردگی کشاندن بخشی از این طبقه شامل کارگران مهاجر افغانستانی، هم زمان با استفاده از ناسیونالیسم و شوونیسم قومی و توجیهات اقتصادی و فرهنگی، کارگران ایرانی را به دشمنی آشتی ناپذیر و کینه ورزانه نسبت به کارگران افغانستانی فرامی خواند. در واقع حکومت سرمایه اسلامی به این شکل، ناتوانی و عدم کارایی خود برای حل بحران بیکاری، کاهش تورم، بیکار سازیها، درصد بالای جرم و جنایت، گسترش فقر و... را بر دوش این "دیگری" که شامل کارگران و مهاجرین افغان است می اندازد، و این حمله سیستماتیک که در طی سال های اخیر به عناوین مختلف بروز نموده است، و بمصادق فرهنگ حاکم بر جامعه فرهنگ طبقه حاکم است، اکنون موج بالایی در میان مردم بر علیه آنها براه افتاده است.

مهاجر ستیزی و خارجی ستیزی حکومت سرمایه جمهوری اسلامی که چند دهه است به اشکال مختلف بروز نموده و مختص به امروز نیست، تا جایی پیش رفته که در شکل و شمایل "ایدئولوژی فاشیسم" ظاهر شده و عمل کرده است. فاشیسم که زائده ایدئولوژی نظام سرمایه داری و نهادینه شده در آن است، در زمانی که لازم باشد در قامت یک جنبش که ابعاد مختلف نژاد پرستانه و ناسیونالیستی را دارا می باشد به میدان می آید. چنین است که در پرتو بحران شدت یابنده اقتصادی، گسترش بیکاری و فقر فزاینده، کارگران و زحمتکشان ایرانی درمقابل هم طبقه ای های خود یعنی کارگران و زحمتکشان افغانستانی در ایران قرار داده می شوند.

داستان مهاجرت افغان ها به ایران، بدترین نوع مهاجرت است. مهاجران افغان نه تنها هنگام عبور از مرزها قربانی می دهند؛ بلکه در داخل ایران نیز در معرض تبعیض دائم از طرف ارگانهای دولت جمهوری اسلامی و کارفرماها قرار می گردند و حقوق انسانی شان پایمال می شود. ایران از جمله

وضعیت کارگران افغان در ایران



طبقه کارگر تاوان بحرانهای سرمایه داری محلی و جهانی را باید با بیکاری، فقر و فلاکت و گرسنگی بدهد. نظام سرمایه داری برای فائق آمدن بر بحرانهایی موجودی که با آن مواجه است و سود سرمایه بیشتر از این باکی نیست که بربریت را با جنگ افروزی، کشتار و فقر و فلاکت و بی خانمانی ستمدیگان به اوج خود برساند، و برای غلبه بر وضع موجود فاشیسم و ناسیونالیسم را از گور بیرون بکشد تا با حمله به صف معترضین و استنثار شوندگان صدای آزادیخواهی را در نطفه خفه نمایند. بورژوازی جهانی برای غلبه بر شرایط موجود خود، برای مهار و غلبه بر این بحران به بیکار سازیها، کاهش خدمات اجتماعی، پائین نگه داشتن دستمزدها و دامن زدن به نژاد پرستی دست زده است. با دامن زدن به این معضلات اجتماعی فاشیسم را رشد داده است. بطوریکه در کشورهای اروپایی شاهد رشد فاشیسم در پارلمان و حملات سیستماتیک و سازمان یافته اشان در اشکال گروههای فعال بر علیه مهاجران هستیم. ما سالها است شاهد فاشیسم و ناسیونالیسم ارتجاعی جمهوری اسلامی بر علیه کارگران افغانی هستیم. در شرایطی که جامعه ایران تحت شدیدترین بحرانهای اقتصادی-سیاسی است، کارگران افغانی مقیم در ایران به عنوان یک بخش از طبقه کارگر ایران جزء بیحقوق ترین افراد جامعه اند و به علت دستمزدهای بسیار نازل بالاترین سودهی را برای سرمایه داران ایرانی و حکومت منفور جمهوری اسلامی دارند. اما آنچه نصیب کارگران مهاجر در ایران میشود، بی هویتی، بی خانمانی، تبعیض، تحقیر، فقر و فلاکت و



رسمی روی این مسأله که اتباع بیگانه و به ویژه افغان ها مانع فرصت های شغلی برای نیروی کار ایرانی هستند؛ اتهام اغلب جنایات و جنحه ها به مهاجرین افغان بدون ارائه هیچ آمار مشخص و دقیقی، حال آن که بر اساس آمار و ارقام موجود، درصد ارتکاب جرم در میان اتباع افغانستان به نسبت جمعیت شان به نسبت ایرانیها کمتر است؛ ایران هزاران افغان را شتابزده از کشور اخراج می‌کند، بدون اینکه فرصت یابند از حق شهروندی خود دفاع و یا آن را ثابت کنند یا درخواست پناهجویی دهند. در قانون ایران افغان‌هایی که دارای اجازه کار به عنوان پناهنده هستند، بدون توجه به میزان تحصیلات و مهارت، به انجام مشاغل معدودی محدود می‌شوند که شامل کارهای خطرناک و با دستمزد کم است. همچنین افغان‌ها از بسیاری حقوق شهروندی محرومند و ازدواج با آنها ممنوع است.

استفاده از نیروی کار ارزان کارگران افغانستان، تحمیل کارهای شاق و طاقت فرسا با کمترین دستمزدها بر آنها قابل انکار نیست.

کمتر ایرانی را می‌توان سراغ داشت که ساختمان های آنها توسط کارگران افغانستانی، آباد نشده باشد. با تمام این مشقاتی که کارگران ارزان افغانستانی در ایران متحمل میشوند، حضور آنها حتی سبب نگرانی بخشی از کارگران ایران و واکنشهای تبعیض آمیز و غیرانسانی از طرف آنها شده اند. در میان کارگران ایرانی کم نیستند که به اشتباه علت بیکاری را از چشم هم طبقه ایهای افغانستانی خود می‌بینند. در عوض دولت و شرکت های خصوصی در ایران از حضور کارگران افغانستانی نهایت سود دهی را می‌برند تا آنجایی که يك سال پیش که یکی از روزنامه های ایران با اعتراف به این واقعیت تحت عنوان " سازندگان ایران ، اما بی نام و نشان " به این موضوع اعتراف نموده و آن را مورد ارزیابی قرار داد.

شرکت های خصوصی چند هدف را از به کارگیری کارگران مهاجر دنبال می کنند:

کارگران مهاجر، بالاترین بازدهی کار را در برابر کمترین دستمزد، برای سرمایه داران ایرانی دارند در حالی که مشمول بیمه های تامین اجتماعی نیستند و در چهارچوب قانون کار قرار نگرفته اند.

کشورهایی است که در صدر کشورهای نقض حقوق بشر قرار دارد. "مهاجران یا پناهندگان افغانستانی " از حقوق چندانی در ایران برخوردار نیستند چرا که اگر آنها حتی ۲۰ سال هم در این کشور زندگی کنند ممکن است سال بعد آنها را گرفته، در مرز پیاده کرده و مجبورشان کنند که به افغانستان بازگردند. وحشتناک ترین نوع نقض حقوق بشر پامال نمودن حقوق انسانی کودکان است که جمهوری اسلامی این حرکت غیرانسانی را در مقابل کودکان مهاجر افغان انجام می‌دهد. به ویژه درباره آزار و اذیت و تجاوز نیروهای امنیتی ایران نسبت به کودکان مهاجر بدون سرپرست که بدون والدین و یا هرگونه سرپرست دیگر سفر می‌کنند، و تعداد قابل توجهی از کارگران مهاجر و اخراج شوندهگان افغان را تشکیل می‌دهند جای تعمق ونگران دارد.

قریب به سه میلیون نفر مهاجر افغانستانی در ایران به سر می‌برند، که از این میان تنها کمتر از یک میلیون نفرشان اجازه اقامت دارند و بقیه به صورت غیرقانونی ساکن ایران هستند؛ بسیاری از اتباع غیرایرانی و افغان ساکن ایران، در ایران متولد شده اند اما فاقد هر نوع اوراق و سند شناسنامه ایی و هویتی هستند؛ ثبت نام کودکان مهاجران افغانستانی در مدارس ابتدایی و راهنمایی ممنوع است، آن هم کودکانی که عمده آن ها متولد ایران بوده و بعضاً یکی از والدین آن ها ایرانی است؛ ممنوعیت باز کردن حساب بانکی برای مهاجران افغانستانی؛ ملزم ساختن آن ها به پرداخت هزینه‌های بسیار بالاتر برای خدمات بهداشتی و درمانی؛ ملزم نمودن آن ها به اخذ مجوز از وزارت کشور برای هر بار سفر از یک استان به استان دیگر؛ تمدید شش ماه یک بار کارت اقامت با در ازای پرداخت مبالغ هنگفتی که دائماً مبلغ آن در حال تغییر است؛ دولت ایران همچنین مناطق وسیعی از ایران را برای سفر و اسکان افراد غیرایرانی، "مناطق ممنوعه" قرار داده است حتی ورود اتباع افغان به تعدادی از استان های کشور عملاً امکانپذیر نیست؛ ممنوعیت اقامت در بسیاری از استان ها که به بهانه اعلام نتایج دانشگاه ها و احتمال پذیرفته شدن اتباع افغان در دانشگاه های مذکور، ممنوعیت اخیر تردد اتباع بیگانه که عموماً از مهاجرین افغان هستند به این بهانه که آنان تهدید کننده بهداشت و امنیت عمومی هستند؛ برخورد جدی با اشتغال اتباع بیگانه در شهرهای متعدد و مانور دولتی و



اسلامی با زور گویی به درآمدهایش افزوده است، روزانه تا مرز 100 هزار دلار برای نمایندگانی جمهوری اسلامی درآمد و منفعت بهمراه دارد. بر اساس گزارش شاهدان عینی هر یکی از نمایندگان ایران در هرات، قندهار، کابل روزانه 200 تا 600 نفر متقاضی سفر به ایران به دلیل زیارت، درمان، تجارت، سیاحت و پیگیری مسائل حقوقی ناچار به پرداخت جهت ویزای خود می باشند. حال، اگر رقم حداقل، همان 200 نفر را برای هر نمایندگی در نظر بگیریم، روزانه 800 نفر ویزا گرفته و هر کدام در برابر هر ویزا، 100 دلار پرداخت می کنند که در نتیجه، روزانه 80 هزار دلار در آمد را برای ایران، به همراه دارد. با توجه به درآمد روزانه 80 هزار دلار در هر ماه به مبلغی در حدود دو میلیون دلار خواهد رسید که این مبلغ در سه فصل سال جز ایام زمستان تا 18 میلیون دلار تخمین زده شده است.

و در داخل ایران نیز همین تعداد 800 نفر از سر مرز افغانستان تا تهران بدون اینکه به جای دیگری سفر کنند هر نفر اگر حداقل 30 هزار تومان معادل 35 دلار را مصرف کند، روزانه 28 هزار دلار و در سال به هشت میلیون و چهارصد هزار دلار می رسد که در مجموع سالانه 32 میلیون و چهارصد هزار دلار نصیب باج بگیران دولت ایران خواهد شد.



دولت جمهوری اسلامی به اینهمه باج و خراجی که از مهاجرین افغانستانی دریافت می نماید اکتفا ننموده، با اخراج اجباری به بهانه مهاجرت غیر قانونی هم درآمدی کسب نموده و مهاجرین را سر کیسه می کند. اوباشان جمهوری اسلامی به اقتضای منفعتشان هر وقت بخواهند قوانینی را تصویب نموده و به اجراء در می آورند بدون اینکه از ضمانت اجرایی قوانین مهاجرتی بر خوردار باشد. از همین روست که کاملاً برنامه ریزی شده، روزانه پذیرای 800 نفر از مهاجرین افغانستانی به ایران میشود. تعدادی از مهاجرین به دلیل مسائل درمانی، و یا پیگیریهای مسائل حقوقی و... قادر نیستند در وقت قانونی که 45 روز می باشد بر گردند بنابراین در چنین شرایطی شروع به اخراج این افراد می نمایند که معمولاً از اردوگاه "عسکرآباد" و رامین در طی يك هفته 600 نفر از مرز مجبور به خروج

تن به اضافه کاری می دهند. که این موضوع، نه تنها به سرعت کار می افزاید بلکه حاوی سود دهی چند برابر برای صاحبان سرمایه می باشد.

این کارگران با وجود نا امنی شرایط کار، از هیچ پوششی حتی در چهارچوب بیمه حوادث و از کارافتاده گی و بازنشستگی قرار ندارند. آنها در همان قوانین حاکم جایی ندارند، حق برخورداری از شکایت ندارند و مجبورند با هر شرایطی که کارفرما ها تعیین کرده یعنی با نازلترین دستمزد، بمثابة برده گان خاموش به هر قیمتی بیشترین سود دهی را به آنها برسانند.

استفاده از کارگران افغانستانی در سخت ترین و شاق ترین کارها، کارهایی همچون سنگبری، گاوداری، مرغداری، کار در مزرعه، کارهای ساختمانی، کارهای خدماتی و کارهایی که درصد بسیار کمی از کارگران ایرانی با نازل ترین دستمزد و بدترین شرایط کارمایل به انجام آن هستند.

سازمان ملل متحد از ابتدای مهاجرت افغانستانی ها به ایران تا به امروز در قبال سه میلیون مهاجر افغانی، میلیون ها دلار به جمهوری اسلامی کمک نموده است. که این را جمهوری اسلامی طبق قوانین بین المللی موظف است که برای این مهاجرین هزینه کند نه تنها آن را به جیب زده، رسانه ها و مقامات

جمهوری اسلامی از خیر رسانی آن خوداری می نمایند. در حالی که مهاجرین کاملاً از این کمک مالی بی نصیب شده اند مجبورند برای امرار معاش خود به هر کار شاق و مخاطره آمیزی دست بزنند تا بتوانند هزینه های زندگی خود را پرداخت نمایند.

جمهوری اسلامی از کارگران افغانستانی به عناوین مختلف چپاول می نماید. مهاجرین برای هر نوع خدمات اجتماعی، آموزشی و درمانی باید هزینه کنند و پول پرداخت نمایند. باج بگیران اداره مهاجرت از هر مهاجر برای تمديد ششماهه برگه اقامت شان حدود 40 هزار تومان دریافت می کنند که در مجموع اگر يك میلیون مهاجر قانونی افغانی مجبور شوند اقامت خود را تمديد نمایند، آن ها سالانه تا سقف 43 میلیون دلار تنها بابت تعویض برگه اقامت خویش به دولت پرداخت می کنند.

صدور صدها ویزا در روز که طی دو سال اخیر جمهوری



سه میلیون نفر افغان از مشمولیت دریافت یارانه های نقدی، به جیب می زند و در مقابل چیزی عاید آنها نشده بلکه وضعیت معیشتی اتباع افغانستانی، روز بروز بدتر میشود. رئیس پلیس ایران باصطلاح مخالفت خود را علیه اخراج کارگران مهاجرافغانستانی اعلام نموده و معتقد است "مرز را بستیم اما هنوز هم از راه دریا و خلاء های مرزی وارد کشور می شوند اگرچه بسیاری از افغانی ها با گرفتن گذرنامه و ویزا وارد کشور می شوند اما دیگر باز نمی گردند."

ایشان تاکید کرده که "چند سال قبل وقتی افغانی ها را از کشور طرد کردیم دیدیم تعداد زیادی از گاوآردی ها و صنعت تولید آجر کشور متوقف شد. ایرانی ها جویای کار هستند اما این کارها را انجام نمی دهند و نمی روند بر سر درخت میوه بچینند جوانان ما به دلیل اینکه تحصیل کرده اند یک میز و تلفن همراه می خواهند تا معامله ها را جوش دهند."

باید اضافه کرد، دفاع رئیس پلیس از کارگران افغانستان از سر خیر خواهی و انساندوستی نیست، بلکه نگرانی ایشان از خطر افتادن سود سرمایه جمهوری اسلامی است. با استناد به نمونه های فوق الذکر، می توان به این نتیجه رسید که این طرز تلقی خصمانه و ستیزه جویانه حکومت ایران و بخش "مردم نسبت به افغان ها که مبتنی بر شکل شنیعی از رفتار آگاهانه و تبعیض نژادی است، اگر یکی از فجیع ترین انواع آپارتاید و بنیان به راه افتادن یک جنبش مهاجر ستیز و افغان ستیز نیست، پس چیست!؟"

استراتژی بورژوازی در بحران، ایجاد تفرقه و شکاف در بین نیروی کار از طریق اعمال شکاف در بین طبقه کارگر است، که به ویژه در پایین ترین لایه های طبقه کارگر و زحمتکش کارساز می باشد. بورژوازی برای عبور از بحران های اقتصادی- سیاسی که با آن دست و پنجه نرم می کند، موجودیت خود را به استثمار هر چه بیشتر کارگران و توده های زحمتکش گره زده، و با ایجاد تفرقه از طریق مقابل هم نهادن کارگران زن و مرد، نیروی کار پیر در مقابل جوان، کارگران بومی و کارگران مهاجر، کارگران روستایی و حاشیه شهری در برابر کارگران شهری، کارگران دارای قرار داد دائم و رسمی در مقابل کارگران

میشوند. اگر این وضعیت را در سراسر ایران در نظر بگیریم، شاید تعداد اخراج شدگان اجباری در هفته به مرز 1000 نفر برسد. البته، این در حالی است که هزینه این خروج از مرز از هر نفر حدود 30 هزار تومان و در کل 30 میلیون تومان، تقریباً معادل 32600 دلار میباشد.

اعمال نژاد پرستانه و تبعیض آمیز در ایران نه تنها از طرف دولت به آن مشروعیت و حقانیت داده شده، حتی در جامعه طوری نهادینه شده که فرهنگ حاکم در جامعه بر علیه حضور کارگران افغانستانی در ایران است و مردم آن را با اعمال خشونت آمیز و رفتار بشدت تحقیر آمیز نسبت به پناهندگان نشان می دهند، و هیچ قانون و یا حمایتی برای محافظت از افغانستانی ها در برابر خشونت های فیزیکی ناشی از حملات وحشیانه بر علیه آنها، و نیز مجازات عاملین اینگونه اعمال غیر انسانی موجود نیست.

طبق گزارش های سازمان دیدبان حقوق بشر، موارد خشونت از جمله ضرب و شتم، حبس در شرایط غیر بهداشتی و غیر انسانی، اجبار به پرداخت پول برای انتقال و اسکان در اردوگاه های مرزی، کار اجباری و جداسازی اجباری اعضای خانواده ها و برخورد هایی از این دست بشدت وضع مهاجران افغانستانی در ایران را بحرانی و تکان دهنده نموده است. این رفتار غیر انسانی یادآور رفتار اروپایی های قرون وسطی و آلمان نازی با یهودی ها، رفتار نژادپرستان سفید پوست در امریکا و آفریقای جنوبی دوران آپارتاید با سیاه پوستان است.

هم چنین با استثمار مضاعف کارگران مهاجر افغانستانی طی سی سال گذشته آنها یکی از منابع سودهی قابل توجه ایی برای رژیم سرمایه اسلامی بوده اند و برخلاف این تصور که دولت ایران را میزبان و ارائه دهنده خدمات اجتماعی به اتباع بیگانه ترسیم می کند، حکومت سرمایه داری اسلامی به بهانه ها و به اسامی مختلف همانطور که در بالا اشاره شد، مبالغ کلانی را از قبیل حضور مهاجرین افغان در ایران کسب نموده و در ازای آن نیز حداقل خدمات و امکانات قانونی، مطابق قوانین بین المللی مهاجرت و پناهندگی را شامل حال آنان نکرده است. سود هنگفتی که حکومت سرمایه داری اسلامی پس از به اصطلاح هدفمندی و در واقع از میان بردن یارانه ها، به دلیل حذف قریب به سه میلیون نفر افغان از مشمولیت دریافت یارانه های



مبارزه فوری و بی واسطه علیه تمام آن موانعی باشد که سبب تفرقه و جدائی بین کارگران می شود، و بخشی از آنان را علیه بخش ستمدیده تر می شوراند. فرودستانی که جز زنجیر هایشان چیزی برای از دست دادن ندارند، اما هر یک به مثابه حلقه ای از زنجیره در اتحاد و همبستگی جهانی تأثیر بسزائی دارند.

با مروری به جنایاتی که در مورد مهاجرین افغانستان در ایران تا کنون صورت گرفته است، می توان به حادثه یزد که یکی از دلخراش ترین حوادثی بود که حدود دو سال پیش بر علیه مهاجرین افغانستان اتفاق افتاد نام برد و دهها مورد اذیت و آزار و تحقیر که هر روزه اتفاق می افتد و در شرایط کنونی به دلیل اوضاع بحرانی ایران به اوج خود رسیده است. و چه طور می توان در برابر این فاجعه و توطئه های بورژوازی سکوت کرد؟

در برابر برخوردهای تبعیض آمیز مهاجر ستیزی که از عمق شکاف طبقاتی و شدت یابی بحران های فراگیر اقتصادی و سیاسی هر دم بیرون می زند، کارگران آگاه و کمونیست به خوبی می دانند که تنها گزینه استراتژیکی برای افشاء نمودن ایده های ضد بشری تبعیض نژادی و اقدامات تبهکارانه فاشیست ها و خالقان آن مبارزه بر علیه آنها و نظام سرمایه داری است.

مبارزه با انواع اشکال آپارتاید، نابرابری و برتری جویی ناسیونالیستی، جز در درون نبرد طبقاتی میسر نمی شود. تجربه شکست های طبقه کارگر طی قرن بیستم، حاکی از آن است که حضور طبقه کارگر در نبرد علیه این حرکت های ضد بشری، یک ضرورت طبقاتی بوده است.

این اولین بار نیست که، چهره فاشیستی رژیم اسلامی در رابطه با مردم زحمتکش افغانستان به مثابه حلقه ضعیف نیروی اجتماعی کار در ایران خود را به نمایش می گذارد. بیش از سه دهه است که با حقوق ناچیز، استثمار وحشیانه و انجام شاق ترین کارها کارگران و زحمتکشان افغانستان تحت فشار هستند. آنان به آشکارترین شکل از ستم ملی و طبقاتی رنج می برند. کارگران افغانستانی از دهه پنجاه در ایران تحت شدیدترین شرایط کاری استثمار میشوند و از بی حقوقی کامل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در عذابند و معرض دستگیری و اخراج دائمی قرار دارند. کارگران به عنوان شهروند مستقل از زبان و رنگ و نژاد و اعتقادات و غیره هر جا که کار می کنند و ثروت می آفرینند جز

قرارداد موقت و غیر رسمی و... تمام اقتدار زحمتکش جامعه که دارای منافع مشترکی هستند و همه به عناوین مختلف برای سرمایه سوددهی دارند را در تقابل با هم قرار می دهد. این تقابل های کاذب که شکاف های غیرواقعی را در بین لایه های مختلف طبقه کارگر می اندازد، برای گمراه و مغشوش نمودن کارگران در قامت یک طبقه در مبارزه با بورژوازی است.

کارگر مهاجر و غیر مهاجر، با هر نژاد و رنگ و ملیتی که تعریف شوند متعلق به طبقه کارگر هستند، و از یک منافع طبقاتی مشترک برخوردارند. هیچ توطئه ای و تفرقه ای از طرف عوامل سرمایه نمی تواند و نباید در استراتژی طبقه کارگر که اتحاد و همبستگی سراسری را می طلبد تأثیر بگذارد. درواقع، طبقه کارگر آن زمانی طبقه می شود، که این پراکندگی و انشقاق ناپذیری خود را که بورژوازی میل دارد به آن تحمیل کند، بر علیه آن مبارزه نموده و فائق آید. در این معنا، هم بخش های مختلف طبقه کارگر در یک کشور معین جزء جدایی ناپذیر از یک کلیت هم آهنگ و هم سرنوشت در روند مبارزه طبقاتی هستند، و هم طبقه کارگر در این سرزمین و آن سرزمین، وحدت منافع غیرقابل انکاری با یکدیگر دارند. همانطوریکه بورژوازی سرمایه های سیالش را هر جا که با مواد خام و کارگر ارزانتر همراه باشد برای سودهای بیشتر منتقل می کند. سرمایه برای حفظ منافع استثمارگرانه اش، به ویژه با جهانی شدن سرمایه، بیش از هر زمان دیگری برای انتقال سرمایه اش به این ضرورت رسیده است. درست در شرایطی که سرمایه داری ضرورت پیوند دادن منافعش را در اکثر اقصی جهان به عیان ترین شکل ممکن طی دو قرن اخیر و با درجات مختلف پیچیدگی به معرض نمایش گذاشته است، هم زمان می کوشد طبقه کارگر را متفرق کند و از قبیل این از هم گسیختگی و تفرقه، بیش از پیش بر جزئیات هستی اجتماعی خود و طبقه کارگر مسلط شود و آن را وابسته به نیازهای خود گرداند. چنین است که دست به ایجاد شکاف در میان طبقه کارگر می زند و با استفاده از ترفندهای ایدئولوژیکی از قبیل شکاف های قومیتی، ملیتی، فرهنگی، جنسیتی و مذهبی، طبقه کارگر را پراکنده کرده، و بین بخش های مختلف این طبقه فاصله انداخته، و مانع اتحاد و همبستگی بین آنها میشود. بنابراین، مسأله ما نمی تواند جز



شعری از برشت:

متحد شوید ای خلقها
در نبرد خویش اکنون

نعمت جهان میباید

از شما شود بی چون

ای سیاه، سفید، زرد و سرخ

این جدل بدور افکن

جنگ بین خلقها از چیست؟

مکر و حيله دشمن

برپا، مبر ز خاطر

که قدرتت در چیست

گر سیری، ور گرسنه

برپا، مبر ز خاطر

قدرت در همبستگیست

گر سرآید این شام غم

از تلاش من با توست

با من از تو دشمن گردی

کرده ای صف خود سست

از نزع ما خشنودند حاکمان و اربابان

تا دو دستگی ها باشد سروری کنند آنان

متحد شو اکنون کارگر تا شوی ز بند آزاد

ای سپاه معظم بستیز

با هر آنچه استبداد

برپا، مبر ز خاطر

که قدرتت در چیست

برپا، مبر ز خاطر فردا، زمان کیست؟

دنیا، از آن کیست؟



شهروندان آن جامعه هستند و می بایست از امکانات
شهروندی آن محل برخوردار شوند.

کارگران مهاجر افغانستانی بخشی از طبقه کارگر ایران
هستند و شایسته حرمت و یک زندگی انسانی می باشند که
بدور از تبعیض و ترس و رعب و وحشت باشد. متشکل
نمودن کارگران مهاجر افغانستانی جزء وظایف طبقه کارگر
ایران است. طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران باید تلاش
نمایند در مبارزات خود خواسته هایی که شامل مصونیت
اجتماعی، حق تحصیل، زندگی در هر شهر و مکان دلخواه،
اشتغال، برخوردارای از امکانات بهداشتی، رفاهی،
آموزش، تغذیه‌ی مناسب و مانند آن می باشد را برای همه
شهروندها را به یک میزان و به طور برابر مطالبه نمایند.

سازماندهی سراسری بر علیه این سیاستهای فاشیستی و
مهاجر ستیزی جمهوری اسلامی وظیفه خطیری را به عهده
کارگران سوسیالیست ایرانی و افغانستانی می گذارد که
ضمن افشای اهداف رژیم سرمایه در ایران وحدت طبقاتی
همه کارگران را در محل کار و زندگی اشان مستحکم کرده
و نشان دهند که منافع کارگر ایرانی و افغانستانی بهم گره
خورده است و جدا از هم نیست.

ژانویه 2015

کانون سوسیالیست های کارگری





کوبانی بر علیه داعش پیروز شد!

عمق زیاده دان متعفن تاریخ سر برآورده اند. هدف این لشکر سیاه و جهالت تسلط بر منابع، غارت و استثمار قرون وسطائی و به بردگی کشاندن مردم زحمت کش در منطقه است.

جنگ و مبارزه کوبانی در تقابل با چنین ارتجاعی ضرورت یافت. یک مبارزه هدفمند و آگاهانه که آشکارا توجه تمام آزادیخواهان و جنبشهای اجتماعی جهان را بخود جلب نمود و زبانزد تمام دنیا شد. حتی رسانه های بورژوایی هم نتوانستند منکر انعکاس این مبارزه حق طلبانه شوند. کوبانی با ابعاد مبارزاتیش توطئه ها و سیاستهای ارتجاع، امپریالیسم را افشاء کرد. ماهیت دار و دسته های مزدور و جیره خواری که با براه اندازی اختلافات شیعه و سنی و کرد و عرب و تکیه بر ناسیونالیسم، به مقاومت و مبارزه توده ها خط بطلان می کشند را افشاء نمود.

نباید اجازه داد امپریالیست ها و کشورهای طرفدار داعش در منطقه و رهبران و حکمرانان ناسیونالیست اقلیم کردستان عراق و جیره خوار امریکا که در انتظار سقوط کوبانی بودند، خود را سهمیم در این پیروزی بدانند.

درجنگ مقاومت 4 ماهه کوبانی زنان رزمنده و آزاده ایی که دوش به دوش مردان برای آزادی و برابری جنگیدند و مبارزه کردند، حماسه آفریدند. در جهانی که زنان در نابرابری جنسیتی و طبقاتی بسر میبرند و در هیچ عرصه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی با مردان برابر نیستند، زنان کوبانی با مبارزه، مقاومت و استقامت استراتژیکی برابری مرد و زن را در برخی عرصه ها به اثبات رساندند. اینها به تمام رجز خوانها و مدافعان بورژوا طرفدار حقوق زن ثابت نمودند که برابری زنان با مردان در عرصه های اجتماعی و اقتصادی تنها با مبارزه و حضور مستقیم و دخالتگری زنان بدست خواهد آمد. زنان کوبانی با رشادت و نکاوتی که در این مبارزه از خود نشان دادند سمبل آزادی و برابری اند و الگویی برای تمام زنان دنیا خواهند بود!

مسئله کوبانی و پیروزیش تنها به کوبانی ختم نمیشود، مسئله جنبش کارگری جهانی و منطقه خاور میانه است. در کوبانی، سنگال و یا هر نقطه دیگر خاورمیانه، در اساس



دروود بر جنبش مقاومت کوبانی!

دروود به تک تک آن زنان و مردان آزاده ایی؛ که نه تنها با عزم دفاع از کوبانی بلکه به عزم مبارزه بر علیه داعش، توحش و بربریت دست پرورده سرمایه جهانی، به نبردی قهرمانانه برخاستند. به مردم مقاوم کوبانی که با اراده ایی راسخ و اتحادی محکم و استوار زیر رگبار گلوله و آتشبار سنگین توپخانه و خمپاره انداز جنایتکاران داعش ایستادند و مقاومت کردند، رنج و آواره گی را تحمل نمودند و تمام این مشقات را بجان خریدند تا تحقق آزاد زیستن و آزادی را در مقابل جهانی که در بردگی و اسارت بسر میبرد، به مردم کوبانی و جهانیان عرضه نمایند.

از جان گذشتگی زنان و مردان مبارز کوبانی الگوی موفقی از استقامت، اتحاد و همبستگی را به جهانیان عرضه کرد، نه تنها در تاریخ بشری ثبت خواهد شد بلکه به عنوان نمونه ایی از یک مبارزه موفق راهگشای مبارزاتی برای تمام ستمدیدگان در سراسر جهان خواهد بود. این نقطه عطف تاریخی در مبارزه توده ای، علاوه بر اینکه دستاوردهای ارزنده ایی نصیب بشریت کرد؛ چهره کریمه داعش جنایتکار و حامیان امپریالیستی آن را نیز بر ملاء ساخت.

مبارزه کوبانی، مبارزه خواست یک زندگی انسانی در مقابل آدمکشان داعشی، این محصول سیاست تجاوز امپریالیستی به منطقه خاورمیانه، این سپاهیان جهل و تحجر بنیادگرایی و این منادیان تاریکی، بردگی و خفقان است! که مانند همتایان دیگر خود، رژیم جمهوری اسلامی، القاعده، طالبان، النصره، اخوان المسلمین، حزب الله و غیره، از



برگشته اند، زمان آن است که برای ارتقاء مبارزه و ادامه آن کارگران و زحمتکشان کوبانی تشکلهای طبقاتی خود را ایجاد نموده و مبارزات خود و توده های مردم را سازمان دهند.

همچنین لازم است حامیان تا کنونی مقاومت و مبارزه کوبانی با بکار گرفتن هر ابتکار و امکانی به سازمان ملل و دولت ها را تحمیل نمایند تا عملاً در بازسازی شهر دخیل شوند. آیین دیار نیاز به بازسازی سریع دارد. این شهر نماد مقاومت و آزادگی ستمدیدگان دنیا را باید همیشه زنده نگه داشت.

فوریه 2015

زنده باد پیروزی و مبارزه خستگی ناپذیر مردم کوبانی!

کانون سوسیالیست های کارگری



این کارگران و زحمتکشان اند که مورد تهاجم وحشیانه و قرون وسطایی ارتجاع سرمایه داری قرار گرفته و می گیرند. دستاوردهای مثبت مبارزات چند ماهه این دیار در مقابل ارتجاع جهانی به تقویت جنبشهای اجتماعی و توده ایی منطقه کمک خواهد نمود. سنتهای قوی مبارزاتی و طبقاتی مبارزات مردم کوبانی، در تاریخ معاصر ثبت خواهد شد و راه گشای مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه برای تمام ملیتهایی خواهد بود که از ستم طبقاتی نظام سرمایه داری در عذابند.

پیروزی کوبانی زمانی می تواند معنی واقعی داشته باشد که دستاوردهایی را که از طریق دخالتگری مردم در اداره امور جامعه بدست آمده حفظ شده و تداوم یابد. در قبال برپائی کانتونها و خودمدرییتی حاکم بر آن بود که زنان و مردان رزمنده کوبانی توانستند در این جنگ نابرابر دوام بیاورند و نیروهای نظامی بدون اتکاء به این کانتونها و شوراها امکان مقاومتشان در مقابل دشمن ضعیف بود. راز موفقیت ادامه جنگ و پیروز نهایی آن فقط در همبستگی و اتحاد توده های مردم بود که با شور و مشورت و هم نظری آن را به انجام رساندند. امروز آنچه که باید در کوبانی و منطقه و نزد جهانیان برجسته گردد نه تنها مقاومت نظامی کوبانی بلکه نیروهای نظامی ای که تحت نظر کانتونها و یگانهای ویژه مردمی هدایت می شدند و در پرتو رای همگانی بود که هم جنگ می توانست ادامه یابد و هم بر کل امورات شهری مردم نظارت داشته باشند.

قطعا امروز که کوبانی به این پیروزی دست یافته و بسیاری از سنتهای یک دموکراسی مستقیم را در جامعه نهادینه نموده اند، دشمنان کوبانی از امپریالیستها و ناسیونالیستها گرفته تا حکومتهای دست نشاده منطقه برای در هم شکستن کانتونها و دموکراسی مردمی حاکم بر آن ساکت نخواهند نشست و در پی این توطئه اند که این دستاوردهای ارزنده بشری را در هم شکنند. آنچه که بیش از هر زمان دیگر این مسئولیت و حس هشیاری را از مردم کوبانی می طلبد با تمام نیرو این دستاوردها را حفظ و توطئه های دشمنان رنگارنگ را خنثی نمایند و حمایت جنبشهای اجتماعی و نیروهای مترقی را در این رابطه به کمک بطلبند.

مردم آزاده کوبانی با قامتی بر افراشته و کوله باری از تجارب گرانبها و تنی خسته به شهر ویران شده کوبانی



شورشی

اوژن پوتیه [1884]

ترجمه یحیی سمندر

که از شکوه اندیشه
و از سرخی پرچم اش
فروغ می گیرد.

در برابرت ای نکبت وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشی قیام می کند
با تفنگ پُر.

به هنگام نبرد برای کمون

آنان می دانند که زمین یکی است
که نباید تقسیمش کرد،

که طبیعت منبعی است؛ که سرمایه کیسه ای است
که همه حق بهره وری از آن دارند.

در برابرت ای نکبت وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشی قیام می کند
با تفنگ پُر.

او ماشین می خواهد
دیگر نمی خواهد زیر فشار بخار



نام حقیقی شورشی، انسانی است
که دیگر حیوان بارکش نیست،
که تنها از خرد پیروی می کند
که با اعتماد گام برمی دارد
زیرا خورشید دانش
سرخ از افق بر می دمد.

در برابرت ای نکبت وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشی قیام می کند

با تفنگ پُر.

می توان او را دید

با رفیقان در سنگر

خندان، شوخی کنان، جان بر کف

و مردمک مصمم اش



از شما، از گوشت شماست که می‌کنند
چنین سودی که بین خود تقسیم می‌کنند
کارگران، معدن کاران، دهقانان.

از شما، از گوشت شماست که می‌کنند
چنین سودی که بین خود تقسیم می‌کنند
کارگران، معدن کاران، دهقانان.

او مادر مهربان مان زمین را
که در زیر یوغ فردیت ضجه می‌کند
می‌فهمد؛

شورش می‌خواهد جهان را طوری سامان دهد
که از پستان گردش
رفاه همگانی جاری شود.



پشت خم کند.

چونکه استثمارگر با دست خشنش
از وسیله رستگاری
ابزار بردگی می‌سازد.

در برابرت ای نکبت وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشی قیام می‌کند
با تفنگ پُر.

شورشی درگیر جنگی اجتماعی است
به ضد طبقه کارفرما،
جنگی که پایانش را نتوان دید
تا زمانی که در گیتی
کسی بتواند بدون کار کردن غنی شود
تا زمانی که کارگری گرسنه باشد.

در برابرت ای نکبت وحشی
در برابرت ای بردگی سنگین
شورشی قیام می‌کند
با تفنگ پُر.

به بورژوازی تهوع آور
نمی‌خواهد دیگر چند میلیارد
هر ساله باج دهد!



اهمیت جنبش کوبانی و روزنا وا در چیست؟

تازه-یی است. اما شواهد نشان می-دهد که آمریکا در حل این تناقضات نه تنها با شکست مواجه بوده بلکه تقویت بیشتر نیروهای واپس-گرای ارتجاعی اسلامی و سر بر آوردن داعش در منطقه حاصل این تناقضات و سیاست-های به غایت سلطه جویانه آمریکا می-باشد. البته این معضل چیزی جز تغییر دینامیسم مناسبات جهانی پس از ختم دوران جنگ-سرد نبوده و نیست.

هیاهوی تبلیغاتی دولت آمریکا بر علیه داعش مضحکه-یی بیش نیست. امپریالیست-ها به سرکرده-گی آمریکا داعش را تقویت، تربیت و حمایت کرده و پس از آن مهمترین مناطق مرزی ترکیه و سوریه و همچنین همه گونه تسهیلات برای اشغال چاه-های نفت موصل را در اختیار نیروهای آن قرار داده اند؛ این تسهیلات و زمینه گسترش نفوذ نیروهای داعش چه از طریق دستور به افسران عراقی که با سازمان-های اطلاعاتی آمریکا و ترکیه کار می-کردند، و چه مستقیم به وسیله نقل و انتقال هزاران داعشی، توسط هواپیماهای نظامی آمریکا، مساعد و انجام شد. چندی پیش "هیلا ری کلینتون" در یکی از سخنرانی-هایش آشکارا اعلام داشت که داعش را ما به وجود آوردیم و فرد مسؤول دیگر آمریکایی در پنتاگون، نیز صحبت از موجودیت زندانیان جاسوس در زندان "بوکا" (زندانی در عراق در دوره اشغال، جایی که ابوبکر البغدادی از آنجا بیرون آمد) نمود. با این حساب می-توان از تجربیات تجاوز و اشغال کشور عراق و دست آویز قرار دادن "جنگ با القاعده" و "تولید سلاح-های کشتار-جمعی" در این کشور نتیجه گرفت که سیاست-های دولت آمریکا چه اهدافی را تعقیب می کنند.

اکنون با حضور داعش در منطقه امپریالیست-ها مهندسی افکار عمومی را چنین سازمان داده اند که گویا پایان دادن به بربریت داعش کار آنهاست و می-بایست از آنها خواست تا با قدرت بیشتر وارد میدان شوند. اگر آمریکا و ناتو هزاران متخصص استخدام و میلیاردها دلار هزینه می-کردند، نمی توانستند به همین ساده-گی و راحتی ضرورت وارد شدن نیروی-های نظامی ناتو به منطقه را با این درجه از موفقیت و بدون مقاومت نیروهای منطقه-یی به پیش برند و اذهان



(بیانیه مشترک در رابطه با جنبش کوبانی و منطقه)

طی چهار دهه گذشته سرمایه-داری جهانی با دو بحران عمیق دست به گریبان بوده است. بحران-هایی که نه تنها با گلوبالیزاسیون و سیاست های اقتصادی نئولیبرالیستی حل نشدند، بلکه برعکس این بحران-ها هر چه بیشتر و در زنجیره--یی جهانی تشدید هم شده اند. منطقه خاورمیانه طی این مدت و به موازات بحران-های سیاسی نه چندان کم در آن، شاهد عروج ارتجاعی ترین نیروهای مذهبی مانند پا گرفتن رژیم اسلامی در ایران، حزب الله در لبنان، حماس در غزه، مجاهد و طالبان در افغانستان و پاکستان، اخوان المسلمین در مصر، توسعه و عدالت در ترکیه، شاخه-های مختلف القاعده و سلفیست-ها و اکنون داعش در سوریه و عراق بوده اند که خود نمونه-هایی از حضور ارتجاع اسلامی در منطقه بوده و قبل از هر چیز حاصل و پیامد سیاست-ها و استراتژی-های دولت-های کاپیتالیستی در سطح جهانی و منطقه می-باشد و از آنها در امر سرکوب جنبش-های توده-یی استفاده شده و خواهد شد.

واقعیت لشکر-کشی آمریکا و متحدینش به افغانستان و عراق در بیش از یک دهه قبل نیز نشان داد که آمریکا نه تنها قادر نشد نظمی فارغ از تنش-های سیاسی در این منطقه را شکل دهد، بلکه برعکس باعث شد تا این تنش-ها در اشکال تازه و پیچیده-تری بروز نمایند. حال، چنانچه این حد واقعی قدرت تاثیرگذاری سیاست آمریکا بر جهان باشد، معنایش این است که پیشبرد سیاست آمریکا در هر گام در گرو حل تناقضات



بطن جنگ سرد در منطقه خاورمیانه شکل گرفتند. اکنون نیز در شرایطی دیگر و در تداوم همان استراتژی، "دولت اسلامی" یا داعش با تصرف مناطقی در عراق و سوریه به ظهور رسید و برگ دیگری از جنایات و آدمکشی در تاریخ بشر را به ثبت رسانید. تاخت و تاز داعش در عراق با کم-ترین مقاومت صورت گرفت و در این راستا قربانیان زیادی به خصوص از زنان و کودکان را به همراه داشت. در حالیکه نیروهای داعش با سرعت و توحش به لشکر-کشی شان در منطقه ادامه می-دادند، حمله به کوبانی را نیز آغاز نمودند. نیروهای مزدور و جنایتکار داعشی با اشغال برق آسا شهرهای عراق و با کشتار مردم بی-دفاع و ویران ساختن هر آنچه که سر راهشان آمد، فاجعه شنگال را آفریند و به فضای رعب و وحشت در منطقه دامن زدند. اما پیش-روی آنان که حدود دو سوم خاک سوریه و یک سوم خاک عراق را در تصرف دارند در کوبانی متوقف شد. داعش برای تکمیل تصرفات خویش برای چندمین بار به کوبانی یورش برد تا این منطقه استراتژیک را که چسپیده به مرز ترکیه است به اشغال خود در آورد. کوبانی-ها در حالیکه از سلاح-های پیش-رفته برای این مقابله نابرابر محروم بودند، اما با نیروی اجتماعی و سازمان یافته توده-یی توانستند در مقابل لشکر جانان اسلامی داعش پایداری کنند. استقامت کوبانی فقط یورش نظامی داعش را زمینگیر نکرد، بلکه سیاست-های اولیه امپریالیست-ها و دولت-های ارتجاعی ریز و درشت در منطقه را نیز زیر سوال برد. ظنین پایداری کوبانی و روزنآوا سراسر جهان را فرا گرفت و میلیون-ها نفر را باخود همصدا و همراه ساخت.

استقامت توده-یی و سازمان داده شده کوبانی-ها نشان از شرایط اجتماعی-یی دارد که طی مدت نه چندان طولانی، زنان و مردان در آن پرورش یافتند. کوبانی با استقامت خود این شرایط اجتماعی را به خارج از مرزهای خود و به چهارگوشه جهان معرفی کرد. نام کوبانی و روزنآوا با کانتون-های توده-یی که در آن امور جامعه با دخالت افراد و تصمیم های جمعی پیش می-رود همراه شد. با وجود قرار داشتن در منطقه-یی که اکثریت ساکنان آن به زبان کُردی تکلم می کنند اما کانتون-ها و افراد دخالتگر شامل فقط کرد زبان-ها نیستند. عرب زبان و آشوری زبان و غیره نیز در اداره امور جامعه همگام با دیگر شهروندان آن-ها حضور

مردم را اینقدر دستخوش فریب و نیرنگ سازند. ائتلاف ۴۰ کشور قدرتمند که قرار است به "تروریسم جهانی" خاتمه بدهد بنا به چه نیاز و ضرورتی و در خدمت به چه استراتژی بی شکل گرفت؟ واقعیت این است که این جبهه ائتلاف علیه داعش نیست. این جبهه ائتلاف برای تحقق بخشیدن به پروژه خاورمیانه جدید طبق طرح-های جدید امپریالیست-ها و ایجاد بی-ثباتی در منطقه است، تا دخالت در امور داخلی این کشورها و غارت و تاراج منابع این کشورها را برای مدت طولانی امکان پذیر کند. باید در نظر داشت که خاورمیانه پل ترقی آمریکا و شرکا بسوی "پروژه جدید شان" است نه نقطه پایان آن. داعش در حقیقت ارتش زمینی غیررسمی و لباس شخصی این ائتلاف ۴۰ کشور است که به زور و با فریب ایجاد دمکراسی در خاورمیانه می-خواهند به مردم این منطقه تحمیل نمایند. در تمام مدتی که کوبانی در محاصره است گروه ائتلاف ۴۰ کشور تبدیل به تماشاجی منفعل و بی اراده شده اند. در ضمن در این سناریوی ضدبشری ناتو نه تنها به عنوان کارگزار و نیروی تحقق دهنده این پروژه بلکه به عنوان یک نهاد بین-المللی میروند که جاگزین سازمان-ملل گردد و نقش آن را در مهر تأیید زدن به استراتژی و سیاست-های سرمایه-داری جهانی به عهده بگیرد و به یک بازی خطرناک در سطح بین-المللی دامن بزند، که قطعاً هیچکدام از کشورهای منطقه از پیامدهای این روند در امان نخواهند ماند. تمامی این بازی-ها و جابجایی ها در خدمت متوهم نمودن توده-ها و مقاومت آن-ها در برابر جنگ-هایی است که برای رسیدن به اهداف استراتژیک منطقه-یی و جهانی آمریکا و شرکا طراحی شده است. در این روند بسیاری از کشورهای منطقه حوزه خلیج فارس از جمله: قطر، کویت، ایران، سوریه و به ویژه ترکیه و عربستان-سعودی از جمله کشورهای هستند که در شکل-گیری این پروژه و نیروهای آدمکش داعش نقش تعیین کننده داشته و دارند.

ایجاد کمربند سبز در منطقه پدیده-یی است که از سال-های دهه هفتاد قرن گذشته در لبنان، ایران، فلسطین، یمن و افغانستان با طرح و برنامه دول امپریالیستی به سرکرده-گی آمریکا ظهور نمود و با عملی شدن آن نتایج و دستاوردهای خوب و مفیدی برای نظام سرمایه-داری جهانی به ارمغان آورد. نیروهای ارتجاعی اسلام سیاسی دقیقاً در تقابل با نیروهای انقلابی و گسترش جنبش-های توده-یی و نیز در



ها کسانی که مسؤولیت می-گیرند با رای مستقیم افراد جامعه انتخاب می-شوند. شرایطی دموکراتیک که با وجود تعدد گرایشات سیاسی در جامعه نهادهایی شکل گرفت که مردم در آن به فعالیت مشغولند. زنان در نهادهای اجتماعی خود را متشکل کرده و در رفع تبعیض و نابرابری-ها منجمله نابرابری ناشی از سنت مردسالاری در تلاشند. تلاش برای تضمین آزادی-های فردی و نیز آزادی اجتماعی خود را در گروه-های مختلف کاری نشان داده است. حتی بنا به موقعیت جغرافیایی که روژنآوا در آن واقع شده است زنان در کنار مردان به دفاع نظامی از منطقه در یگان-های مدافع خلق متشکل شده اند. با توجه به تعدد احزاب و گرایشات سیاسی در روژنآوا همزیستی سیاسی تابعی از ضرورت-های عینی زنده-گی افراد جامعه است و این خود به شکوفایی مناسبات اجتماعی خدمت کرده است.

اهمیت جنبش اجتماعی کوبانی در چیست که انعکاس جهانی پیدا کرده است؟ اهمیت کوبانی و بر پائی نظام اجتماعی آن به دو سال قبل از حمله داعش به آن بر می-گردد. در طول این مدت مردم کوبانی این فرصت را یافتند که با ایجاد کانتون-ها به طریق شورایی سازمان اجتماعی و روابط حاکم بر آن را سازماندهی نمایند. مشارکت کل مردم در اداره جامعه به طریق دموکراتیک از نکات برجسته مناسباتی است که بر کوبانی حاکم است و توانسته اند بدون حاکمیت از بالا در تعیین سرنوشت خود و جامعه نقش داشته باشند. در جهانی که مناسبات سرمایه داری حاکم است و اقلیتی سرنوشت اکثریت جامعه را از طریق ارگان-های نظامی سرکوبگر و بوروکراسی در دست دارند و بر تمام شؤونات زنده-گی توده-های مردم مسلط می-باشند، الگوی مناسبات حاکم بر کوبانی توجه جهان را به خود جلب نموده است.

پتانسیل نهفته و ارزش-های دموکراتیک و شورایی مردم کوبانی همبسته-گی بین-المللی را برای کوبانی به همراه داشت. کوبانی با توجه به ضعف-ها و با توانایی هایش، با افت و خیزش تا کنون توانسته یک سیستم اجتماعی برابری را در بین توده-های مردم ایجاد نماید که روابط و مناسبات بالنده و پیشرویی را جایگزین روابط عقب مانده و نابرابر بنماید. تغییر و تحول اجتماعی که با حاکمیت دموکراتیک مردم برقرار شد شرایط زنده-گی زنان و جوانان را دگرگون

دارند. کانتون--ها ترکیبی است سیاسی از همزیستی اجتماعی افراد، جدا از برتری نژاد و جنسیت و اعتقاد، که در آن زنان و مردان در امور مربوط به جامعه دخالت می-کنند. جنبش اجتماعی کوبانی و روژنآوا که دو منطقه دیگر (جزیره و عفران) را نیز در بر می-گیرد، اگرچه دارای تنوع گرایشات سیاسی است ولی شکل گیری آن بر بستر شرایط عینی-یی بوده که منجر به مشارکت و فعالیت مستقیم افراد در ایجاد ساختار آن شده است.

مبارزه اجتماعی و مردمی کوبانی علیه توحش اسلامی و دفاع از حقوق انسانی و برابری زن و مرد که نقطه مقابل تمامی نظام-های مذهبی و سرمایه-داری است نقطه قوت کوبانی بود. مبارزان زن و مرد کوبانی برابر و دوش به دوش هم علیه این توحش ایستاده-گی کردند. در شرایطی که دولت اسلامی دست ساخته آمریکا با کمک ترکیه حمایت می-شود، زنان و مردان مبارز کوبانی توانستند جسورانه مبارزه کنند و به سرعت افکار-عمومی جهان متوجه شد که جنگ کوبانی فراتر از یک جنگ ملی و مذهبی است. پیروزی کوبانی پیروزی انسانیت علیه قوانین برده-داری سرمایه حاکم بر جهان و قوانین مذهبی قرون وسطایی در منطقه است.

بیانیه-ها و مصاحبه های مبارزان در کوبانی بازگو کننده این است که زمانی که افراد یک جامعه به -گونه-یی یک پارچه به دور از تبعیض و دارای حق برابر و در پرتو تصمیمات جمعی به میدان مبارزه بیایند، می-توانند در مقابل هر نیرویی مقاومت و پیش-روی کنند. کوبانی صدای میلیون-ها مردم محروم از آزادی و برابری هستند که در زیر سلطه سرمایه به هر نوع سرکوب میشوند؛ خلاء سیاسی ناشی از عدم حضور قدرت حکومت سوریه شرایط ویژه-یی در کردستان سوریه ایجاد کرد؛ چنین شرایطی عینی و حضور گرایشات سیاسی متنوع جامعه را به طرف نوعی همزیستی سیاسی سوق داد و ضرورت ایجاد خودگردانی و کانرا در پیش روی جامعه قرار داد. کوبانی، جزیره و عفرین سه منطقه در کردستان سوریه هر چند با فاصله-یی از هم قرار گرفته اند ولی در همکاری و انتقال تجارب و شور و تبادل نظر با همدیگر به سر می-برند. کانتون--ها با خود-گردانیتون-ها جامعه چنان شکلی بخود گرفته است که در آن



گردیده است و تداوم این جنبش توانسته است بیشترین همبسته گی بین انسان-های آزادیخواه و تحت ستم را در سرتاسر جهان به وجود بیاورد؛ ایستادگی مردم کوبانی و مبارزه رزمندگان زن و مرد آن با حداقل امکانات و بدون حمایت-های وسیع در سطح منطقه و جهان نه تنها قابل ستایش است بلکه با اهدافی همراه است که از نظر تاریخی اهمیت ویژه-یی یافته است. آن-ها از موجودیت و بقای خود در مقابل یکی از متوحش-ترین نیروهای ارتجاعی دست نشانده و از حاکمیت توده-یی و حق تعیین سرنوشت خویش دفاع می کنند، برای این مردم حاکمیت توده-یی با دخالت مستقیم خودشان از اهداف مهم آن-ها به شمار می-رود. آنها نمی خواهند این دستاورد مهم مبارزاتی تاکنونی شان را که الگویی نو برای اداره جامعه است به راحتی از دست بدهند. طبعاً یکی از نگرانی-های جدی کشورهای منطقه و غرب و آمریکا و احزاب حاکم ناسیونالیست بر اقلیم کردستان، همین الگوی حکومتی است. آن-ها چنین الگویی

از حاکمیت را بر نمی-تابند و عمیقاً نگران از گسترش آن به دیگر بخش-های کردستان و منطقه اند. حکام اقلیم کردستان عراق نه تنها چنین حاکمیتی را به رسمیت نشناخته اند، بلکه همواره نیز علناً و عملاً برای نابودیش کوشیده اند و می-کوشند. البته مقاومت و ایستاده-گی کوبانی در



مقابل داعش با اهداف شوم ناسیونالیسم کرد در تقابل قرار گرفته و کاملاً در مغایرت با کُرنش در مقابل امپریالیست-ها قرار دارد. دولت اقلیم کردستان عراق و در کل ناسیونالیسم کُرد عروج و ظهور گسترده داعش را بهانه و فرصت مناسبی برای اعلام استقلال کردستان دانستند. در حقیقت برای دار و دسته بارزانی و شرکایش آنچه که در وهله اول مهم بود مرزهای کردستان و تقویت قوای نظامی دولت اقلیم کُرد بود. اینان از این فرصت استفاده نموده تصور کردند که دید و بازدید با سردمداران آمریکایی و غربی قرار است فصل تازه-یی در شکل-گیری دولت مستقل کُرد باشد. در این رویکرد آنچه در نظر گرفته نشد عواقب پدیده داعش بود بر آینده سیاسی بخش-های بزرگی از منطقه خاورمیانه و تاثیر آن بر زنده-گی انسان-های بیگانه‌ای که قربانی این توحش اند. واقعیت اینست که دولت اقلیم کردستان و بخش-ها

نمود. زنان برای اولین-بار در کنار مردان در کانتون-ها و ارگان-های شورایی حق رای و مسؤولیت برابر در کنار مردان یافتند و با مشارکت خود در تمام امورات اجتماعی و جنگیدن بر علیه نیروهای متوحش داعشی پا بیای مردان، برابری خود را از نظر جنسیتی و طبقاتی ثابت نمودند. مبارزه بر علیه نیروهای ارتجاعی داعش با شرکت چشم-گیر زنان و دخالت-گری آنها در کانتون-ها باعث شد تا زنان کوبانی بیش از هر زمان دیگر به نیرو و توان خود ایمان بیاورند و با اعتماد به نفس بیشتر برای احقاق حقوق خود و خاتمه دادن به اوضاع گذشته قوانینی را مدون سازند. دستاوردهای جنبش توده-یی کوبانی اگر بطور واقعی ارزیابی شود جنبشی فراملی با انعکاسی جهانی است، جنبشی است علیه هارترین ارتجاع سیاه، جنبشی برای سازماندهی یک همبسته-گی توده-یی و اجتماعی در حمایت از حقانیت یک مبارزه زنده حق-طلبانه انسانی، جنبشی در

حمایت از ماندن و زیستن مردمی به پاخاسته و در دفاع از برابری و موجودیت خود. مقاومت کوبانی و جنبش حمایت از این مقاومت، در جریان ایستاده-گی و تداوم اش، بخش زیادی از سیاست امپریالیست-ها را رو نمود و خیلی از نقشه-ها و توطئه-های ضد-بشری را نقش بر آب کرد. به یمن چنین جنبشی توده-یی که در جریان

است، بیش از پیش چهره جنایتکارانه سازنده-گان و سازماندهنده-گان داعش و نقش سناریوپردازان و صحنه گردانان این جنایات و توحش را افشاء و رسوا کرد.

اکنون و در پرتو چنین جنبشی، شیادی-ها و ریاکاری-های آمریکا و غرب و ائتلاف دروغین آنها "علیه تروریسم"، برای توده-های هرچه وسیع-تری از مردم جهان برملاء گشته است. به یمن راه افتادن چنین جنبشی، برجسته-تر از هر زمان دیگر عملکرد ارتجاعی و ضدبشری دولت ترکیه به تصویر کشیده شده است. با راه افتادن چنین جنبشی، گندیده-گی ناسیونالیسم کُرد و حلقه به گوشی احزاب کُرد حاکم در اقلیم کردستان، بیشتر از پیش به نمایش درآمده است. با برپایی این جنبش و تداوم آن، افکار عمومی جهان بیشتر از هر زمانی متوجه حقانیت مبارزه مردمی ستمدیده



وحشیانه داعش علیه کردها در مرز جنوبی ترکیه و همچنین دور جدید بمباران آمریکا و ناتو در عراق و سوریه به بهانه حذف داعش، دولت ترکیه را با چالش‌های بسیار جدی‌یی مواجه کرده است. اکنون به نظر می‌رسد موضع اردوغان در مقابل پدیده داعش، بستن مرز به روی مردم سرگردان و آواره کرد، و شاخ و نشان کشیدن مجدد برای کردهای ترکیه می‌باشد. بورژوازی ترکیه با ظرفیت ارتجاع اسلامی-شوونیستی اش، با موضع به غایت ضد-انسانی اش در مقابل آوارگان کرد روژناوا، از انجام هیچ فجایعی با تنگ نمودن عرصه به روی مردم کوبانی کوتاهی نه نموده است. در حالی که مسؤولین حزب حاکم ترکیه و آمریکایی‌ها به دفعات در مورد سقوط شهر سخن گفتند و کسی شانس برای نجات شهر قائل نبود، مقاومت و ایستاده‌گی بی-نظیر زنان و مردان کوبانی موجب گردید تا همه در ارزیابی‌های خود تجدید نظر نمایند. هرچه این دفاع قهرمانانه بیشتر به درازا می‌کشد، مخالفت سرسختانه اردوغان و یارانش برای مسدود نمودن راه‌های کمک-رسانی به کوبانی بیشتر موجب انزوای آنان می‌گردد، و ضمن ایجاد انزجار عمومی از عملکرد آنان موجی از همدردی و حمایت از مدافعان شهر را در سراسر جهان برانگیخته است. گرچه ترکیه در روزهای اولیه هجوم داعش به شمار بزرگی از مردم کوبانی اجازه ورود به خاک ترکیه را داد، اما تصاویر تلویزیونی نشان می‌داد که شمار زیادی از مردم آواره به دلیل بسته بودن آگاهانه مرزها توسط دولت و نیروهای نظامی امکان ورود به ترکیه را نیافته و در طول مرز سرگردان مانده بودند و این عملکرد دولت اسلامی-فاشیستی ترکیه نیز بر دامنه این همدردی‌ها در سطح جهان افزود. بمباران مواضع پ ک ک توسط نیروی هوایی ترکیه که می‌توانست به شدت بر پیچیده‌گی های اوضاع منطقه بیفزاید صحنه بر سیاست‌های بیش‌رمانه حزب عدالت و توسعه گذاشت و چشم جهانیان را بیشتر بر اعمال ضد-بشری حکومت حاکم ترکیه گشود.

یکی از دستاوردها و نکته قوت-های جنبش توده‌یی در کوبانی نقش زنان در مبارزه برای برابری و احقاق حق و حقوقشان می‌باشد. در جریان رویدادهای اخیر روژناوا، زنان و دختران پیشرو در صف مقدم نبرد و مقاومت قرار داشتند و تا همین اکنون با رشادت شان حماسه آفریده اند. آنها

ی بزرگی از بورژوازی کرد در کلیت آینده و بقای سیاسی خود را بیش از پیش در راستای سیاست-های جنگ افروزانه آمریکا در منطقه خاورمیانه می‌بینند. از این رو هیچ عجب نیست که اینان خود را همپیمان ترکیه می‌بینند و نه مردم کردستان.

نقش ترکیه و عربستان سعودی و کشورهای حوزه خلیج فارس در اوضاع جاری در خاورمیانه و همیاری آنها با امپریالیست‌ها کمتر از نقش ناسیونالیست‌ها نمی‌باشد. هدف این کشورها در پیشبرد سیاست-های امپریالیست‌ها تسلط سیاسی آن‌ها بر منطقه است. کشورهای حوزه خلیج فارس خواستار پس راندن نفوذ ایران هستند، خواستی که با منافع و علائق اسرائیل یکسان است. کشورهای عضو شورای همکاری خلیج از جمله: امارات متحده عربی، بحرین، کویت، عمان و عربستان سعودی دیرزمانی است که با شدت تمام مشغول مسلح ساختن خود هستند و کمپانی‌های اسلحه-سازی آلمان، فرانسه، انگلستان و آمریکا از این طریق سودهای کلانی کسب می‌کنند. همگام با این اقدامات، ناتو هم همکاری خود را با کشورهای خلیج فارس و اردن تقویت کرده است؛ فعالیت "دولت اسلامی" یا داعش سبب شده است که هم عربستان و هم ترکیه در ضمن تحکیم مرزها، خود شان را مسلح سازند و از ناتو تقاضای دریافت کمک نظامی کنند. عربستان از آلمان یک سیستم نظارت نظامی و مقادیر زیادی اسلحه دریافت کرده است. ترکیه تانک-های نیروی زرهی خود را همراه با ۱۰ هزار سرباز در کنار کوبانی متمرکز ساخته و چشم به آن دوخته است که داعشی‌های مزدور، منطقه کوبانی را منهدم کنند. هر دو کشور ترکیه و عربستان از پیدایش منطقه سنی نشینی که فعلا در تصرف داعش است سود می‌برند، زیرا از یکسو دشمن دیرین آن‌ها سوریه بیشتر تضعیف می‌گردد و سرزمینی که در اختیار دارد کوچکتر می‌شود و از سوی دیگر ارتباط زمینی خوبی که میان ایران، عراق، سوریه و حزب الله لبنان وجود دارد، قطع می‌شود.

کشورهای خلیج فارس، اردن و ترکیه هزینه گروه-های ارتجاعی جبهة النصرة و داعش را در عراق تأمین می‌کنند. آن‌ها به این اوباشان آدمکش اجازه می‌دهند که بدون مانع از مرزهای آن‌ها بگذرند. ترکیه و اردن در سال ۲۰۱۰ اجازه دادند که انبوه سلاح از مرزهای آن‌ها برای رسیدن به جنایت-کاران افراط گرای مسلمان بگذرد.



که وقتی خشونت سازمان‌یافته و دولتی بر علیه مردم به ویژه زنان در اشکال گوناگون آن صورت می‌گیرد، تنها مبارزه قهرآمیز تضمین‌کننده خاتمه دادن به ستم جنسیتی و طبقاتی است و می‌تواند زنان و توده‌های مردم را رها سازد. این تجربه‌ی بی‌است که بارها در طی مبارزات طبقاتی در سراسر جهان به اثبات رسیده است. کوبانی با فراهم آوردن پیش‌شرطها برای ایجاد شرایط مشارکت اجتماعی و شورایی به جهانیان نشان داده است که الگویی غیر از الگوی مناسبات سرمایه‌دارانه امکان‌پذیر است. تعدادی از احزاب و سازمانهای سیاسی نکته قوت و برجسته گی مبارزاتی کوبانی را فقط در مبارزه اش علیه اسلام سیاسی می‌بینند، البته این یک وجه قضیه است. اما پویایی ساختار اجتماعی-بی که در کوبانی دارد عمل می‌کند، ساختار ایجاد شده آزادی عمل اجتماعی در کوبانی است که در تضاد کامل با خواسته‌ها و برنامه‌های سرمایه جهانی قرار دارد. چیزی که توانسته است شاخصهای انقلابی را برجسته نماید و بقایای عقب‌مانده یک جامعه سنتی را که طبعاً "مذهب" هم یکی از وجوه اساسی آن می‌باشد زیر سوال ببرد و نوک حمله را متوجه اسلام سیاسی بنماید.

کوبانی روزهای سختی را در پیش دارد و بعید نیست در یک معادله نظامی نابرابر علی‌الرغم مبارزات جدی رزمندگان، مقاومتش در هم شکسته شود. اما با این فرض احتمالی هم، دستاوردهای تاکنونی اش ارزنده و قابل توجه اند. یکی از دستاوردهای ارزنده این مقاومت، شکل‌گیری یک جنبش حمایتی انترناسیونالیستی بود که با مشارکت وسیع مردم آزادیخواه دنیا در اکثریت کشورهای جهان و در "فراخوان اول نوامبر" خودش را نشان داد و مردم آزاده دنیا را با خود همراه ساخت. هم اکنون این جنبش در کشورهای همجوار خلیج فارس به ویژه ترکیه ابعاد رادیکال‌تر و عمیق‌تری پیدا کرده است و این کشورها را با چالشی جدی روبرو ساخته است. سقوط احتمالی کوبانی بیش از آنکه اعلام شکست مقاومت و مبارزات توده‌های مردم کوبانی باشد، اعلان یک شکست بزرگ برای آن ادعای دروغینی است که سران ۴۰ کشور را گرد هم آورد تا "علیه تروریسم" بجنگند و آن را از پا درآورند؛ با سقوط احتمالی کوبانی، جز رسوایی برای مدعیان دروغین

در بطن مقاومت، انسجام و ایستادگی اهداف انسانی خود را به نمایش گذاشتند. حضور زنان در این مبارزه در روژئاوا، جنبه‌های سیاسی، دمکراتیک جنبش را تقویت نمود. در روژئاوا، آزادی زن با مفهوم آزادی در آن جامعه عجین شده است. همان‌طور که زنان روژئاوا معتقدند که در جامعه‌ی بی که زنان در آن آزاد نباشند، آن جامعه، جامعه آزاد نیست. بر اساس این نگرش، زنان برای خواسته‌های اجتماعی و سیاسی خود مبارزه می‌نمایند. مشارکت آن‌ها به عنوان زنان روژئاوانی در بطن این مبارزه، نه تنها با آزادی برای آنها همراه است بلکه پیام آزادی را برای زنان دنیا به همراه دارد. زنان کوبانی بر این باورند که مشکلات، موانع و نابرابری‌های موجود علیه زنان در دنیا یکسان است. آنها می‌خواهند با حضور متفاوت خود در صحنه مبارزاتی و با ارائه تصویری از زنان انقلابی، نقش تعیین‌کننده‌ی بی در حل و رفع این موانع ایفاء نمایند.

در پروسه مبارزاتی زنان کوبانی در واقع با هر حرکتی، اهداف متفاوتی را نشانه می‌گیرند: مبارزه با زن-ستیزان داعش و مبارزه برای برابری و حق تعیین سرنوشت خود. در عین حال این مبارزات ضربات جدی به فرهنگ، آداب و سنن عقب‌مانده و زن-ستیز وارد کرده است. فرهنگ مردسالارانه‌ی که برای زنان تنها و تنها وظیفه مادری و کارخانه‌گی را به رسمیت می‌شناسد. در حال حاضر زنان کوبانی در سه منطقه از جبهه‌های جنگ، فرماندهی نظامی را برعهده دارند. درجه از خودگذشته‌گی، مسؤلیت‌پذیری و تعهد به منافع مردم و توانایی‌های سیاسی و نظامی این زنان مبارز به حدی است که حیرت جهانیان را برانگیخته است و اکثر رسانه‌های دنیا، حتی ناخواسته مجبور شده اند به آن اعتراف نموده و اخبار آن را در سطح دنیا منعکس نمایند. در اقلیم کردستان عراق نیز که زن‌ستیزی و قتل‌های ناموسی بی‌داد می‌کند، خیانت رهبران ارتجاعی و ناسیونالیست و همکاری آن‌ها با دولت ترکیه، موجب انزجار عمومی مردم در شهرهای سلیمانیه، اربیل و دهوک شده است. امروزه مبارزه مسلحانه زنان کوبانی با تمام کاستی‌ها و کمبودهایش در عرصه رهبری و مشارکت اجتماعی و افق‌رهایی‌بخشی که جلو خود گذاشته اند، توانسته است حدوداً راه حل‌های تاریخی و رشکسته سازش با دشمنان زن‌ستیز را به چالش بطلاند. تاریخ ثابت کرده است



امروز در هر محل و جلسه و جمعی نه تنها به بحث روز تبدیل شده است بلکه تأثیرات مثبت و انعکاس جنبش توده‌یی آن در منطقه خاورمیانه به عینه مشاهده می‌شود. کوبانی نشان داد که با یک مبارزه جمعی و با حضور بدون تبعیض همه شهروندان و شرکت مستقیم شان در تصمیمات و با برخورداری از حق برابر نه تنها امکان ایجاد یک زنده‌گی آزاد و برابر برای همه شهروندان را ممکن می‌سازد، بلکه لازمه دست یافتن و تضمین کننده آن نیز است.

در شرایطی که مردم افغانستان و ایران در زیر حاکمیت هارترین حکومت‌های ارتجاعی اسلامی تحت ستم مضاعف قرار دارند، جا دارد تا با تأثیر پذیری از مبارزات مردم کوبانی و نوع مشارکت جمعی حاکم بر آن، بر علیه این حکومت‌های مستبد و خودکامه حاکم و در مورد افغانستان حامیان بین‌المللی حاکمیت ارتجاعی و دارودسته‌های اسلامی چون طالبان، بپاخیزند و مبارزات و اعتراضات خود را بر علیه ارتجاع داخلی و منطقه‌یی، با کوبانی همسو نمایند؛ حفظ کوبانی مستلزم حمایت همه جانبه از جانب نیروهای مترقی و چپ و سوسیالیست بین‌المللی می‌باشد. این نیروها در ضمن متحد نمودن صفوف خود با سازماندهی توده‌های مردمی که به حمایت از کوبانی بارها به خیابان‌ها ریخته اند و با قدرت میلیونی و صف فشرده خود تا درجه‌یی هم امپریالیست‌ها را از انجام نقشه‌های شومشان بر علیه کوبانی به عقب رانده اند از طرح هر توطئه‌یی که منجر به تضعیف یا شکست جنبش توده‌یی کوبانی شود جلوگیری نمایند. بنابراین، وظیفه هر انسان آزادیخواهی می‌باشد که برای دفاع از انسانیت و برابری طلبی از کوبانی و جنبش توده‌یی آن حمایت نموده و به دفاع از آن برخیزد و با همصدایی با مردم آزادیخواه و انقلابی کوبانی این جنبش را در منطقه تقویت نماید.

در کوبانی مجموعه گرایشاتی که با یک توافق موقت در کنار هم قرار گرفته اند نه یکدست هستند و نه هم نظر. و وقتی هم که به جریانات ناسیونالیستی بر می‌گردد، رهبران کردها به دلیل ماهیت ناسیونالیستی شان اغلب خائنین به آرمان‌ها و مطالبات خلقهای خودشان بوده و هستند و با آمریکا و شرکاء دستشان در یک کاسه است. نمونه بارز آن رهبر اقلیم کردستان جناب بارزانی و تعداد قابل توجهی از رهبران

"مبارزه با تروریسم" و جز شرمساری برای دولت‌ها و دولت‌مردان عضو "ائتلاف مبارزه با تروریسم" و جز سرافکنگی سران اقلیم کردستان که در خدمت سناریو پردازان متهاجم داعشیان بوده و هستند، چیزی بیار نخواهد آمد. اگر چه سقوط احتمالی کوبانی، تلفات جانی زیاد و خسارات مالی بسیار و آوارگی بیشتر مردم را بدنبال خواهد داشت و دستاوردهای تا کنونی یک مبارزه توده‌یی و حاکمیت اجتماعی توده‌های مردم لطمات سنگینی خواهد دید، اما شکست بزرگ را آن‌هایی خواهند خورد که ماسک شان کنار خواهد رفت، آن‌هایی خواهند خورد که بازار "کوردایه تی" شان کساد و از رونق خواهد افتاد و بخاطر خودفروشی و سرسپردگیشان به امپریالیست‌ها رسواتر و منفورتر از قبل خواهند شد.

کوبانی برای انسان‌های آزاده و مترقی تجسمی از آزادیخواهی و برابری اجتماعی در مقابل نیروهای ارتجاعی و متوحش داعشی است. با وجود اینکه در سطح بین‌المللی جنبش کارگری و چپ با عدم انسجام و پراکنده‌گی روبرو است، اما حمایت از مردم کوبانی طی فراخوانهایی در چند نوبت (بویژه فراخوان سراسری اول نوامبر) در سطح جهان با استقبال روبرو شد و توجه توده‌های وسیعی از مردم را نسبت به کوبانی و یاری و پشتیبانی از آن جلب نمود. با توجه به پراکنده‌گی بین‌المللی چپها... سقوط یا عدم سقوط کوبانی بیشتر به محاسبات دقیق توازن قوای بین‌المللی، زد و بند گرایشات سیاسی مدافعان کوبانی و برنامه‌های پنهان امپریالیست‌ها در منطقه و جهان ربط دارد تا قدرت نظامی منطقه‌یی نیروهای مترقی و چپ و سوسیالیست. هنوز کوبانی از حمایت‌های بسیاری از نظر مالی، دارویی و... برخوردار است. اما لازمه اش این است که گرایشات چپ و سوسیالیست و آزادیخواه در منطقه و در سطح جهان با اتحاد و همبسته‌گی و انسجام بیشتری به حمایت از کوبانی و افشاء‌گری نیروهای ارتجاعی منطقه و نقشه شوم امپریالیست‌ها پردازند. تأثیری که کوبانی در سطح جهان با استفاده از مشارکت همگانی توده‌های مردم در تعیین سرنوشت خود از طریق روابط شورایی انجام داده است زبازد اکثریت توده‌های مردمی است که دلشان برای آزادی و برابری می‌تپد. سخن از کوبانی و دستاوردهایش



این را متخصصین نفتی می-دانند که کدام شرکت در کدام کشور قادر است از نفت تولیدی داعش استفاده کند. و همین اتحادیه اروپا می-داند که خریداران و دلالتان نفت داعش چه کسانی هستند.

مبارزه کوبانی علیه توحش اسلامی و دفاع از حقوق انسانی و برابری زن و مرد در منطقه نقطه مقابل نظام سرمایه-داری و ارتجاع اسلامی حاکم بر آن است، و این نقطه قوت این جنبش اجتماعی است. ایستاده-گی در مقابل ارتجاع داعش نه جنگی ملی یا مذهبی برعکس باز شدن افقی برای بشریت امروز است. صدای انسان-هایی است که در دفاع از آزادی و برابری حقوقی بدون تبعیض و با حق برخورداری از مشارکت در امور جامعه و تصمیمات آن، تا همین اکنون به گوش-ها رسیده است. جنبش کوبانی شکلی از همکاری عملی بدور از تنگ نظری-ها و سکت-های حزبی و سازمانی با مشارکت آزادانه افراد در جامعه است. این-ها نکات برجسته-یی هستند که با کوبانی عجین شده اند و به آن اهمیت می-دهند.

دسامبر 2014

سازمان سوسیالیستهای کارگری افغانستان

کانون سوسیالیستهای کارگری



کردهای ایران است. یکی از مثبت-ترین وجه مقاومت کوبانی افساء توهمات و آشکار کردن چهره واقعی رهبرانی است که دائم بر طبل ناسیونالیسم می-کوبند. مقاومت کوبانی نشان داد که از طریق متوسل شدن به ناسیونالیسم کرد نمی-توان به نیروی اجتماعی و مشارکت و حاکمیت بر زنده-گی و سرنوشت خود دست یافت و در برابر تهاجم ارتجاع و امپریالیست به دفاع از خود پرداخت. در تاریخ لحظاتی هستند که دوران سازند... کوبانی درست در این لحظه تاریخی در منطقه خاورمیانه قرار دارد.

مقاومت کوبانی در منطقه خاورمیانه علاوه بر اینکه تمام نقشه-های شوم امپریالیست-ها و ناسیونالیست-ها را نقش بر آب کرد، الگو و خلاقیتی از آزاده-گی و زنده-گی اجتماعی همگانی را آفرید که برابری و عدالت اجتماعی برای آحاد جامعه به خصوص زنان را به همراه آورد. به همین دلیل شکست و پیروزی کوبانی برای کل منطقه تأثیری مثبت و جاودانه دارد. کوبانی نقطه امید و الهام بخش جنبش-های مترقی منطقه است و این جنبش و ایستاده-گی آن فضای رعب و وحشت را در مقابل ارتجاع حاکم منطقه در هم شکست. هر قدر دموکراسی مستقیم و مشارکتی توده-ها در سرنوشت خویش قویتر و طولانی-تر باشد تأثیر آن برای تمامی جنبش-های مقاومت مترقی و مردمی امروز و آینده منطقه موثرتر و انکار ناپذیرتر خواهد بود.

مقاومت کوبانی افشاگر دوستان و دشمنان واقعی توده-های زحمتکش در درون و بیرون منطقه خواهد بود. هر روز و هر ساعتی که عمر مقاومت کوبانی بیشتر شود تأثیر بسزایی برای حال و آینده نیروهای مترقی و مستقل منطقه خواهد داشت.

جریانهای سیاسی ملی منطقه همگام و هم نظر با سرمایه جهانی طرح فروپاشی و سرکوب ساختار اجتماعی شکل گرفته در کوبانی و کانتون-های کردستان سوریه را در دستور کار خود قرار داده اند. توافق تمام جناح-های سرمایه-داری برای شکستن کانتون-های کردستان سوریه از همین موضع کسب ارزش اضافی و فراهم آوردن نیروی کار ارزان قابل توضیح می-باشد. برخی کشورهای اروپایی از طریق ترکیه خریدار نفت ارزان داعش هستند که سود سرشاری را به جیب باندهای سیاسی ترکیه سرازیر می-کند

تاریخچه مبارزه زنان کارگر جهان و ایران (قسمت سوم)

سحر صبا

توقف خصوصی سازی مراکز خدمات رسانی کودکان هندوستان به هر عنوان، مانند واگذاری به ان-جی-او-ها، شرکت‌ها، گروه‌های خود یاری و غیره.

- اختصاص بودجه مناسب برای این مراکز.

- وضع قوانین به نفع کارگران و مددکاران در این مراکز و پرداخت حداقل حقوق و بیمه‌های اجتماعی.

فدراسیون سراسری کارگران و مددکاران مراکز خدماتی کودکان هندوستان موفق به جمع آوری ۱۶,۴ میلیون امضا از کارگران و افراد نینفغ گردید. در این راهپیمایی، آ.ک. پادمنابهان، رئیس و تاپان سن، دبیر کل سی-آی-تی-یو، سیتارام یچوری عضو پارلمان، عضو هیئت سیاسی و رهبر هیئت پارلمانی حزب کمونیست هندوستان (مارکسیست)، ک. همالاتا، معاون، رانجانا نیروولا، خزانه‌دار سی-آی-تی-یو، نیلیما مایترا، رئیس و آ.ر. سیندهو، دبیر کل فدراسیون سراسری کارگران و مددکاران خدماتی کودکان هندوستان سخنرانی نمودند.

در قطعنامه پایانی این راهپیمایی اعتراضی به دولت اخطار نمودند در صورتیکه نخست وزیر با فدراسیون وارد مذاکره نشود و به درخواست‌های آنان رسیدگی نکند یک اعتراض سراسری در کشور برگزار خواهد شد. ترجمه و تلخیص از:

<http://www.wftucentral.org/india-twenty-three-thousand-women-workers-march-parliament/>



مبارزه زنان کارگر در هند

فدراسیون سراسری کارگران و مددکاران خدماتی کودکان، که همکار اتحادیه‌های سندیکاهای مرکزی هندوستان (سی-آی-تی-یو) می باشد، در تاریخ ۲۱ نوامبر ۲۰۱۴، برای اولین بار یک راهپیمایی اعتراضی ۲۳۰۰۰ نفری زنان کارگر از ۲۱ ایالت و سندیکاهای سراسر هندوستان را به سمت پارلمان هند ترتیب داده بود.

راهپیمایی ۲۳ هزار نفری زنان کارگر بطرف

پارلمان هندوستان

این راهپیمایی توسط فدراسیون سراسری کارگران و مددکاران خدماتی کودکان، که همکار اتحادیه سندیکاهای مرکزی هندوستان (سی-آی-تی-یو) هستند ترتیب داده شده بود. این تظاهرات برای اولین بار و طی یک تدارکات عظیم در بین زنان کارگر در دهلی، در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۴، ۲۳۰۰۰ نفر از کارگران پناهگاه‌های دولتی و مددکاران که در مجتمع‌های خدماتی برای کودکان از ۲۱ ایالت و نیز سندیکاهایی از سراسر هندوستان، بسمت پارلمان هند و با صفوفی رنگارنگ دست به راهپیمایی زدند.

آنها خواسته‌های خود را به نخست وزیر هندوستان بطریق زیر اعلام نمودند:



تاریخچه اشتغال زنان کارگر و تشکلهای آنها در ایران

یکی از پژوهشگران روسی در کتاب خود که حاوی اطلاعات گرانبهایی درباره اوضاع اقتصادی و اجتماعی دوران قاجاریه است، در زمینه وضعیت اشتغال زنان می‌نویسد: کار زنان و کودکان به طور وسیعی در صنایع کشور رایج بود و برخی از صنایع تقریباً به طور کامل وابسته به کار زنان و کودکان بود. مثلاً در کارخانه ابریشم تابی رشت تمام ۱۵۰ نفر کارگر را زنان تشکیل میدادند. در صنایع نساجی و بخصوص درقالیافی زنان بخش اعظم نیروی کار را تشکیل می‌دادند. در شیلات شمال متعلق به لیانازوف ۳۰۰ نفر کارگر زن اشتغال به کار داشتند. به علت رشد سرمایه داری و ارتباط وسیع‌تر ایران با غرب در این دوره در زندگی زنان پایتخت و شهرهای بزرگ تغییرات عمده‌ای صورت گرفت این روند در تغییر زندگی زنان ایلات و روستاها هم تأثیر گذاشت. زیرا رشد سرمایه‌داری در سطح جهان سبب شد تا ایران وارد بازار جهانی شود. تقاضا برای تولیدات کشاورزی و صنایع دستی، به ویژه گلیم که توسط زنان کارگر این مناطق تولید میشد، سبب تغییراتی در سطح زندگی آنان شد. این زنان که از تولیدکنندگان اصلی این صنایع بودند سود کلانی برای صاحبان خود ایجاد می‌نمودند. اما خود به بدترین شکل با دستمزدهای پائین استثمار میشدند. این زنان کارگر در کنار کارهای تولیدی مسئولیت خانواده و کارهای خانگی را به عنوان همسر و مادر هم به عهده داشتند. اگرچه مجموعه‌ای از این کارها فشار زیادی را بر آنها تحمیل می‌نمود اما مشارکت آنها در تولید، قدرت آنها را در خانواده بیشتر کرد و میزان جدایی دنیای زنان را از مردان کاهش داد. اشتغال زنان، به معنای برابری حقوق اجتماعی زن و مرد در این دوره نبوده است. بلکه فقط در مقایسه با گذشته می‌توان گفت که زنان توانستند از عرصه کار خانگی فراتر رفته و در بیرون از خانه اشتغال یابند. یکی از بزرگترین وقایع ایران، انقلاب مشروطیت بود. این انقلاب از نظر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در وضعیت زنان ایران تحولاتی به وجود آورد. اصل هشتم قانون اساسی اهالی مملکت ایران را در مقابل قانون دولتی متساوی الحقوق اعلام کرده بود. در خلال چهار سال بعد از تصویب قانون اساسی که هنوز سرنوشت آن نامعلوم به نظر می‌رسید، قانون کار مورخ ۱۲/۲۶/۱۳۳۷ نیز به صورت قانون آزمایشی با مدت یکسال

وضعیت زنان ایرانی در طول قرنهای متمادی به لحاظ اقتصادی- اجتماعی دچار تغییر و تحولاتی شده اند. اما یکی از موضوعات مهم در رابطه با زنان، چگونگی نقش آنان در تولید و مناسبات حاکم بر جامعه است. زنان در ایران همواره در کارهای اقتصادی مشارکت فعال و تعیین کننده داشته‌اند و در برخی زمینه‌ها مانند تولیدات کشاورزی و صنایع دستی نقش مهمی ایفا نموده‌اند، اما با پیدایش نظام سرمایه داری آنها وارد عرصه صنعت و تولید شدند.

سابقه شکل‌گیری اولین انجمن‌ها و تشکلهای زنان در ایران نیز همگام است با رشد سرمایه‌داری و ورود به دوره تدارک انقلاب مشروطه در واقع طی همین دوره است که اولین سازمانهای زنان به طور مخفی شکل گرفتند. البته این تشکلهای در ابتدا به طور مشخص و آشکار به دنبال کسب حقوق زنان نبودند، بلکه در پیوند با جنبش مشروطه فعالیت می‌کردند. وضع رقت‌بار زنان ایرانی در دوران حاکمیت فئودالیسم در ایران و آگاهی از اخبار فعالیت‌ها و مبارزات این بخش از جامعه در کشورهای اروپایی و آمریکا و همچنین امتیازاتی که زنان در پی پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به دست آوردند، به مرور زمینه‌ساز ایجاد تشکلهای زنان در ایران با هدف بهبود وضعیت آنان گردید.

تاسیس انجمن حریت زنان در سال ۱۲۸۶، انجمن مُخدرات وطن در سال ۱۲۹۰، انجمن شکوفه در ۱۲۹۲، انجمن پیک سعادت نسوان در ۱۳۰۰، مجمع انقلابی نسوان در سال ۱۳۰۶ و جمعیت نسوان وطن خواه توسط جمعی از زنان روشنفکر، تنها نمونه‌هایی از تشکلهای اولیه زنان در ایران می‌باشند. اهداف این سازمان‌ها عمدتاً ارتقاء آموزش زنان بود و گاه از این فراتر رفته و در پاره‌ای موارد خواهان حق رای و برداشتن حجاب نیز بودند.



فرآوری شده، تریاک، رنگها، پشم و نخ ایفا می نمودند. اولین کارخانه نساجی طبق مدل اروپایی در دهه ۱۸۵۰ تاسیس شد. اما در کنار آن همچنان فعالیتهای نساجی در منازل انجام می گرفت، در هر دو حالت بخش عمده تولیدات نساجی تولید میشد. در بخش ریسندگی پشم و نخ در خانه و نیز در کارخانه های جدید، زنان زیادی از طبقات کارگر مشغول کار بودند. زنان در مناطق گیلان، مازندران، کاشان، یزد و اصفهان عمدتاً در تولید نخ و ابریشم جهت مصارف خانگی و نیز برای فروش در بازار اشتغال داشتند. تا قبل از اکتشاف و تولید نفت در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۱، صادرات عمده ایران تولیدات کشاورزی و صنایع دستی بود و تولیدات زنان ایران از این طریق در بازارهای داخلی و جهانی به فروش می رسید. قسمت اعظم محصولاتی که زنان تولید می کردند بیش از نصف تجارت این دوره را که شامل تولیدات گیاهی، خشکیار، پنبه خام، برنج، یک چهارم آن را تولیدات حیوانی خام (مثل پیله ابریشم، پوست و پشم) و چیزی کمتر از یک چهارم آن را صنایع (مثل فرش، منسوجات ابریشمی، نخی، پشم و چرم) تشکیل می داد. از این رو باید گفت کارگران زن در این دوره نقش مهمی در تجارت خارجی ایران داشته اند.

تا پایان قرن نوزدهم بیشتر صنایع فرش بافی با انتقال از حیطة منازل به مراکز شهرها بخش اعظمی از نیروی کار زنان کارگر را به خود اختصاص داد. تولید فرش یکی از صادرات مهم ایران به بازارهای اروپا را شامل شد. در ۱۹۱۲ یک کارخانه فرش با صد و پنجاه دستگاه بافندگی در دو ساختمان به وسیله کمپانی شرق تاسیس شد.

در عصر قاجار، اهمیت نقش زنان در کارهای تولیدی، و عرضه تولیدات آنها در بازار داخلی و خارجی قابل چشمگیر بود. بخش اعظم تولیدات برنج در گیلان و پرورش کرم ابریشم و نخ ابریشم توسط زنان کارگر انجام می گرفت. زنان در مناطق و شهرهای مختلف ایران، در تولید فرش، دامپروری و تولید رنگ، شال، کلاه و دوزی، ریسندگی بافی، بافتن پوشاک، قلاب بافی، قلاب میل و طناب بافی و حتی اسلحه می پرداختند. زنان در بخشهای دیگر به کارهای طاقت فرسا بر روی زمینهای کشاورزی پرداختند. آنطوریکه از شواهد پیدا است در سالهای می بافی در ۱۹۰۷-۱۹۰۶، در حدود سه هزار کارگاه مخمل

تصویب شد. اما با اصلاحاتی که بعدها نیز در آن بعمل آمد به مدت ۳۲ سال به عنوان قانون کار حاکم بود و عمل میکرد.

فصل چهارم قانون مذکور از ماده ۱۶ تا ۲۰ به بیان شرایط کار زنان و کودکان اختصاص داشت و به موجب آن کار شب به استثنای کار پرستاری در بیمارستانها و مشاغل دیگر به تشخیص وزارت کار، برای زنان ممنوع بود. همچنین اشتغال زنان در ایام بارداری شش هفته قبل از زایمان و چهار هفته پس از آن برای آنان ممنوع اعلام شده بود و کارفرما حق اخراج آنان را در این دوران نداشت. مادر شیرده نیز به ازای هر سه ساعت کار، نیم ساعت وقت شیردهی به نوزاد خود را داشت.

معضلات و مشکلات زنان برای وارد شدن به عرصه کار در ایران، از موضوعات مهمی است که نه فقط ریشه های اقتصادی را در بر داشته بلکه دارای ریشه های سیاسی و اجتماعی نیز بوده است.

همچنین در بررسی وضعیت زنان کارگر ما با مشکلات و معضلاتی همچون دستمزد، ساعات کار، مسائل ایمنی محل کار، بهداشت و درمان، مسکن، بیمه بیکاری و یا مسایل حقوقی و رفاهی آنها روبرو می شویم. نقض حقوق زنان در بازار کار در میان طبقه های کارگر نیز بدرجائی متفاوت بوده و بسته به محل کار، نوع کارخانه و یا کارگاه، نوع کار (ساده یا ماهر)، سطح سواد و یا حتی موقعیت جغرافیایی محل کار، داشته بهمین دلیل ما با شرایط متفاوت کاری و ویژگیهایی برای زنان کارگر روبرو هستیم.

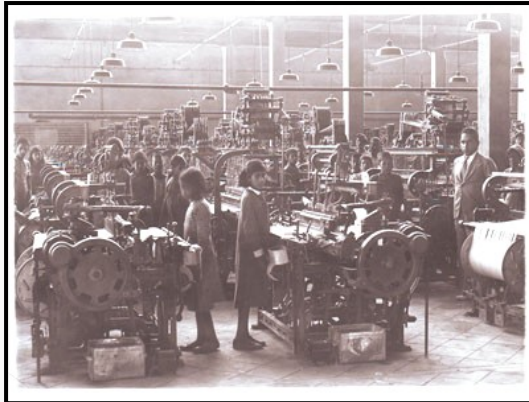
توسعه سرمایه داری و زنان کارگر در عصر قاجار

در اواخر دوره قاجاریه، جامعه ایران با آغاز نظام سرمایه داری دستخوش تغییراتی در جهت صنعتی شدن شد. اسناد موجود در کتاب «تاریخ اقتصادی ایران» نوشته عیسوی از انواع کارخانه هایی که در طول این دوره ایجاد و یا ورشکست شده بودند، وقایعی را بازگو می کند. بخشی از زنان ایران نقش مهمی در تولید داشتند؛ دولت سرمایه و صاحبان کار آن زمان از دسترنج زنان کارگر کسب سود میکردند. در مناطق روستایی زنان کارگر بدون دریافت دستمزد؛ برنج، کره، سبزیجات خشک کرده و چای تولید می کردند و سهم مهمی در تولید محصولاتی چون گندم، جو، تنباکو، پنبه، پوست (حیوانات)، ابریشم خام یا فرآوری شده،



کار، ساعت کار طولانی و در نظر گرفتن شرایط سنی در استخدام دختران و پسران، و همچنین تامین بهداشت و سلامت، برخی موارد دیگر باید رعایت می‌شد. همزمان هم سعی شد پسران و دختران در کارگاههای جداگانه کار کنند و کارگاههای مختلط به‌طور کلی ممنوع شوند؛ همچنین سرکارگر مرد نباید به کارگاه دختران وارد شود، باید سرکارگر زن این مسئولیت را بعهده می‌گرفت. دلیل جدایی کارگران به چه علت بوده و تا کی این جدائیها ادامه داشته شواهدی در دست نیست.

در دهه ۱۹۳۰ اولین مرحله صنعتی شدن ایران و اینکه ایران وارد مرحله جدیدی از شکل‌گیری صنعت و مدرنیزاسیون شد مشاهده شده است. در این راستا جاده، تلفن، اتومبیل، راه‌آهن، کارخانه‌های دولتی و همین‌طور مدارس مدرن، دانشگاه، تعدادی آموزشگاه برای دختران، کشف حجاب و موازین حقوقی جدید ایجاد شدند. در این دوره زنان به شرکت در دانشگاه تشویق شدند، شغل معلمی را برعهده گرفتند و برای رشد بخش دولتی فعالیت کردند. دستگاه اداری دولتی رشد نسبتاً سریعی کرد و تعداد اندکی از زنان طبقه متوسط را جذب نمود.



در حدود سی کارخانه ریسندگی در مقیاس وسیع در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹ و عمدتاً در اصفهان، یزد و کرمان، به وسیله دولت و نیز بخش خصوصی ساخته شدند. به هرحال شهرنشینی، هرحال شهرنشینی، اولین مرحله صنعتی شدن ایران و اینکه ایران وارد مرحله جدیدی از شکل‌گیری صنعت و مدرنیزاسیون شد مشاهده شده است. در این راستا جاده، تلفن، اتومبیل، راه‌آهن، کارخانه‌های دولتی و همین‌طور مدارس مدرن، دانشگاه، تعدادی آموزشگاه برای دختران، کشف حجاب و موازین حقوقی جدید ایجاد شدند. در این دوره زنان به شرکت در دانشگاه تشویق شدند، شغل معلمی را برعهده گرفتند و برای رشد بخش دولتی فعالیت کردند. دستگاه اداری دولتی رشد نسبتاً سریعی کرد و تعداد اندکی از زنان طبقه متوسط را جذب نمود. در حدود سی کارخانه ریسندگی در مقیاس وسیع در سالهای ۱۹۳۱ تا

خانه‌ها دائر بوده و تقریباً کل نیروی کار این کارگاهها از زنان تشکیل می‌شد.

اگرچه کار تولیدی خانگی مستلزم ساعات کار طولانی، حقوق و دستمزد ناچیز برای زنان کارگر بود، اما کار زنان در کارخانه‌ها یا کارگاهها نیز وضعیت چندان بهتری نداشت. دستمزد زنان برای یک سال کار پرداخته می‌شد و از این رو صاحبکار به راحتی می‌توانست کارگران را به ساعات کار طولانی‌تر و کار بیشتری وادارد و چون هیچ قانون کاری شامل کار زنان نمیشد بنابراین، کارفرما به هر شکلی می‌خواست کارگران زن را استثمار می‌نمود.

در سال ۱۹۰۰، شواهد نشان داد رونق صنعت فرش در کشورهای خارجی، به یمن نیروی کار ارزان زنان و کودکان کارگر به سودآورترین صنعت تبدیل شد که قسمت

اعظم سرمایه داخلی و خارجی را جذب کرد و تا سال ۱۹۱۴، ارزش صادراتی آن به یک میلیون لیر رسید.

در آن دوره طبقه کارگر ایران بسیار جوان بود و سرمایه داری در پروسه تکامل و صنعتی شدن، گرچه استثمار کارگران به شدت و قوت خودش باقی بود، اما از سازماندهی و متشکل شدن طبقه

کارگر و بویژه کارگران زن شواهدی در دست نیست.

با جهانی شدن سرمایه و رشد سریع صنعت و ماشین آلات در ایران تولیدات محلی و خانگی هر چند از مرغوبیت بالایی برخوردار بودند، اما با تولیدات در سطح جهانی نتوانستند رقابت نمایند. در واقع تولیدات محلی رو به زوال گذاشته و تعداد زیادی از زنان کارگر که درصدی از آنها هم نان آور خانواده بودند کارشان را از دست دادند. اما با این وصف، در کشورهای در حال توسعه کار زنان و کودکان به علت ارزان بودن نیروی کار آنها همیشه مورد توجه سرمایه داران می‌باشد.

پروسه صنعتی شدن ایران در دوره رضاشاه

ایران در اوایل سال ۱۹۱۴ به عضویت سازمان بین‌المللی کار (I.L.O) درآمد و به تبع این سازمان در سال ۱۹۲۱-۱۹۲۰ دستوراتی صادر شد بر مبنای بهبود شرایط



مطابق این سرشماری نیمی از جمعیت کشور در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و کار کودکان، خصوصاً دختران جوان، متداول بود. زنان عمدتاً در کارخانه‌های فرش‌بافی و نخ‌ریسی، در کارخانه‌های کبریت‌سازی، لیوان و جعبه‌های مقوایی و نیز در کارخانه‌های تولید چای، پنبه‌پاک‌کنی، گونی‌بافی و صنایع سوزن‌دوزی مشغول بکار بودند. زنان و کودکان در بخش‌های خدماتی هم به کار اشتغال داشتند، دستمزدی که دریافت می‌کردند، کمتر از دستمزد مردان بود. زنان کارگر در ۱۹۵۶ حدود سی و چهار درصد و در ۱۹۶۹ چهار درصد کارگران را تشکیل می‌دادند.

در ابتدای ۱۹۷۰، سیزده درصد کل زنان بالای دوازده‌سال (۴/۱ میلیون) مشغول کار بودند. این درصد، بیشتر شامل نواحی اطراف شهر می‌شد. ۷۰٪ بافندگان پوشاک و ۷۲٪ بافندگان فرش که در بخش روستایی فعالیت می‌کردند، عمدتاً زنان و دختران بودند. در سال ۱۹۷۰ در کارخانه‌های ریسندگی یزد به زنان ۹۰ ریال در روز پرداخت می‌شد که این رقم زیر خط فقر بود.

در طول دهه ۱۹۷۰ ایران به یکی از کشورهای عمده صادرکننده نفت تبدیل شد. همانگونه که پروسه صنعتی‌شدن به سرعت گسترش می‌یافت و کارخانه‌ها و مراکز صنعتی رشد می‌کردند، زنان بیشتری به عنوان کارگران صنعتی در بخش‌های مختلف تولید به کار گرفته شدند. پس از انقلاب ۵۷ حکومت ارتجاعی جمهوری اسلامی شروع به فرستادن زنان به خانه و بیکار نمودن آنها نمود. در دوره ریاست رفسنجانی به علت طرح تعدیل نیرو زنان کارگر اولین قربانیان این طرح ارتجاعی شدند. سپس با تدوین طرح‌های شدت‌زد کارگری از جمله قراردادهای سفید و موقت و بیمه‌کاری نه تنها زنان کارگر بلکه کل طبقه کارگر تا به امروز بالاترین درصد بیکاری و آسیب‌های اجتماعی را متحمل نموده است. در دوره حکومت خاتمی بود که با خارج شدن کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر از مشمولیت بیمه‌های اجتماعی طیف وسیعی از زنان کارگر را که در این کارگاه‌ها به کار اشتغال دارند نه تنها شامل این مشمولیت شدند بلکه با حداقل دستمزد در این کارگاه‌ها به کار گرفته می‌شوند. تمام این قوانین ضد کارگری زنان کارگر را با بیکاری وسیع، عدم امنیت شغلی؛ و تامین

۱۹۳۹ و عمدتاً در اصفهان، یزد و کرمان، به وسیله دولت و نیز بخش خصوصی ساخته شدند. به هر حال شهرنشینی، صنعتی‌شدن محدود بود و به همان میزان، رشد نیروی کارگر زن شهری نیز محدود شد. علاوه بر آن قانون تحریم اتحادیه‌های کار در ۱۹۳۶ فعالیت طبقات کارگر را کاهش داد. در دهه ۱۹۳۰، هنوز هفتاد و نه درصد جمعیت مردم در مناطق روستایی زندگی می‌کردند. در مارس ۱۹۳۷، دوازده کارخانه نخ‌ریسی چهار هزار و سیصد و سیزده مرد، نهصد و شصت و یک زن دوهزار و سیصد و هفتاد و هشت کودک را استخدام کردند. به زنان و کودکان مثل همیشه دستمزد کمتری نسبت به کارگران مرد پرداخت می‌شد.

چه در مناطق شهری و چه در مناطق روستایی، درآمد و شرایط کار بسیار بد بود. بویژه در صنایع بخش خصوصی، اوضاع بشدت ظالمانه‌ای حاکم بود. صاحبان کارخانه‌ها اغلب به کارگران تهمت می‌زدند، از پرداخت دستمزد و حقوق آنها خوداری می‌کردند و یا آنها را به محض مشاهده نقض قانون تنبیه بدنی می‌کردند. علاوه بر این در کارگاه‌های بخش خصوصی از کار کودکان و کارگران زن استفاده شده و آنها را بشدت استثمار می‌نمودند. از وضعیت و شرایط بد کارخانه‌های ابریشم در ۱۹۳۳ گزارش داده می‌شود که برای بافت ابریشم یزدی، کارگران را با اجبار استخدام می‌کردند. در صنعت فرش، کارگران را که عمدتاً از زنان و کودکان تشکیل می‌شد، در شرایط بسیار نامطلوب و نامور و تاریک به کار می‌گماردند و پس از مدتی کارگران بینایی خود را از دست داده و دچار کجی ستون فقرات می‌شدند.

علیرغم صنعتی‌شدن کشور در زمان رضاشاه، در سال ۱۹۵۰ کارگاه‌های ریسندگی و بافندگی فرش در مناطق شهری و روستایی، نیروی کار زنان کارگر را جذب می‌کردند. در مناطق شهری گروهی از زنان به خدمات خانگی و خصوصی گرفته می‌شدند. آنان به کارهایی چون خدمتکاری خانه، نظافت، آرایشگری، فال بینی و البته تجارت سگس مشغول بودند.

روند سریع صنعتی‌شدن پس از دهه ۱۹۵۰

در روند صنعتی‌شدن در ایران و سرشماری ۱۹۵۶، تعداد زنان کارگر، پانصد و هفتاد و سه هزار نفر شمارش شد.



با فراهم آوردن مواد اولیه و دادن آن‌ها به زنان خیاط در خانه و یا گرد آوردن تعدادی از زنان در یک مکان و در اختیار گذاشتن وسایل کار و پارچه، از کارگران زن بهره‌کشی می‌کردند. میزان مزد زنان خیلی ناچیز بود. حتا عده‌ای از تاجران، کارگران زن را به صیغهی خود درمی‌آوردند و با این روش از پرداخت همان مبلغ ناچیز نیز سرباز می‌زدند. زنان نه فقط از نظر کاری تحت مالکیت و بردگی صاحب کار خود بودند بلکه صاحب کاران آنها که از تاجران پولدار بودند تعدادی از این کارگران زن را هم مالک بودند. بعنوان مثال: از جمله تاجری که ۸۴ زن را به این شکل به صیغه خود درآورده و از آن‌ها بهره‌کشی می‌کرد، حتا بهره‌کشی جنسی و همی این‌ها با توسل به قوانین اسلامی و به بهانه‌ی محرم شدن بین زن کارگر و کارفرما صورت می‌گرفت.

در دوره انقلاب مشروطه و بویژه بعد از آن، بر تعداد صنایع تحت پوشش سرمایه‌ی سرمایه‌داران ایرانی از جمله صنایع نساجی افزوده شده است که از جمله می‌توان به کارخانه پارچه بافی وطن اصفهان اشاره نمود که حدود



۵۰۰ کارگر داشت. در این کارخانه کارفرما شرایط سختی را بر کارگران اعمال می‌کرد و کارگران مجبور بودند روزانه ۱۲ ساعت کار کنند. مزد کارگران مرد و زن پایین بود، اما زنان کارگر از مردان هم دستمزد کمتری دریافت می‌نمودند. در این کارخانه به علت وجود تشکیلات مخفی کارگری، کارگران توانستند در اردیبهشت سال ۱۳۱۰ دست به اعتصاب بزرگی بزنند که اگرچه تعدادی از آن‌ها دستگیر شدند، اما کارفرما مجبور گردید برخی از خواست‌های کارگران را جوابگو باشد

همچنین وضعیت بد زنان کارگر در برنامه‌ی مصوب حزب کمونیست ایران در دومین کنگره‌اش که در سال ۱۳۰۶ برگزار کرد، انعکاس یافت. در این برنامه جدا از تاکید بر خواست‌های عمومی طبقه‌ی کارگر همچون هشت ساعت کار روزانه، بر منع کار شبانه برای زنان و مرخصی با حقوق برای زنان چهار هفته قبل و چهار هفته بعد از

اجتماعی روبرو ساخت. امروز شاهد هستیم که اشتغال زنان بویژه زنان کارگر در بازار کار از درصد ناچیزی برخوردار است.

یک نگاه تاریخی به تشکلهای کارگری ایران

در آخر قرن نوزدهم، صنایعی که بیشتر در ایران رواج داشت عبارتند بود از: قالیبافی و چرم‌سازی که بنا به تقاضای بازار جهانی بیشتر از صنایع دیگر رشد نموده بودند. حتی سرمایه‌های خارجی در ایجاد اولین کارگاههای بزرگ قالیبافی که شکلی از مانوفاکتورها در انگلستان بودند، نقش موثری داشتند. سایر رشته‌های تولیدی برای رشد و گسترش، بویژه با مانع بزرگی به نام سرمایه‌داران خارجی و واردات کالا از آن کشورها روبرو بودند. بویژه آن که قدرت و نقش مستقیم دولت‌های انگلیس و روسیه در

ساختار و قدرت سیاسی ایران و حمایت آن‌ها از سرمایه‌داران خودی در برابر آلت دست بودن دولت ایران و دادن امتیازات ویژه به سرمایه‌داران خارجی، در برابر تهدیدات و معضلاتی که سرمایه‌داران داخلی با آن روبرو بودند، از جمله عواملی بود که مانع رشد صنایع در سایر رشته‌ها می‌شد

چارلز عیسوی در کتاب "تاریخ اقتصادی ایران" به نقش سرمایه‌های خارجی در گسترش صنعت قالی‌بافی اشاره می‌کند. کارگاههایی که در آن‌ها زن‌ها و کودکان نیروی کار عمده‌ی آن را تشکیل می‌دادند و در شرایط بسیار سختی مجبور به کار با دستمزدهای بسیار پائین بودند. او در این کتاب از کارخانه‌ی متعلق به یک تاجر روسی می‌نویسد که هزار و پانصد کارگر داشت و سود سالانه آن به ۵۰ هزار لیره انگلیس می‌رسید.

در دوره قاجاریه "طبق آماری که از میزان کارگاههای موجود در اواخر قرن نوزدهم حاکی است که ۲۰ کارگاه با ۵۲۴ کارگر متعلق به سرمایه‌داران ایرانی و ۴۱ کارگاه با ۱۱۵۲ کارگر متعلق به سرمایه‌داران خارجی بوده است. در میان کارگاهها و یا کارخانه‌های متعلق به سرمایه‌داران ایرانی کارخانه ابریشم بافی با ۱۵۰ کارگر زن و در میان کارخانه‌های سرمایه‌داران خارجی، کارخانه قند کهریزک



ترین کارها واگذار شده بود، رفته رفته بر تخصص و تعداد کارگران ایرانی افزوده گردید. در صنعت نفت اگرچه کارگران زن حضور نداشتند اما زنان کارگران مرد بویژه در جریان اعتصاب در سال ۱۳۰۸ حضور بسیار فعالی داشتند و علاوه بر فعال بودن در تشکلهای مخفی کارگران، در برابر نیروهای سرکوبگر به مقاومت و مبارزه پرداخته و از روحیه ای رزمنده برخوردار بودند و برای آزادی کارگران زندانی اعتراضات متعددی را سازمان دادند.

بعد از تصویب اصلاحات ارضی در بهمن سال ۴۱ و در فراندومی که برای اولین بار حق رای به زنان داده شده بود، نطفه های رشد و شکوفایی مناسبات سرمایه‌داری فراهم گردید. با پیدایش مناسبات سرمایه داری حاکم، نیروی کار هم دستخوش تغییراتی گردید. به دلیل نیاز به نیروی کار در مراکز تولیدی و کارخانه ها در زمان رونق سرمایه داری تعداد زیادی نیروی کار از روستا به شهرها هجوم آوردند که این خود باعث گسترش شهرنشینی شد. از سوی دیگر نیاز به نیروی متخصص برای کار در کارخانه‌ها و پاسخگویی به نیازهای جدید، آموزش و پرورش و مراکز حرفه ای و صنعتی گسترش یافت .

برای مثال تحصیلات رایگان تا هشت سال اول تصویب شد و مراکز آموزش عالی گسترش یافتند. میزان باسوادی در میان زنان که در سال ۱۳۳۵ تنها ۸ درصد بود در سال ۴۵ به ۱۸ درصد و در سال ۵۴ حدودا به ۳۵ درصد افزایش یافت. همچنین زنانی که تحصیلات دانشگاهی داشتند از ۵ هزار نفر در سال ۴۵ به ۷۵ هزار نفر در سال ۵۶ رسید. میزان اشتغال زنان نیز از ۵/۹ درصد در سال ۳۵ به حدود ۱۳ درصد در سال ۵۵ رسید.

افزایش مشارکت زنان در بازار کار نتیجه تغییرات در مناسبات تولیدی سرمایه داری بود که همراه با خود رشد اقتصادی را به همراه آورده بود. در سال‌های ۵۱ تا ۵۵ به دلیل رشد قیمت نفت، نرخ رشد سرمایه‌گذاری تا ۷/۲۴ درصد افزایش یافت. این‌ها همه تغییراتی بودند که منجر به افزایش مشارکت زنان در بازار کار و مشخصه‌هایی همچون بالا رفتن نرخ باسوادی در میان آن‌ها گردید. واقعیت این است که در بازار کار جهانی موردی که باید به آن توجه داد، رشد نرخ بیکاری در سراسر جهان است. از دوره رکود دهه‌ی ۱۹۳۰ تا کنون، در سال‌های اخیر، در

زایمان تاکید شده بود.

در آن زمان ساعات کار بالا و دستمزد ناچیز یکی از مشکلات بزرگ کارگران زن و مرد بود، اگرچه مشکل دستمزد در مورد زنان کارگر بدتر از مردان کارگر بود. برای نمونه ساعات کار در کارگاههای قالی‌بافی همدان از ۵ بامداد شروع و تا ۶ بعدازظهر ادامه می‌یافت که در طول روز کارگران یک استراحت کوتاه داشتند. در کارخانجات پنبه پاک کنی ساعات کار گاه به ۱۴ ساعت در روز هم بالغ می‌شد.

دستمزد نیز به طرق گوناگون پرداخت می‌شد. هیچ یک از کارگران قادر نبودند کفش و لباسی برای خود تهیه نمایند. قالیبافان نیز که عموماً به صورت کارمزدی کار می‌کردند، یک قران دستمزد می‌گرفتند. دستمزد سرکارگران ۵/۱ قران و دستمزد استادکاران به ۳ تا ۴ قران بالغ می‌شد. وضعیت بد اقتصادی همچنین منجر به مهاجرت صدها هزار نفر از دهقانان و کارگران از مناطق شمالی کشور از خراسان تا آذربایجان برای کار به کشورهای مجاور و بویژه باکو شد. برای مثال در سال ۱۹۰۳ از ۲۳۵۰۰ نفری که در صنعت نفت باکو مشغول به‌کار بودند ۲/۲۲ درصد ایرانی بودند که تا سال ۱۹۱۵ به ۱/۲۹ درصد رسید. در سال (۱۹۱۱) - ۱۶۰ هزار کارگر موقت و ۳۳ هزار کارگر دائمی ایرانی در روسیه کار می‌کردند. بخشی از کارگران مهاجر کارگران زن بودند برای مثال در معدن نفت باکو و سایر کارخانه‌های آن منطقه در سال (۱۹۱۳) ۲۰۹۲۵ کارگر مرد و ۱۹۱۵ کارگر زن ایرانی کار می‌کردند که در سال ۱۹۲۰ این رقم به ۲۳۰۳۴ کارگر مرد و ۹۱۲۴ کارگر زن ایرانی افزایش یافت .

صنعت نفت یکی از صنایع مهم در این دوران بود. در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران - انگلیس رسماً اعلام موجودیت نموده و شروع بکار کرد و در سال ۱۹۱۲ ایران رسماً صادرات نفت خود را آغاز کرد که در سال‌های بعد به شدت افزایش یافت به طوری که در سال ۱۴ - ۱۹۱۳ بیش از ۲۵۰ هزار تن نفت صادر شد و سود خالص شرکت نفت ایران - انگلیس به ۶۰ هزار لیره بالغ گردید. کارگران هندی در ابتدای بدو تاسیس شرکت نفت درصد بالایی را شامل میشدند و در بخشهای تخصصی تر با درآمدی بیشتری به کار اشتغال داشتند، اما به کارگران ایرانی ساده‌ترین و پست



اختیار دارند و از این کارگران که عموماً زن هستند برای کار در خانه ی افراد مرفه، استفاده می‌کنند و یک بخش از دستمزد این زنان را به خود اختصاص می‌دهند. همچنین در سالیان اخیر شاهد ارائه خدماتی به برخی از طبقات مرفه و متوسط در امور آشپزی هستیم. از قبیل پاک کردن و سرخ کردن سبزی، بادمجان و از این نمونه کارها. زنانی که در این بخش کار می‌کنند، از ساعات کار طولانی و دستمزدهای حداقل برخوردارند.

کار زنان در بخش کشاورزی:

زنان کارگر در بخش کشاورزی به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند. بخش اول زنانی هستند که به‌صورت خانوادگی کار می‌کنند. در واقع روی قطعه زمین و یا دامی که دارند زن در کنار شوهرش و گاه سخت‌تر از او و در حالی‌که کارهای خانه نیز برعهده‌ی اوست کار می‌کند. در این گونه کار، زنان نه دستمزدی دارند و نه بیمه‌ای و از این جهت ۱۰۰ درصد متکی به همسرانشان می‌باشند. زن در این گونه روابط نابرابر هرگز به موقعیتی برابر با مرد و استقلال اقتصادی دست پیدا نمی‌کند.

بخش دوم زنان فاقد زمین هستند که بر سر زمین دیگران کار می‌کنند که از جمله می‌توان به شالیزارهای برنج، باغ‌های چای و یا باغ‌های میوه اشاره کرد که در تمام این موارد کار زنان فصلی می‌باشد. زنانی که در این بخش کار می‌کنند فاقد بیمه بوده و با معضل دستمزد مناسب روبرو هستند. با وجود آن که بیشترین درصد کشاورزی این استان بر دوش زنان است، اما زنان کشاورز از هیچ حمایت اجتماعی برخوردار نیستند.

در مرغداری‌ها، دامداری‌ها و کشتارگاه‌ها نیز زنان کارگر حضور دارند. زنان کارگر در این کشتارگاه برغم آن که حداً بیش از ۸ ساعت کار می‌کنند از دریافت دستمزد تعیین شده در قانون کار محروم هستند. آن‌ها همچنین مجبور به اضافه کاری و فعالیت در شیفت شب هستند که از ساعت ۵ بعدازظهر شروع و تا ساعت ۸ صبح ادامه می‌یابد. همچنین زنان کارگر در بخش صید، پرورش ماهی و آبزیان دریایی حضور دارند. در استان هرمزگان و جزایر خلیج فارس تعداد زنان صیاد بالا می‌باشد. زنان کارگر در این بخش نیز با معضلات بسیاری روبرو هستند، برای نمونه

بیشتر کشورهای صنعتی نرخ بیکاری به بالاترین میزانش رسیده است. اما نکته قابل توجه تراز آن نرخ بسیار بالای بیکاری در کشورهای در حال توسعه است که روزافزون است... در شرایط کنونی همزمان با بحرانهای سرمایه جهانی و طرحهای خصوصی سازی که از سیاستهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی ناشی میشود این بیکاری در سراسر جهان و بویژه در کشورهای در حال توسعه همچون چین، کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا و هندوستان، ایران رو به رشد بوده و به فقر و فلاکت طبقات فرودست جامعه که زنان کارگر بیشترین درصد آن را شامل می شوند دامن زده است.

کارگران زن بخش خدماتی:

کارگران زن در بخش خدمات که عموماً در قبال ۱۰ تا ۱۲ ساعت کار روزانه حتماً از حداقل دستمزد و بیمه تامین اجتماعی نیز برخوردار نمی‌باشند. از وضعیت بسیار اسفباری برخوردارند. این کارگران که برای نمونه فروشندگان زن هستند یا به کارهای خانگی اشتغال دارند در برابر ساعات کار طولانی که گاه تا ۱۲ ساعت در روز و آن هم هفت روز هفته بالغ می‌شود، به طور معمول حتماً نیمی از حداقل دستمزد تعیین شده توسط دولت را نیز دریافت نمی‌کنند.

مهد کودک‌ها یک نمونه بسیار روشن این استثمار هستند. دستمزد مربیان مهد کودک که همگی زن هستند، باید براساس قانون کار پرداخت شود، اما در اغلب مهدهای کودک، دستمزد آن‌ها حدود یک چهارم تا یک سوم حداقل دستمزد یک کارگر است. از سوی دیگر بالا بودن شهریه مهدهای کودک، یکی از موانع مهم بر سر راه زنان برای ورود به بازار کار نیز می‌باشد. طبیعیست کارگر زنی که حداقل دستمزد را می‌گیرد هرگز نمی‌تواند با این دستمزد هزینه مهد کودک را بپردازد. در این صورت یا باید از کار کردن منصرف شود و یا این که نگهداری بچه را به اطرافیان خود بسپارد که این نیز به معنای خدمت مجانی است که سرمایه‌داران از آن بهره می‌برند.

همچنین در بخش خدمات زنان کارگری هستند که ناچار شده اند در خانه‌های سرمایه‌داران به کار آشپزی، نظافت و دیگر کارهای امور خانه‌ی آن‌ها بپردازند. امروز شرکت‌های بیمه‌انکاری وجود دارند که تعدادی زن به‌عنوان مستخدم در



مزایایی همچون بیمه محروم هستند و در صورت تمایل، خود باید هزینه بیمه را بر اساس قراردادی که وزارت آموزش و پرورش با سازمان تامین اجتماعی بسته به این سازمان پرداخت کنند. در حالیکه حداقل دستمزد کارگر برابر با 609 هزار تومان است اما دریافتی یک معلم حق التدریسی در بهترین شرایط با کار تمام وقت از این مبلغ کمتر می باشد. با توجه به این که این معلم در ایام تعطیل (از جمله تابستان) حقوقی دریافت نمی کند و همین طور از هیچ مزایایی هم چون بیمه برخوردار نیست به این نتیجه می توان رسید که دستمزد یک معلم حق التدریسی با مدرک لیسانس از دستمزد حداقل مصوبه شورای عالی کار نیز کمتر می باشد.

زنان کارگر دستفروش

به علت بحرانهای شدید اقتصادی در سراسر جهان که بیکارسازیها مداوم را بدنبال دارد و اولین قربانیان این بیکارسازیها زنان می باشند، تعداد چشمگیری به علت از دست دادن همسرانشان یا جدا شدن از آنها سرپرستی خانواده های خود را بعهده دارند. و در برخی موارد هم از مهارت و تحصیلات کافی برخوردار نیستند، برای امرار معاش به شغل دستفروشی روی می آورند. به طوری



که در ایران و طی سالهای 1375، 1365، 1355 خانواده های "زن سرپرست" به ترتیب 4.1، 4.7، 8.7 درصد از کل خانوارهای کشور را تشکیل داده اند و بر اساس آمار، سال 1385 این رقم به 9.45 درصد رسیده است. (سالنامه ی آماری کشوری 1385).

بررسی ها نشان داد که در سال 1385 از این میزان زنان سرپرست خانوار، تنها 15.8 درصد به شکل رسمی شاغل بوده اند زنان زحمتکش دستفروش بیش از حد معمول کار می کنند اما نقش آنان در اشتغال نشان داده نمی شود و کار آنان همچون کارخانگی ارزش گذاری نشده و نه از بیمه در بین آنان خبری است و نه هیچگونه حمایت دولتی از کار آنان. اصولاً با تشدید فقر و مهاجرت روستائیان به حاشیه شهرها دستفروشی یکی از مشاغل زنان حاشیه نشین شهرهاست. بحرانهای موجود اقتصادی که گریبانگیر حکومت سرمایه

صورت از کار افتادگی هیچ منبع درآمدی نخواهند داشت. دولت یکی از موانع عمده بیمه شدن زنان صیاد می باشد که از صدور کارت ملوانی برای آن ها خودداری می کند و این در حالی است که زنان صیاد پا به پای مردان کار می کنند.

پرستاران و معلمان

بر اساس آمار، ۹۰ درصد پرستاران شاغل در ایران، زن می باشند. همچنین سالانه ۵۰۰۰ نفر به عنوان پرستار از دانشگاه فارغ التحصیل می شوند که ۸۷ درصد آنان زن هستند.

پرستاری در ایران یکی از شغل های بسیار سخت اما با درآمد پایین است. یکی از دلایل آن کمبود پرستار و عدم استخدام پرستار به میزان مورد نیاز در بیمارستان ها و مراکز درمانی می باشد. به طور مثال در حالی که استاندارد میزان پرستاران در کشورهای اروپایی به ازای هر ۱۰۰۰ نفر ۱۰ پرستار می باشد در ایران به ازای هر ۱۰۰۰ نفر کمتر از یک پرستار وجود دارد.

بخش بزرگی از زنانی را که در بخش خدمات مشغول به کار هستند، معلمان تشکیل می دهند. بر اساس اعلام معاون وزیر و رئیس سازمان مدارس غیر دولتی از ۹۰۰ هزار پرسنل آموزش و پرورش، ۵۷۰ هزار نفر زن می باشند

علاوه بر وزارت آموزش و پرورش، معلمان شاغل در موسسات آموزشی خصوصی و مدارس غیرانتفاعی عموماً در استخدام آموزش و پرورش نیستند. همچنین معلمان که به صورت حق التدریس یا توسط شرکت های پیمانی در مدارس تدریس می کنند، در استخدام وزارت آموزش و پرورش نیستند. این گروه از معلمان، بویژه معلمان مدارس غیرانتفاعی در مقطع ابتدایی و حق التدریسی اغلب زن می باشند.

اما واقعیت این است که در عمل معلمان مدارس غیرانتفاعی و معلمان حق التدریسی و یا مراکزی که به نوعی زیر نظر وزارت آموزش و پرورش کار می کنند، مشمول قوانین وزارت کار نیستند.

این معلمان از آن جا که در تابستان مدارس تعطیل هستند، عملاً درآمدی نیز در این ماه ها ندارند. آن ها هم چنین از

فقط سعی دارند قبل از روبرو شدن با ماموران شهرداری از محل دور شده باشند.

در متروی تهران این زنان بساط دستفروشی خود را بر پا می کنند که محل شلوغ و پر رفت و آمدی است. البته شغل دستفروشی تنها مختص به تهران نیست بلکه در شهرستانها هم در بین زنان رواج دارد.

شغل دستفروشی برای زنانی که منبع درآمد خود را از این راه تامین می نمایند مزیت‌هایی به نسبت بعضی از مشاغل به همراه دارد، این زنان ساعت کاری مشخصی ندارند و ساعت کار خود را بر مبنای مسئولیتهایی که در خانواده و سرپرستی فرزندان خود دارند تنظیم می کنند. در واقع می توانند وقت خود را با نیازهای خانواده خود تطبیق دهند. اما مخاطرات و زیانهای آن هم کم نیست.

این درصد از زنان که به این شغل مشغولند، زنان شریف و زحمتکشی هستند که برای بقاء خود و فرزندانشان مخاطرات و ناامنیهای این شغل را به تن می خردند تا بتوانند خود را سر پا نگه دارند. در ضمن درآمد ناشی از این شغل با میزان تورم و گرانی سرسام آوری که در جامعه ایران موجود است کفاف زندگی را نداده و زندگی این زنان در نقش مادر و سرپرست خانواده همیشه با نگرانی و تشویش همراه است.

ساعات طولانی کار دستفروشان و تحقیرهایی که به آنان می شود از معضلات قابل توجهی است که زنان دستفروش هر روز با آن مواجه هستند. چرا که دستفروشان مجبورند برای فروش کالای خود خریداران را به هر شکلی مجاب کنند و همین فشار روانی مضاعفی را به آنان تحمیل می کند. اصولاً کار کردن در خیابان خطراتی را از نظر ایمنی کار ایجاد نموده و بالاترین آسیب‌های اجتماعی را بدنبال دارد. این مشاغل که مانند بعضی از مشاغل دیگر بر اثر حاشیه نشینی و بیکاری به وجود آمده است از هیچ نوع امنیت شغلی و بیمه‌های اجتماعی برخوردار نیست. دولت و ماموران مزدور شهرداری برای جمع کردن بساط زنان دستفروش مترو بارها به آنها گوشزد نموده اند که مردم بر علیه آنها شکایت می کنند، اما مردم با درک این مسئله و خرید از آنها کذب این دروغ را بارها به اثبات رسانده اند. حتی خیلی از مشتریها که این اجناس را از این دستفروشها به قیمت ارزانتر می خردند بسیار راضی هستند.

تا جاییکه به زنان دستفروش شهرهای دیگر ایران برمیگردد، زنانی که با فرهنگ کارکردن در بیرون از خانه آشنائی دارند، چه در مزارع یا بازارهای روز، آنها هم



اسلامی شده، تورم و گرانی را افزایش داده، و به عدم امنیت شغلی و بیکارسازیهای های دامن زده و هر روز زنان بیشتری را به سمت این شغل‌های کاذب از جمله دستفروشی سوق میدهد.

آنان صرف نظر از انجام وظایف مادری و کارهای خانگی، بجای همسرانشان که در خانواده حضور ندارند و کل مسئولیت خانواده بر عهده آنها قرار گرفته به مانند مردان در رفع نیازها و کمبودهای اقتصادی خانواده می کوشند و مسئول هستند ولی از حقوق برابر با مردان در هیچ بعدی برخوردار نیستند؛ روز بروز هم به دلیل بالا رفتن هزینه زندگی و عدم امنیت اقتصادی بر تعدادشان افزوده می شود. آنها اجناس خود را که تقریباً از بازارهای واسطه تهیه می کنند، بسیار ارزانتر از قیمت استاندارد برای فروش عرضه می کنند و دارای مشتریانی ثابتی هم نیستند چون جای ثابتی ندارند.

کار زنان دست فروش دارای مشکلات و محدودیت های زیاد مکانی و زمانی است؛ از کار در هوای سرد و بارانی و نامناسب خیابان گرفته، تا بعضاً مزاحمت ها و آزارهای جنسی مردان رهگذر و خریدار؛ قبل از تاریک شدن هوا باید محل کسب را ترک کنند تا که مبادا اجناس آنها به سرقت رود و یا احیاناً آسیبهایی جنسی متوجه آنها شود.

در ابتدا و پایان کار مجبور هستند کیسه ها و جعبه های سنگین اجناسشان را به سختی حمل و نقل کنند که این امر موجب جلب توجه ماموران شهرداری می شود؛ آنها همیشه سایه شوم ماموران شهرداری و نیروی انتظامی را با اضطراب و نگرانی بالای سر خود احساس می کنند که مبادا هر لحظه برای آنها مزاحمتی ایجاد نمایند و اجناسشان را ضبط کنند؛ حتی در مواردی نیز اجناس ضبط و توقیف شده را به صاحبان آن بر نمی گردانند که این بخش فاجعه باری برای دست فروشان است و بدین ترتیب همه سرمایه خود را از دست می دهند؛ هیچ مقام قانونی هم پاسخگو نیست. آنان



هستند، خانواده هایشان به آنها اجازه نداده اند که به مدرسه بروند. بیشتر آنها به علت فشار کاری زیاد و محروم بودن از تمام امکانات و لذات زندگی دچار پیری های زود رس هستند.

بعضی از این کارگران زن حدود 20 سال است که به این کار طاقت فرسا ادامه میدهند. آنها بچه گی اشان را با کار در کوره پزخانه هاشروع کرده اند. از ساعت 4 صبح بیدار می شوند و تا هفت غروب کار می کنند (15 ساعت کار مداوم) در کنار این کار شاق و پر زحمت باید پخت و پز، بچه داری، نظافت و غیره را هم انجام دهند. این نوع کارهای خانگی فقط مختص زنان است و مردان در آن نقشی ندارند. نکته قابل توجه این است که دستمزدها فقط به مردان خانواده پرداخت میشود. و مردان بدون شریک کردن زنان در دریافت این دستمزدها کنترل کامل بر دخل و خرج منزل و خانواده را به عهده دارند.

از کارفرماها سوال میشود چرا دستمزد زنان را مستقیم نمی پردازند. آنها مدعی هستند که ما با تعداد معدودی از کارگران در تماس هستیم. این وظیفه شوهران و مردانشان است که دستمزد آنها را بپردازند. البته این حکم جامعه مردسالاری است و کارفرماها برای منفعت بیشتر از آن تبعیت می کنند.

مسئله ای که بیشتر از فشار کاری شاق و سخت کوره پزخانه ها زنان کارگر را آزار می دهد خشونت است که در روابط خانواده گیشان حاکم است. که بیشتر از جانب مردان خانواده اعمال می شود که در اثر این فشارهای روحی و جسمی تعدادی از زنان راه چاره ای نمی بینند جزء خودکشی که بیشتر از طریق خود سوزی انجام می پذیرد.

زنان کارگر کوره پزخانه ها تحت انقیاد ستم جنسی و طبقاتی از یک طرف به دلیل زن بود نشان تحت مالکیت مردان خانواده قرار دارند و قربانی عقب ماندگیها و خشونت هستند که نظام سرمایه داری هر روز تولید و باز تولید می کند. و از طرف دیگر قربانیان توحش سرمایه ای هستند که با استثمار بیشتر و به حساب نیآوردنش به عنوان یک انسان حتی از پرداخت دستمزد ناچیزشان سر باز

ادامه دارد

میزند. فوریه 2014



زنان زحمتکشی هستند که اغلب سرپرست خانوار می باشند. و روز بروز هم به دلیل بالا رفتن هزینه زندگی و عدم امنیت اقتصادی بر تعدادشان افزوده می شود. در مجموع در فروردین ۱۳۹۱ به نقل از خبرگزاریها ۳۰۰ هزار زن دست فروش زیر ۵۰ سال داریم که قطعاً طی این چند سال اخیر افزایش بیشتری یافته است که این زنان رده سنی و فرهنگی گوناگونی را شامل می شوند اما همه این زنان زحمتکش بعنوان بخشی از طبقه کارگر محسوب شده و برای مقابله با وضعیت موجودشان نیاز به سازمان یافتن دارند.

زنان کارگر کوره پزخانه ها

کارگران کوره پزخانه ها بخشی از طبقه کارگر ایرانند که با شاق ترین شرایط کار و زندگی دست به گریبانند. کار جسمی کارگران کوره پزخانه در زمره مشاغل سخت و زیان آور قرار دارد و در عین حال در بی حقوقی شدید مورد استثمار واقع می گردند.

زنان کارگر کوره پزخانه کارهایی را برعهده دارند که از توان جسمی آنها خارج است، بسیاری از آنان کودکان خود را بر سر کوره های آجرپزی به دنیا می آورند. مرخصی زایمان در کوره پزخانه ها برای کارگران زن ناآشناست، به طوری که آنها پس از زایمان فرزندان خود را به گهواره می سپارند و به سر کار باز می گردند.

آنچه در کوره پزخانه ها مشاهده میشود، درد است و رنج، استثمار زنان کارگر در نهایت قساوت و بیرحمی. زنان حامله ایی که ضمن کار شاق روزانه در کوره پزخانه ها مجبور هستند وظایف خانه داری، آشپزی و مراقبت از کودکان را به عهده بگیرند. و خیلی مواقع روز این سیه بختان با کتک خوردن از طرف همسرانی که خود زیر فشار و استثمار خرد شده اند، روز را به پایان می رسانند. در این نوع کار سن، جنسیت و استاندارد کاری، حقوق و مزایا و بازنشستگی بی معنی است. آنچه در این کار معنی پیدا می کند تمام خانواده را از هر جنسیت و سنی به کار کشیدن است. زنان حامله، زنان شیرده، کودکان زیر ده سال و پیرمردان.

در ابعادی وسیعی نسلها از کارگران بخصوص کار بردگی زنان و کودکان برای سود دهی هر چه بیشتر سرمایه، در اشکال خانوادگی تداوم یافته و قابل رویت است. کارگران زن قربانیان این توحش سرمایه و بربریت اکثراً بیسواد



مسیحیت و تاریخ

شهریار دادور

در فلسفه ی تاریخ مسیحیت، انسان و امدار خویش است. این و امداری نه از جهت چگونه نگرستن به آن چیزی است که انسان در مورد خود می اندیشد، بلکه او از آن جهت باید " عقوبت هستی " را تحمل کند و دوام آورد و صبورانه بر دوش کشد، که از عملی سرکشانه در ابتدای " هست " اش بر خاک از او سر زده است. او و امدار همیشه ی " گناه نخستین " خویش است. این عقوبت را پایانی نیست. رهایی از آن نه در روندی خود آگاهانه و اندیشیده، بلکه نخست پذیرش گناه و آن گاه حرکت در جهت پالایش خویش از آن گناه نخستین و مجرمیت ازلی، از طریق گونه ای دریافت " شهودی و حسی " بر اکرام و محبت دائمی خداوندی است که این بار و بر خلاف یهودیت از طریق " واسطه " ی او بر خاک هستی و در تجلی یافتگی " پسر " او عیسی مسیح ممکن است.

قادریت خداوند در انگاه های یهودیت از طریق معجزه در طبیعت صورت می پذیرد. [کوه فرو می ریزد. دریا خشک می شود. عصا به مار تبدیل می شود. زمین ماتم می کند و پژمرده می شود. ربع سکون کاهیده و پژمرده می گردد. شریفان اهل زمین کاهیده می شوند. زمین زیر ساکنانش ملوث می شود، زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته اند. بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته اند لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان بسیار، کم باقی مانده اند.]

قادریت خداوند در مسیحیت اما ملموس پذیر و در معجزه پذیر کردن آنچه که مربوطه تن آدمی است و بفرودیت او اعمال می شود، صورت می گیرد این جا انسان از " چیزی در خود " به " چیزی برای خود " در مفهوم است. بشارت از طریق خطاب مستقیم به او داده می شود. در یهودیت [پیغام بر] حامل این بشارت بود. فرامین منزلتی الوهی داشتند. این جا مسیح در معیت شاگردانش بر فراز کوه می آید و دهان باز می کند و بی واسطه و دستوری از پیش پرداخته، توده های فقر، ماتمیان زمین، گرسنگان و عدالت پیشه گان، پاکدلان و افلیجان، رنجبران و صبوران را وارث تمام آنچه که در هستن خویش دارند، میداند. تفاوت آشکار است. برون یافتگی انسان این جا و مسیحیت، در جنبه ی روحانی، اخلاقی و پالایش فرد او، از طریق مسئولیت



انگاره های یهودیت هستی را در صُلبیت وجودی اش به کارافزارهای هدف تبدیل می کند تا آنچه را منبع قدرت و ثروت و سامان یابی قوم است، در جهت برتری و سلطه و تشکیل دولت به کار گیرد. مسیحیت آن سلسه مراتب قدرت و واگذاری و درجه بندی های ثروت و مکننت، فرمان های ازلی و تقدیری را در روند کار و زندگی، می بایست بی اعتبار کند تا دریافت از تاریخ و هستی آدمی به امری این جهانی و مربوط های او تبدیل شود. حالا بطلانت و بیهودگی تلاش و کوشش انسانی، باید در معنایی انسانی و هدفمند، که زندگی مادی را مفهوم می داد به نگاهی تاریخی و فلسفه ای برای هستی تبدیل می شد. قدرت باید مفهومی همگانی و عمومی می یافت تا این گفته ی مسیح: [من که نیامده ام از شما خدمت بخواهم. من آمده ام به شما خدمت کنم.] به زمینی کردن و زمینی دیدن آن فرامینی بینجامد که روزگاری پنداشته می شد، از ورای هستی انسان بر او نازل می شود تا انسان تنها فرمانبر باشد، بی آن که وعده پاداشی به او داده شود!

تعارض دو نگاه یهودیت و مسیحیت به زندگی و انسان علاوه بر این که تعارض دو گونه هستی شناسی است، تعارض نگاه به وجود انسانی نیز بود در یهودیت خوار داشت انسان از جهت وجود خدایی بود که همه هستی او را در امر معجزه و قهاریت اش به یک " آن " درهم می پیچید و جزا می داد. پاداشی اخروی و آن جهانی در کار نبود، هرچه بود بر همین عرصه وجود است که اعمال می شود.

در مسیحیت اگر جزایی و پاداشی اخروی و آن جهانی نیست، اما از عقوبت و خوار داشت انسان نیز خبری نیست. این جا هر چه هست از " دل " بر می آید. آدمی با دل خویش با این جهان در پیوند است و اخلاق تنها منبع همگانی قدرت و برقرار کردن عدالت است!



نگردد. [فلسفه ی تاریخ مسیحیت پذیرش تقدیر در شولای اپیکوری آن، وانهادن تاریخ به دست نیروهای کور است. نجات عشق برای مسیحیت ارمغان آزادی روح است. اما واقعیت دولت به مثابه ی قدرتی این جهانی آن تقدیری است که باید به خود واگذاشته شود.

رنسانس

تاریخ شک اگرچه قدمتی طولانی دارد و گونه های تعبیر دنیوی از هستی نیز به درازای همین تاریخ شک گرایی است، اما انگار باید جدیت آن و اولویتش، در بستری از تاریخ مطرح می شد که بی گمان امکان بروز آن و مطرح کردنش کمتر بود و اگر هم می شد، با صفات الحاد و ارتداد مترادف می شد. سیطره کلیسا و قدرت سیاسی آن این امکان را در محاق خود داشت و اگر متفکری تن به خطر می داد، بهای آن شاید چیزی بجز داغ و درفش نبود، اما سرشت تفکر چنان است که درست در همان زمان هایی که امکان جولانش کمتر است، شکاف را در یکپارچگی به ظاهر آراسته بجوید و آن را عمیق تر کند. قرنهای میانه شاید به تعبیری سیاه ترین دوره تاریخ اروپا است، از آن رو که چنین انگاشته شده است که همه چیز در محاق بوده است و به راستی هم که بوده است، اما آنچه که موریا نه وار و به آهستگی روال بودگی خود را طی می کرد، همانا اندیشه ورزی و تفکر بود که به انگیزه های گوناگون، ترک خوردگی ها را تعمیق می داد تا کلیسا و قدرت سیاسی آن از قدر قدرتی و مرجعیت تفسیراز هستی ساقط شود.

زمینه های رنسانس و نوگرایی در بستر چنین وضعیتی پیدا شد، اما تا جلوه های نواندیشگی و جهان نو تبارز پیدا کند، بازاندیشی جهان باستان در هستی شناسی امر مداومی بود که هر کس و با هر توش و توانی از دریافت، ناچار می بایست بدان رجوع کند. چه پیوستگی تاریخ نه در رویدادهای عینی آن که گاه وقفه ای چند قرنی را به خود دیده است، بلکه در ذهنیت برآمده از چگونگی دیدن و هستی شناسانه آن است که تاریخ را از قرنی به قرنی و از زمانی به زمانی می برد و همین است که از دل تاریکی قرن ها ی میانه، نگاه به فلسفه و تاریخ فلسفه، هم در گونه هستی شناسی و هم در گونه تعریف از بودن، هستن و غایات هستن انسانی، خود را می باید! رنسانس محصول همین بازنگری و چالشگری است. اما تا آن زمان که این تحول را ببینیم ناچاریم همچنان جهان باستان را در هستی شناسی و فلسفه تاریخش بکاویم.

پذیری شخصی و فردی در تعریف است. وجه تخالف آن با یهودیت در این است که انسان از حیطة تعریف پذیری قومیت و سرنوشت مشترک بیرون می آید. و هر فرد با بودن در تاریخ و " هستومندی و تاریخت " اش، در معنا است. این جا تاریخ به امری ارادی، آگاهانه و اندیشیده در نظر آورده می شود. هر چند که یهودیت با ایجابی کردن مذهب، یعنی پیش کشیدن قوانین منسوب به خدا، انسان را از استقلال و آزادی فردی اش تهی می کند و او را در تنگنای امر پیشینی که لامحاله یکی است و دیگر هیچ، قرار می دهد، در انگاره های مسیحیت، همین ایجابیت در گونه " اخلاقیات " در برابر " قانونیت " اجبار نوعی گزینش را در لفافه آزادی انتخاب بر او تحمیل می کند. در هر دو نوعی بسته گی در بر روح آدمی دیده می شود. در هر دو اجبار و اختیار به نوعی اجبار منتهی می شود، در آن یکی، قانونیت و ازلیت تقدیر تاریخ انسان را ورق می زند، در این یکی اخلاق بر فراز می آید تا وجدان و عذاب، آن بسته گی ای باشد که روح را از آزادی باز می دارد.

مسیحیت تقدیر را به امر تراژیک تبدیل می کند تا از آن غم انگیزترین شکل عبودیت را طلب کند. ذات دین که امری ذهنی است در تبدیل خویش به عینیت، انسان را از حضور خود بر زمین شرمگین می خواهد که چرا فخر این جهان را در وارستگی. وانهادگی به معاوضه نمی گذارد، تا عشق را در برابر هستی مادی و صلیبیت جهان عینی که گذرگاه انسان به سمت تاریخمندی خویش است، برگزیند! اجبار پذیرش امر اخلاقی و احساس گناه همیشگی، دریافتی اپیکوری از وارستگی و عشق را طلب می کند، تا از طریق آن دولت و قدرت در ذهنیتی تقدیر گرایانه موجه شود. مسیحیت نگاه به فلسفه ی تاریخ را همچون یهودیت به ایجابیت می برد و از اخلاق، اجبار آزادی انتخاب را در قید می گذارد.

با این همه تفاوت آشکار این دو نگرش از تاریخ و فلسفه ی آن در این است که " روح یهودی " وجوه زندگی را تثبیت کرده، مناسبات حیات را به واقعیاتی عینی تبدیل کرده بود و شرمی نداشت که همین واقعیات را به عنوان عطایای خداوندی طالب باشد!

[" روح میسحی " هم در هرگونه مناسبات زنده، واقعیاتی عینی می دید، اما از آنجا که عینیت برای او به عنوان " ذات "، احساس عشق را دشمن بزرگ بود، به همین دلیل فقر او به اندازه ی فقر روح یهودی است. ولی او به ثروتی که یهودی به خاطر آن عبودیت می کرد، به چشم تحقیر می



کاپیتال خوانی در خیابان

شهریار دادور

دوستان، رفقا !

این یک بیانیه نیست، یک دعوت هم نه
این یک گردهمایی معمولی آبکی هم نیست
این بررسی پیشفرض های اقدامی عملی ست علیه آن چه
هست.

اول اینکه باید از وقت شناسی تان تحسین کرد
درست رأس ساعت موعود جمع تان جمع است
این یعنی اینکه: شما به اقدام فکر می کنید.

حالا می توانیم بی هیچ وقفه ای شروع کنیم
نخستین اقدام باید " به خود آمدن باشد ": در کاپیتال چنین
آمده است.

" باید از به دست آوردن امتیازات صوری بگذریم
این انحراف از تحقق اهداف است " : در بحث مبارزه برای
کارمترعارف روزانه می خوانیم:
" با زایش صنعت بزرگ در ثلث آخر قرن هیجدهم
تمامی مرزهایی که اخلاقیات و طبیعت وضع کرده بود، به
هم ریخت. "

حالا دویست سال از این گفته می گذرد
می پرسم از شما: آیا این به عینه امروز پیش روی شما
نیست که تعدیات حاکمیت:

" از مرز تعدیات بی حد و حصر به جنس و سن ، به روز و
شب " و اضافه کن به آن

[به همه طبقات بی چیز جامعه، اعم از کرایه نشین شهری
و کارمندان و حاشیه نشین های شهر و روستا
و کارتن خواب ها و ولگردان و تن فروشان و معتادان و
بیکاران، گذشته است!]

پس خوب اگر نگاه کنیم ما از توجیه نخستین فرضیه
پیشفرض هایمان

برای اقدامی عملی، علیه آن چه هست
برخورداریم.

ما یک نیروایم

مقابل آنچه که یک نیروی دیگر است.

با ما چاره ای نیست، و نه با آن ها
سرانجام این اتفاق خواهد افتاد: تا ما به روز داوری
برسیم به هم

اگر چه حالا در آمیخته ایم به هم و آویخته ایم به هم
و از ما به گونه ی [کلی انسان] یاد می شود، اما
ما از حقوق و سهم بری در آنچه هست برابر نیستیم.
این تعریف این جا بهم می خورد از ما به گونه
انسان کلی

با ما دو گونه ی انسان در نمایش است
که هیچ به هم شبیه نیست
این دومین توجیه حضور ما در خیابان است.

حالا ما می توانیم با تکرار این گفته ی اسپانیایی های
قدیم بگوئیم :

[ما دیگر به مزخرفات شما پاور نداریم
با این که گرسنه ایم ، فرمان می رانیم !]

حالا ما در خیابانیم
حالا ما کاپیتال خوان ایم
پیش فرض های اقدام عملی ما برای برهم ریختن وضع
موجود
درس های کاپیتال است .

ما برای تغییر این وضعیت در خیابانیم
حالا ما در میدان ایم
حالا ما نیروی اقدام ایم .

شهریار دادور - استکهلم

19 دسامبر 2014

28 آذر 1393

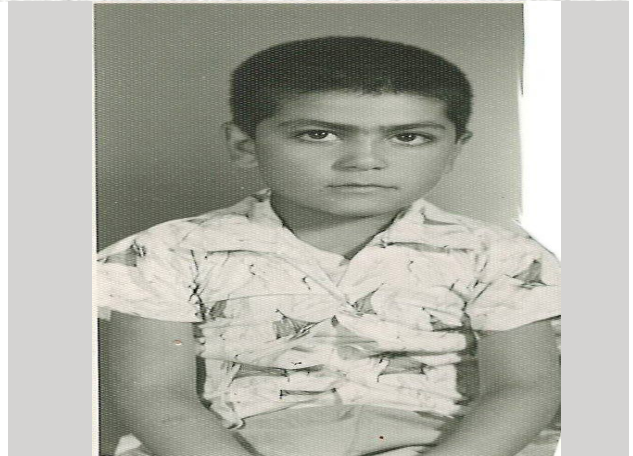
پ - ن : گفتاوردهای " گیومه ها " از کاپیتال مارکس
است



داستانهای کودکی (3)

داود رحیمی

صاحب میشی و میتونی هر غلطی بخوای بکنی ها
بی بی با غیظ اومد میون و پرید به مادرم با بچه ام
چیکار داری؟! دلت از جای دیگه پره سر بچه ام
خالی نکن آ! و بالحنی مهربون ادامه داد... بیا ننه این
سوزنو نخ کن واسم، چشم سو نداره ننه!
سردم بود ولی هر طرف کرسی رو که و رانداز کردم پر بود
از لباسهای آقام. سوزنو براش نخ کردم و بالاخره یه جایی
برای خودم پیدا کردم و به بهانه مشق نوشتن خزیدم زیر
کرسی. گاهی چرتم میگرفت که با صدای بی بی میپریدم و
برایش سوزن نخ میکردم.



ساعت حدود هفت و هشت شده بود و مادرم که پنداری
هنوز عصبانی بود صدام زد و گفت:

پاشو زیر طاقچه یه تومن بردار و ببر دوتا نون بگیر الان
آقات میاد، شام میخواد نون نداریم! و خودش هم رفت به
آشپزخونه.

که البته آشپزخانه ما بیک زیر پله خطاب میشد که در انتهای
آن هم دری بود برای ورود به حیاط خلوت خونمون. بگذارید
از خونمون یکمقدار براتون بگم.

خونه ما شمالی بود و در کمر کش سه متری موسوی، در
خیابان طاووسی، منطقه نظام آباد، که با یه درب چوبی، که
باز میشد به حیاط خونه. وارد حیاط که میشدید یک استخر
بود به بزرگی 5/2 در 5/2 متر و 5/1 مترگودی و پاشوره
هم داشت و با یه تلمبه بالای اون. فاضل آبش و زیرابش
مستقیم لوله کشی شده بود به جوی وسط کوچه. از درب
حیاط که وارد میشدی یک باریکه باغچه سمت چپ خونه بود
تا به دیوار مستراح، و یک درخت مو (انگور)، که از این
باغچه تنه کشیده بود و با یک داربست بزرگ تقریباً همه
حیاط رو گرفته بود و ضمناً سایه بون خوبی بود تو
تابستونها.

مستراح خونه ما سمت چپ حیاط ساخته شده بود و البته با
نقشه و موقعیتی که کوچه و خونه ها داشتند این موضوع
همیشه مورد بحث علمای عظام مسجد بود و آخرش هم
نفهمیدم که نتیجه چی شد؟

تعدادی معتقد بودند که مستراح رو به قبله است و ریدن
نداره و در چنین مستراحی شاشیدن حرومه. و بعضی

تا اینجا گفتم و خواندید که در چه فضایی بدنیا اومدم و در
ادامه هم سعی میکنم تکه تکه پاره های خاطراتم رو بهم
بچسبونم، تا شاید بتونم بیان کننده آن لایه از مردمی باشم که
کاغذ کادوئی دور آن پیچده بودند و دائماً میگفتند که داریم
به دروازه های تمدن بزرگ میرسیم. همه چیز آرومه و همه
ام خیلی خوشبختند.

قصه های من که میخونید ارزنیه از خروارها مصیبت ها
که طبقه من و ساکنین محلات پائین شهر و حاشیه نشینان
شهر تهرون داشتند و میکشیدند.

آقا جون رو هیچ نصیحت و منطقی نتونست از سفر باز
داره و روز سفر فرا رسید،! نمی فهمیدم که داره چی میشه،
حالیتم نبود! فقط یادمه که یک شب تو ماه اسفند و چند روز
مونده به عید نوروز، غروب که رفتم خونه همه چیز بهم
ریخته بود.

گوشه اطاق یک چمدون نیمه باز خود نمایی میکرد و روی
کرسی لباسهای آقاجون ولو بود. مادرم و بی بی هم با نخ و
سوزن داشتند بعضی از آنها رو دوخت و دوز و راست و
ریس شون میکردند و تو چمدون جا میدادند. کمدی که
اطاق نشیمن مون رو از اطاق میهمونخانه جدا کرده بود هم
هر دو تا درش باز بود.

آقا جون هنوز نیامده بود خونه. از چهره عصبی و دست
پاچگی مادر میشد فهمید که چه حالی داره. بمحض دیدن من
در اطاق، نیم خیز شد و بسمت من هجوم آورد!

دلیل مرده کجا بودی تا اینموقع شب؟! فکر نکن بی



تنبیه ما بود که بعداً بهش میرسیم و بیشتر مینویسم . از راه پله ، بالا که میرفتی، در طبقه دوم یه اتاق 4 در 4 با یه بالکن جلوی اون بود که برای کمک خرج خونه همیشه در اشغال مستأجر بود.

پشت بوم هم که محل خواب ما بچه ها در شبهای تابستون بود. که از یه نردبوم چوبی میرفتیم بالای بوم . دو موضوع رو من هرگز نفهمیدم: یکی نامگذاری کوچه مون، که معروف شده بود به سه متری موسوی، که حتی روی پاکت نامه ها هم نوشته میشد، سه متری موسوی. و یادمه که ما متر کرده بودیم و با جوب وسطش، بزور میشد دو متر. دوم خونه هامون، که با ضرب طول و عرضش و صرف نظر از اعداد اعشاری یه 60 متر مربعی میشد ، ولی معروف شده بود به: "خونه پنجاه متریها ". چرا این جوری میگفتند ما که نفهمیدیم ** !

راستی داشتم از روز رفتن آقام میگفتم . کتم و به تنم کردم و طبق معمول و برای محافظت از سرما دستها موهم کردم تو آستینهام و بدو شدم نونوایی. تا نون رو بگیرم و برگردم یکساعت بیشتر طول کشید و وقتی وارد اتاق شدم کاملاً دکور خونه عوض شده بود. لباسهای آقام تلنبار شده بود روی رختخوابا. عمو عزیزالله شوهر عمه رباب، (عمه بزرگم که این عمه یکجورایی حق مادری هم نسبت به برادر هاش داشت) نشسته بود.

عمو عزیزالله بخاطر سن و سالش معتمد و محرم همه فامیل بود، و هر کس که میخواست کاری بکنه، زن بگیره و یا برای دخترش خواستگار میامد و یا میخواست دست به کسب و کاری بزنه، عمو عزیزالله مورد مشورت قرار میگرفت .و میگفتند که استخاره اش هم رد خور نداشت و همه اش درست از آب در میومده.

سمت دیگر کرسی هم عمو حسن، برادر بزرگ آقام نشسته بود. و آقام هم دو زانو قسمت پائین کرسی.

پنداری با توپ و تشر داشتند آخرین تلاششون رو میکردند که شاید بتونند آقام رو از این سفر بازدارند.

نون رو طبق عادت همیشه تا زدم و گذاشتم روی مجمعه مسی که همیشه رو کرسی بود که همزمان هم مادرم با یک سینی چایی وارد اتاق شد و پنداری مثل همیشه که دیواری کوتاه تر از من پیدا نمیکرد، غر زد که: چشم سفید ذلیل شده، کوری که رو مجمعه پره، نونا رو ببر بیچ لا سفره تو

هاشون هم قبله رو سمت دیگه ای تشخیص داده بودند و خلاص شدن در مستراح حیاط ما رو بلامانع تشخیص داده بودند.

بعدها فهمیدم که چند تا از خونه های محل رو آقا جون ساخته، منجمله خونه خودمون رو، و علت اینکه مستراح خونه ما سمت چپ حیاط قرار گرفته، دلیلش این بوده که خونه ما و همسایه دیوار بدیوار ما همزمان و با هم ساخته شده، و مستراح هردو خونه، برای صرفه جویی فقط یک چاه داشته و استفاده از چاه مشترک دلیل رو به قبله قرار گرفتن مستراح خونه ما بوده. گویا مغنی در آن زمان کمیاب و گران بوده است ...

از درب ورودی وقتیکه وارد حیاط میشدیم یک دریچه آهنی کف حیاط دیده میشد که راه به آب انبار داشت. چند قدم جلو تر وارد یک راهرو باریک میشدیم که سمت چپ دو تا در بود که یکی به اتاق خواب و نشیمن و دیگری هم به اتاق مهمونخونه باز میشد. که ایندو اتاق تقریباً اندازه هم نبودند و اتاق نشیمن نیم متری از عرض بزرگتر بود. البته ایندو اتاق تو در تو بودند و با قرار دادن یک کمد چوبی و بقول معروف کمد خرکی از هم جدا شده بود.

در اتاق میهمون خونه یک فرش نه متری خرسک پهن شده بود که جهیزه مادرم بوده و روی طاقچه آنها هم یک قران بود، که نمیدونم مجید بود یا کریم و یا چیز دیگه. و دو تا چراغ گردسوز. رو دیوار بالای آنها هم یک عکس سیاه و سفید، از آقام و مادرم، نصب شده بود که گویا قبل از دنیا آمدن ما و در حرم حضرت معصومه انداخته بودند و حرم حضرت هم پشت سرشون نمایان بود.

البته برای گرفتن چنین عکسهایی احتیاجی نبود راه طولانی رو سفر کرد و فقط کافی بود بریم عکاسی آقا "مددی" سر نظام آباد که چند تایی از این پرده ها از امام رضا، کربلا، شام، قم و داشت و یک تومن اضافه میگرفت و پرده ای رو که میخواستی پشت سرت آویزون میکرد.

انتهای راهرو یک راه پله با پاکرد، میرفت به طبقه دوم. و مستقیم و سمت چپ راهرو یه پله میخورد و میرفتیم پائینکه آشپزخونه بود با یک چراغ سه فیثله ای و ظرف و ظروفها. و انتهای اون هم حیاط خلوت بود که بیشتر انبار آقام بود و شمشه و ماله پاله و استن بولی و زنبه و همه را آنجا جا داده بود.

حیاط خلوت یه استفاده دیگه هم داشت که زندون و محل



ای کارد بخوره تو شکمت، تو کار کنی؟! آگه میخواستی کار کنی میومدی وردست خودم! بگو میخوام برم جایی که آگه هر غلطی کردم کسی نبینه.....

.....! خلاصه کنم آتشب فهمیدیم اوضاع بد اقتصادی خونه ما از بی برکتی و قهر خدای بی انصافه، بخاطر مستراح رو به قبله خونمون تا احیاناً! نجستی خوردن آقام و سینما رفتنش و حتی بی حجابی دخترهای خاله ام که در تهران نو زندگی میکردند!

پس بگو این 6 روز کار کردن و هشت روز بیکار شدن آقام ویی برکت بودن پول وو.....! همه اینها دست و خواست خدای بیرحم بوده و ربطی به ما نداشته.

خلاصه شیو خوابیدیم و صبح متفاوت تر و زودتر از بقیه روزها و با سر و صدا در حیاط خونه از خواب بیدار شدم و برای شستن سر و صورت رقتم لب حوض . چمدون آقام بسته شده بود و تو حیاط بود. و در حیاط هم باز بود. صدای جعفر اصفهانی وانت دار از کوچه بگوش میرسید که دائماً میگفت "بجنید بابا دیر شد!

خب تو اون سن و سال، من واقعاً درست نمیفهمیدم که چه خبره و حالیم نبود. ولی هر چی بود غیر عادی بود. جعفر اصفهانی اومد داخل حیاط . من رو پا و ایسادم و سلامش کردم. چمدون رو انداخت رو دوشش و از خونه رفت بیرون.

چند دقیقه بعد، پدرم بهمراه چند نفر از اهالی کوچه از بیرون اومدند تو خونه و هی صلوات میفرستادند. بی بی از تو اطاق مهمونخونه قرآن رو آورد و داد دست یکی از خدام مسجد امام رضا و خود بی بی هم یک کاسه آب از حوض برداشت، که بریزه پشت سر آقام. آقا جون متوجه من شد و اومد جلوم و روی پا نشست و بغلم کرد و یادمه که گفت:

بابا مجبوره چند ماه بره سفرت و نباشه، پسر خوبی باش و مادرو اذیت نکن، آخه دیگه مردی شده ای و بعد از من تو مرد خونه هستی! مواظب خواهر و مادرت باش، بابا زود برمیگرده و با دست پر میاد و اونوقت دیگه احتیاجی نیست تو کار کنی.

یادم نیست که اینا رو بهش گفتم یا نه. ولی، در آن لحظه و با تمام وجود تو سرم بود، که بهش بگم: که آقا جون نرو، بمون، چشم بهم بذاری خودم بزرگ میشم و کار میکنم و دستگیریت میشم. اوس اصغر داره جوشکاری یادم دیده. جوشکار که بشم مزدمو زیاد میکنه. ترو خدا نرو، ترو خدا

آشپزخونه .

عمو عزیزالله خطاب به پدرم میگفت: حسین یادته؟! یادته وقتی که داشتی این خراب شده رو میساختی؟.... صدبار بهت گفتم کفر نکن و این مستراح رو، رو به قبله نساز! نفهمیدی! گوش نکردی گفتم ، نگفتم!؟، آقا خاتمی سید اولاد پیغمبر (پیش نماز مسجد امام رضا ، مسجد محل) هزار دفعه بهت گفت!، نگفت!؟

بابا ما مسلمونیم! نیستیم!؟ خدا و پیغمبر که دروغ نیست! خیال میکنی نفهمیدم، برام خبر نیاوردند که چه میکنی!؟ تا پشت سبیلت سبز شد تو دكون این کافر حروم فروش سر ده متری ارامنه پاتوق انداختی و صد دفعه خبر برام آوردند که دهند بوی مشروب میده! بروت نیاوردم. گفتم سرت به سنگ میخوره و خودت توبه میکنی! درست!؟ خیالت نمی فهمیدم!؟ این خونه رو که میساختی بهت نگفتم برو 5 تومان بده به اقا تا بیاد و قبله رو تو خونه ات پیدا کنه، تا مستراح رو، رو به قبله نسازی!؟ نگفتم!؟

عمو حسن (میاد تو حرفهای عمو عزیزالله که البته این اتفاق دائماً پیش میامد و همچنین بی بی را هم مخاطب و مورد سؤال قرار میدادند بطوری که بیچاره بی بی نمیدونست چی باید بگه): عزیزالله خان کیه که اینا رو بفهمه آخه!؟ بیخود نیست که برکت از خونه آدم میره! همینه دیگه! منم صد بار بهش گفتم داداش، وا می ایستادی بغل خودم و دستمونو تو هم میذاشتیم و یه لقمه نون حلال در میاوردیم. آقا تا رو چوب بست رفتن و یاد گرفت، خواست معمار بشه فکر کرده که به این سادگیه!.

بخدا عزیزالله خان، بی بی شما که شاهد بودید که هیچی کسرش نمیداشتم! میذاشتم!؟ یه لقمه نون در میاوردیم و یه چراغ تو خونمون روشن بود و یه سفره پهن میکردیم ..! وبعد میگفت:(خطاب به خودش) نمیدونم کدوم از خونه بی خونمونی انداخت تو سرش که سفره اش رو از من جدا کرد. براش زن نگررفتم!؟ که گرفتم .! گفتم شاید زن بگیره و دست از ولگردی و شر و شور برداره و غروبا که دست از کار میکشه بیاد خونه، و بتمرگه سر خونه! زندگیش، پیش زن و بچه اش ..! عزیزالله خان خدا بسر شاهده ، مردم از خجالت مردم که هی برام خبر آوردند که حسین دم سینما مراد تو فوزیه دیده شده. همین ممد آقا کفشی که اونجا جلو سینما مراد بساط پهن میکنه صد دفعه برام خبر آورد که خودش دیده حسین رو که آبجو میخوره.



5 سیر پنیر. بعد از صبحانه، با یه قاضی نون پنیر یا گوشت کوبیده تو کیفم، راهی دکن آهنگری میشدم. نزدیک ساعت دوازده بدو میشدم مدرسه و شیفتم سوم هم وقتی بود که مدرسه تعطیل میشد و باید دوباره برمینگشتم آهنگری. و حدود هفت و هشت شب هم که دکن بسته میشد باید سر راه دوتا نون سنگک میخریدم و میرفتم خونه. این برنامه بدون هرگونه تغییر یا تنوعی روزانه تکرار میشد.

بعدها فهمیدم که اوس اصغر 15 ریال گذاشته رو حقوقم، که البته من باز هم رنگشو نمیدیدم، چون برای اینکه لشمه خوری نکنم و ولخرج بار نیایم مزد رو میداد به مادرم تا او هم برای آینده ام نگهداره، درست مثل آقام. و باز هم میگم که من هنوز هم نفهمیده ام که این آینده چه وقت قراره برسه. پائین خیابون ما بسمت چهار راه نظام آباد و بین قصابی حاج مظفر و بقالی جواد آقا و روبروی نونوایی، یه پیرهن دوزی بود با اسم: "موسی خیاط" که مشتریها میرفتند و اندازه شون رو میگرفت و به قواره شون پیرهن میدوخت. با پارچه یک قیمت داشت و حتی میشد پارچه رو هم خودت ببری و فقط دستمزد دوخت رو بدی. ویتربینی نداشت که مثلاً پیرهنی رو پشتش بنمایش بگذاره یادمه که در آزمون پیرهنهای جرئه مد شده بود که اغلب یادمه که در آزمون پیرهنهای جرئه مد شده بود که اغلب جوانهای بزرگتر از من بتن میکردند و سر چهارراهها جولون میدادند.

یادمه که در آزمون پیرهنهای جرئه مد شده بود که اغلب جوانهای بزرگتر از من بتن میکردند و سر چهارراهها جولون میدادند.

یک روز بعد از کار که در نونوایی منتظر نوبت نون بودم، از اونطرف خیابون، موسی خیاط صدام زد. من نوبتم رو سپردم به نونوا و رفتم اونور خیابون، که ببینم موسی خیاط چیکارم داره؟ یه پیرهن دوخته بود که میخواست روی من امتحان و اندازه کنه. قبول کردم و کت و بلوزم رو در آوردم او پیرهن رو بتنم کرد و شروع کرد با سنجاق قفلی به درز گرفتن بغلهای پیرهن.

در یک لحظه، در عالم خیال، خودم رو دیدم با یه پیراهنی که رنگش آبی و جنسش جرئه بود.

نرو. باشه، هر شب که دلت گرفت و عصبانی بودی منو بزن. هر شب بندازم تو حیاط خلوت، ولی نرو، ترو خدا نرو.....

و..... پدرم بعنوان آخرین وداع از من حلالیت طلبید و در چهار چوب در گم شد و حدود بیشتر از دوسال ندیدمش.....

و با این حساب و در غیاب پدر، من شدم تنها مرد خانه

..... من معمولاً لباس آبی میپوشم. در محل کار و اینجا و آنجا، خلیلیها که منو میشناسند و می بینند، آبی پوشیدم رو به یکی از تیمهای فوتبالی مطرح نسبت میدند. در ایران که بودم همه میگفتند تاجیه (استقلال). و در خارجه هم چلسی شدن نشون و شناسنامه منه: " داود!، همون که طرفدار چلسیه"!؟

و البته علاقه به فوتبال و شغلم هم، کمکی شده بر این ابهام. طوری این رنگ لباس برای دیگران، نسبت بمن جا افتاده که اگر کسی و به مناسبتی قراره برام چیزی یا پیراهنی کادو بخره، حتما آبی میخره! .

در اینجا و این بخش از داستان میخوام راز نزدیکیم رو به رنگ آبی فاش کنم:

آقام رفت رفت، که بقول خودش دست پر از کوییت برگرده و آینده ما رو بسازه. سفری که رفتنش معلوم و مشخص بود ولی بازگشتش بستگی داشت به کار کرد و اندوخته ای که قرار بود از کوییت با خودش بباره. و عبارتی دست یافتن به رویاهایش که همانا پولدار شدن بود. خانه ما بی پدر شد و من موندم، مادرم و خواهر کوچیکم، و گهگاهی بی بی. چون بی بی خونه ثابتش خونه دایی مهدی بود. روزهای هفته خونه، شرایط سخت و سنگینی داشت. مادر میخواست بجای آقام هم عمل کنه و مواظب تربیت من باشه. اولین کاری که کرد، با اوس اصغر صحبت کرد و به توافق رسید که من بعد از مدرسه که ساعت چهار تعطیل میشدم دوباره برگردم برم آهنگری و کار کنم. بدین ترتیب شیفتم روزانه کار من شد

چهاربخش:

صبحها گه از خواب بیدار میشدم بعد ز شستن دست و صورت باید میپریدم نونوایی. خرید نون و بعد ش هم 5



راضی باشه. حرف درس خوب و دیکته بیست رو زده بودم! و در پاسخ سفارش خوب بودنم پیش اوس اصغر آهنگر اوسا کارم رو دریافت کردم. مادرم راه نمیداد، و هرچه این پا اون پا کردم تا یه جوری بگم که نوزده تومن و پنجزار پول میخوام! نتونستم. یعنی جرأ تش رو پیدا نکردم.

همینطور که تو فکر بودم تا راهی پیدا کنم برای بیان حرفم و خواسته ام، با صدای مادرم بخودم اومدم: چیه؟ مثل علم یزید بالا سر من وایسادی و کور و کر هم شدی؟!..... کوری و نمی بینی دستم بنده، و کری که صدای گریه خواهرتو نمی شنوی؟!..... برو شیشه قنداقشو بزار تو دهنش ساکت بشه. رفتم و کاری رو که گفته بود انجام دادم و دوباره برگشتم تو حیاط. مادرم داشت دونه دونه کهنه ها و لباسهایی رو که شسته بود تو حوض آب میکشید و روی طناب پهن میکرد. صداش کردم: مامان.... مرض! چه مرگته امروز درد مامان گرفتی؟! و ادامه داد: مگه مشق نداری، بی عار و درد، که اینجا نشسته ای ور دل من؟ برو مشقاتو بنویس..... نه! پانمیداد و شرایط جور نمیشد که حرفم رو بزمن! نا امید رفتم تو اطاق و دمر و افتادم و دفتر مشقم رو جلوم باز کردم. ولی همه حواسم پیش پیرهن آبی بود. با نوزده تومن و پنزار خوشبختترین بچه دنیا میشدم. توی رویای پوشیدن آن پیراهن، نقشه ها بستم میزد.

-اگه مامان، فرستادم نفتی، تا دبه رو پر کنم، بجای بیست لیتر، هیجده لیتر نفت میخرم و سه قرون به جیب میزنم، اونکه نمیفهمه!.. نه... همیشه! چون بیشتر وقتها، ما خریدمون رو نسیه انجام میدادیم. تازه اگه هم نقد بود و مادر میفهمید که سرش کلاه گذاشتهام، وایلا داشت. خوش بحال سهراب که تو سلمونی کار میکرد و غیر از مزدش از مشتریها شاگردونه هم میگرفت و شاگردونه ها حساب و کتاب نداشت. ولی در دكون اوس اصغر آهنگر از اینحرفها خبری نبود و مشتریها معمارهایی بودند که بیشتر معامله هاشون تو قهوه خونه انجام میشد. حتی وقتی که روزی دو سه مرتبه اوس اصغر میفرستادم قهوه خونه، که چایی بگیرم، یا از بقالی که سیگار برایش بخرم، پولی دست من نمیداد و نسیه بود که بعداً خودش میرفت و حساب میکرد. باز فکر و خیال میکردم که:

راستش یادم نمیاد که تا آنموقع، هیچوقت یه پیراهن نو پوشیده باشم. معمولاً لباسهامون رو از دست دوم فروشیهای پشت چرخ طوافیهای میدون نظام آباد تهیه میکردیم. با وجود اینکه میدونستم که سر و صورتم کثیف و سیاهه، ولی از خودم با اون پیرهنی که تنم بود خیلی خوشم میومد و عجیب مجذوبش شده بودم. اونقدر مست و کیفور شده بودم که برای چند دقیقه ای که موسی خان خیاط داشت روی من پیرهنه رو اندازه میکرد، پنداری تو این دنیا نبودم. "پیرهن جرته آبی یقه آخوندی که مد آنروزها بود" قیمت اونو پرسیدم، گفت: نوزده تومن و پنجزار. این رقم همون موقعها هم پول زیادی نبود.

کار موسی خان که تموم شد پریدم نونم رو گرفتم و بدو شدم خونه، وقتی رسیدم خونه مادرم داشت لب حوض کهنه می شست، (پارچه هایی که بچه رو باهانش قنداق میکردند، اصطلاح شده بود که میگفتند کهنه بچه. خواهرم که حدود یکسال و خرده ای داشت رو، مادرم هنوز قنداق میکرد). پریدم تو آشپزخونه و نون رو پیچیدم لای سفره و برگشتم تو حیاط. مادرم که لب حوض پشتش بمن بود، فکر کرد من هنوز تو آشپزخونه هستم. با صدای بلند داد زد:

ننه سه فیتله ای رو بکش پائین، غذا ته نگیره. چشب مامان، مامان شام چی داریم؟! یه کوفتی داریم دیگه رفتم و فرمانش رو اجرا کردم و برگشتم تو حیاط و بی مقدمه.

شروع کردم به تلمبه زدن آنقدر تند میزدم که صدای مادرم در آمد: جونم مرگ شده کی بهت گفت تلمبه بزنی، مگه کوری و نمی بینی آب سر رفت. تلمبه رو ولش کردم و نزدیک مادرم لب حوض نشستم

-مامان جون یک چیزی میخوای برم بخرم!؟

-مادر: نه.

مامان نفت داریک؟!؟

آره داریم.

مامان.....؟!؟

یامان، چه مرگته؟

- امروز دیکته شدن بیست و از خانم معلم صد آفرین گرفتم.

-باریکلا، سعی کن پسر خوبی باشی و اوس اصغر ازت



کار رفته کویت. تازه رفته، هنوز نامه اش نیومده، قراره با نامه اش برامون پول هم بفرسته! پول که اومد! دست و بالمون باز میشه و می آئیم پیره نو میخریم.....مامانخودش گفت.

موسی با پوز خند و جمله ای معنی دار گفت: که حالا تو به مامانت بگو بیاد! با ما یخورده مهربون باشه! من بجای یکی چهار تا پیره ن به تو میدم.

(اون روز نفهمیدم چی میگه؟ و پلیدی مفهوم حرفش رو درک نکردم. بعدها که بزرگتر شدم، متوجه شدم که اون بی ناموسمنظورش چی بود)

بهش گفتم: موسی خان ارزونتر نمیشه؟! - به تو پسر که شاگرد اول مدرسه ام هستی، شانزده تومن و پنجاه هم که بخوای میدم. تو پیغام منو به مادرت بده! منم سه تومان بهت تخفیف میدم. - باشه آقا موسی، نفروشی، میام میبرمش.

بدو شدم خونه و بی توجه که نیم ساعتی هم سرکارم دیر شده، با بهانه اینکه دفتر مشقمو یادم رفته، با مامانم روبرو شدم و پیام موسی خیاط رو، بهش رسوندم.

انگاری سیم برق به مامانم و بی بی وصل کرده بودند. هر دو پریدند و هر چی فحش بود نثار موسی کردند این پیغوما رو برای خوارمادر خودش بفرسته و خلاصه هر دو افتادن بجونم و بز ن. حالا زن و کی بز ن. خلاصه با یه چشم بهم زدن، آس و لاشم کردند!

کتکها، برای این بود که چرا سرمو نینداختم پائین نرفته ام سرکار و بی بی غر میزد و آقام رو هم نفرین میکرد.

- اگه مرد سر خونه و زندگی و زن و بچه اش بشینه و یه لقمه نون و همینجا در بیاره و با زن و بچه اش بخوره! ... اگه مرد، مرد باشه، تو ایندوره زمونه که زن جوون و سیاه بختش رو که با دوتا بچه ول نمیکنه و نمیداره بره دنبال شیدلی. الهی اونیکه این نون و گذاشت تو سفره ما خودش و بچه هاش خیر نبینند و من همچنان نمی فهمیدم موضوع عصبانیت شون چیه!!؟ ادامه دارد

برم در خونه آقا نیازی (تزریقات چی بود و بچه نداشت)، آب حوض شونو میکشم و تلمبه میزنم حوضو پر کنم.....نه.. اینم نمیشه، چون که آقا نیازی یک تومن بیشتر نمیداد و تا نوزده تومن و پنجاه خیلی فاصله بود. تازه خونه اونا روبروی خونمون بود و مادر میدید و مجبور بودم پولو بدم به اون. کاش میشد جمعه ها که دکون اوس اصغر بسته بود، دور از چشم مادرم میشد برم بلال یا گوشفیل بامیه و یا آلاسکا بفروشم، مته بقیه بچه محلهانه..... اینم شدنی نبود! اولاً مادرم اجازه نمیداد و دوماً تازه اگر میداشت، سودشو ازم میگرفت و چیزی واسم نمی موند. یه باره دیگه و مایع اش یه کتکه دیگه! میرم در خونه عمو حسن و یا یکی از فامیل و میگم مامانم سلام رسونده و پیغام فرستاده و بیست تومن قرض میخواد.... انه.. جرأتش رو نداشتم. تازه شاید هم اعتبار نمیکردند که بیست تومن و بدهند دست من، و خودشون میبردند پیش مامانم،اونوقت بعد از یک فصل کتک، باید شبم تو حیاط خلوت بخوابم.

خیلی فکر کردم و به این در و آندر زدم تا پول پیره رو جور کنم و نمیشد و هر رو هم در هر جایی که بودم، چهار پنج بار می رفتم جلوی خیاطی و پیره نه رو که اونجا چست شیشه آویزان بود، نگاه میکردم و از دیدن آن غرق اذت و رؤیا و تخیل میشدم.

برای بدست آوردنش دیگه هیچ مرزی رو نمیشناختم. حاضر بودم بهر کاری که بیست تومن پول توش باشه دست بز ن. حتی اگه میشد، شاید دزدی هم میکردم.

هر دفعه که می رفتم جلوی پیره ن دوزی، یکسری هم میرفتم داخل و برای هزارمین بار، قیمت پیره نه رومی رسیدم یکروز صبح که تو راه بودم که برم سرکار، موسی خیاط رو دیدم که داشت کرکره مغازه اش رو بالا میبرد. طبق معمول رفتم باز سراغش و سلام بلند بالایی بهش کردم. پیره ن آبی من هنوز آنجا بود و پنداری پیره نه با دیدن من شکفت و لبخندازم گله داشت. سؤال میکرد: پس کی میخرمش؟! از موسی خیاط دوباره قیمت پیره نه رو پرسیدم. مرغ یه پا داشت! نوزده تومن و پنجاه.

موسی که مشغول کارهای دم صبح مغازه اش بود گفت: پسر چقدر قیمت میپرسی؟ خب اگه اینو دوست داری، به مامانت بگو بیاد برایت بخره! گفتم،... قول داده برام بخره،... میدونی که آقام نیست، برای.



مروری بر تاریخ سینما ایران و جهان (2)

داود رحیمی

مقوله مالکیت محصول و زمین زمینه پرداز خشونت و حادثه در بسیاری از فیلمهای دهه چهل و بخصوص اوایل بین دهه شد، شخصیت‌های "زمین تلخ" و "آخرین گذرگاه" دو فیلمی که خسرو پرویزی نڈ سال 1341 ساخت. برای حفظ زمین خود تا پای جان پیش رفتند و چشم در چشم مرگ دوختند / مبارزه افراد دو خانواده در قالب دو گروه بادر در زمین تلخ با مرگ اکثر افراد دو جبهه پایان یافت و فیلم از پایان خوش پر هیز کرد.

لباسهای تیره شخصیت‌ها، عمدتاً کت‌های چرم و چکمه‌های بلند، در ترکیب با نوع نشستن آنها جلوی خانه چوبی یا راه رفتن پشت سر هم در خط افقی بالای تپه، ترکیب بصری فیلمهای وسترن را بیاد می‌آورد، ولی مایه مبارزه حفظ زمین، بهر قیمت، خشونت‌های جاری ایران در بازی اکبر هاشمی به نشانه‌ای غربی متوسل شد،

نام هاشمی در فیلم جرج، یک نام غربی بود و او بعنوان یک قاچاقچی سنگدل برای از بین بردن صاحبان اصلی زمین از هیچ جنایتی ابا نداشت.

تقسیم زمین در "در عروس دهکده" با بازیگری ناصر ملک مطیعی در سال 1341 بستر خشونت‌های دیگری بود. مالک روستا (شهلا ریاحی) با اشاره به قانون، بخشی از زمین‌هایش را را در اختیار زوج روستایی که ایندو نقش را ناصر ملک مطیعی و فرانک میرقهراری بازی کردند، گذاشت، و به طعنه اضافه کرد "قیمت این زمین به اندازه یکروز ولخرجی پسر در فرنگ است" که البته در آن سالها در سینما دائماً در مورد فرنگ و حتی زندگی شهری بسیار تبلیغ میشد و آنها از نوع وسوسه انگیزش اکثر فیلمهای آن سالهای مورد حمایت و حتی ساخت دولت باید بنمایش تمدن شهری میپرداخت و سفر روستائیان بشهر را تبلیغ و تشویق میکرد. در فیلم عروس دهکده مالک زمین از معدود مالکین خوب و مهربان سینمای ایران بود که دستور دولت را بی چون و چرا اجرا کرد، فاصله مالک و



مروری بر تاریخ سینما، دهه چهل سینمای ایران،

قبل از ورود به این بحث لازم به یک مقدار توضیح و مقدمه چینی دارم و آنکه وقتی رسیدیم به دهه چهل سینمای ایران سعی کردم در هر شماره و بموازات هم سینمای جهان و همچنین موسیقی در سینما را در هر شماره خدمتتان خوانندگان عزیز این مطلب ارائه کنم، ولی از آنجائیکه نشریه ما "کارگر سوسیالیست" گاهنامه میباشند و بعلت ترافیک در کارهای مختلف و تعداد کم ما گاهی انتشار نشریه از نظر طول زمانی به درازا می کشد، لذا و به پیشنهاد چند خواننده خوبمان که خواسته بودند تاریخ سینمای ایران را به اتمام برسانم و سپس سینمای جهان را تمام کنم و بعد بپردازم به موسیقی در سینما، به درخواست کاملاً درست و منطقی ایشان گردن میگذارم و راستش اینطوری برای خودم هم راحتتر است زیرا که رشته کار را گم نخواهم کرد.

در بخش اول سینمای دهه چهل گریزی زدم به وضعیت و شرایط آنروز جامعه ایران که گذری بود از فئودالیت به سرمایه داری و طبعاً فیلم و سینما دولتی در پیشبرد این اهداف نقش بسیار مهمی و تعیین کننده ای داشت، و دولت وقت بخصوص خود شاه در اینرابطه سرمایه گزاریهایی بسیار و کلان کردند.



صفایی در سال 1342 از ظلم ارباب به شهر گریختند که صفایی در این فیلم تنها راه حل را مهاجرت به شهر معرفی کرد.

اما روستائیان "قانون زندگی" جمشید شیبانی در سال 1343 که از رفتار تند مالک و زن مستأصل شده بودند به مدد اجرای قانون اصلاحات ارضی صاحب زمین شدند و به آرامش دست یافتند، قانون زندگی شامل صحنه های مستندی بود که شاه در آنها اسناد مالکیت زمینها را بین کشاورزان تقسیم میکرد، جنبه تبلیغاتی قانون زندگی به حدی بود که حسنعلی منصور نخست وزیر وقت، سپهبد ریاحی که وزیر کشاورزی وقت بود، طی دو نامه منتشر شده از جمشید شیبانی برای ساختن این فیلم تقدیر کردند، ریاحی طی نامه ای در نهم اردیبهشت 1343 خطاب به شیبانی نوشت ".... فیلم قانون زندگی که در تاریخ 1343 / 2 / 7 به اینجانب و اعضای و اعضای شورای اصلاحات ارضی ارائه گردید، بدون شک نمونه ارزنده ای از پیشرفت صنعت فیلمبرداری در کشور ایران بود، در این فیلم که مضمون آن بر اساس رژیم مالکیت در گذشته و تحولاتی که در اثر قانون مترقی اصلاحات ارضی و مواد شش گانه منشور انقلاب شاه و ملت طرح ریزی یافته بود، نتایج اجتماعی و اخلاقی آن بسیار مفید و قابل توجه بود"

در فیلم "ترانه های روستایی" بکارگردانی صابر رهبر 1343 نیز ارباب زورگویی که کشاورزان ساده را زیر تازیانه گرفته بود در مقابل برنامه های جدید و شرایط نو به زانو درآمد. مضامین این فیلمها با چیزی که حکومت انقلاب شاه و ملت میخواند هم ساز بود، شاه شش اصل انقلاب خود را در زمستان 1342 طی برگزاری کنگره روستائیان در تهران با شرکت بیش از سه هزار و پانصد نفر نمایندگان اتحادیه های تعاونی و روستایی بدین ترتیب قرائت کرد "الغای رژیم ارباب و رعیتی بر اساس برنامه قانون اصلاحات ارضی، ملی کردن جنگلها،، فروش سهام کارخانجات دولتی بعنوان پشتوانه اصلاحات ارضی، سهم کردن کارگران در سود کارخانه ها، اصلاح قانون

رعیت را نادیده گرفت و از تفاهم بین زمیندار و کشاورز حرف زد. شخصیت های منفی عروس دهکده، پسر فرنگ رفته ارباب و عروس خارجی اش بود بودند، که البته اینوع انتخاب زیاد دور از اوضاع و احوال آنروزها نبود، و تمثیلی بود از پسر ارباب که تجدد و غرب زدگی را نمایندگی میکرد و عروس فرنگی ارباب که ایندو ترکیب و پیوند شاه و خارجه را بنمایش گذاشتند، و این فیلم در یک دوگانگی به پایان رسید و بیننده اش را در ابهام قرار داد. پسر ارباب و عروسش قانون اصلاحات ارضی را نمی پذیرفتند و محصولات روستائیان را به آتش میکشیدند. فیلم اشاره میکرد! اگر مانعی در تفاهم مالک و رعیت وجود دارد، ناشی از مسائل داخلی ایران نیست و تضادها و دردها از نیروهای خارجی بر میخیزد. حتی وقتی مهندس مهربان شهری در انتهای ظلمت دختر روستایی را از غرق شدن در مرداب نجات داد، نوید بخش بخش پیوند شهر و روستا شد، زن خبیث با ظاهر و نام فرنگی (سوزان) چند نفر را اجیر کرد تا زن روستایی و خانواده اش را از بین ببرند، انگاره حضور خارجی زن فرنگی تا آن حد قوی و پا برجا ماند که مسعود کیمیایی یک دهه بعد آن در قالب زن مالک موطلایی در فیلم خاک 1352 تکرار کند.

دامنه خشونت اجرای برنامه اصلاحات ارضی گسترش یافت و سی زارع در کرمانشاه به خانه مالک بزرگی حمله کردند و او را در منزلش به قتل رساندند، شاه طی یک سخنرانی در اردیبهشت 1342 هم به زارعین هشدار داد و هم از مالکین انتقاد کرد و آنها را دسیسه پردازان خشونت های جاری خواند، کلیشه مالکین خشن، که دستور میدادند، اخم میکردند و فریاد میکشیدند، طی این سالها پا به سینما و حتی تأثر ایران گذاشت. نیمه اول دهه چهل عصر طلایی مالکین خشنی بود که به مال و ناموس کشاورزان زحمتکش دست درازی میکردند. زوج روستایی "خشم و فریاد" رضا



(بهروز وثوقی) رفت که بعنوان نماینده ضد برنامه های دولت، اهالی روستا را تحریک میکرد.

مهندس فیلم "ستاره صحرا" به بازیگری محمد متوسلانی نیز که قصد آبادی زمینهای کشاورزی را داشت، در برابر شخصیت منفی قصه قرار گرفت و او را شکست داد.

دو شخصیت شهری، یکی پزشکی و دیگری مهندس در ایندو فیلم بعنوان نمایندگان تحصیل کرده / بوروکرات شهری نه تنها با زندگی روستائیان بیگانه نبودند و روستائیان را به پذیرش راه و روشهای نو ترغیب میکردند، بلکه در وجه ملودرام سینمایی اش، دختر معصوم

روستایی را که مورد تجاوز مرد شرور قرار میگرفت، نجات داده و به همسری میگرفتند.

یک نکته خیلی خیلی مهم اینگونه فیلمها، کمرنگ کردن مخالفین اسلامی در مقابله با انقلاب شاه بود، یعنی اینکه این فیلمها مخالفین را شرور و معرفی میکردند و سعی کردند اسلام را بنوعی دیگر در این فیلمها تطهیر کنند و موفق هم شدند، و اینکه مذهبیون و برهبری مراجع تقلید مخالفین اصلی انقلاب شاه بودند، رفته رفته خیلی زود از ذهن مردم رفت و اسلام همچنان مقدس و چون ابزاری در دست شاه باقیماند.

فیلمهایی از این قبیل تماشاگر را در زمینه های خرد و کلان در قبال فاصله های عمیق روستا و شهر، و برنامه های دولت و واقعیت جاری به سازش میکشاندند.

محمد علی فردین چندی بعد ستاره اول سینمای ایران شد، در چنین قابی در "دهکده طلایی" ساخته نظام فاطمی در سال 1342 نقش معلم سپاه دانش را بازی کرد، او طی مأموریتش در برابر رمال سودجوی روستا که تقی ظهوری ایفای این نقش را داشت و نماینده سنت گرای قلمداد میشد، ایستاد و با او مبارزه کرد. حتی رمال سنتی هم در انتهای فیلم بعنوان یک کارگر ساده برای ساختن یک جاده روستایی بعنوان جریان دائمی سازندگی در کشور بکار گرفته شد. اما اجرای قانون اصلاحات ارضی عملاً در مناطق روستایی موجب نابسامانی بیشتری شد و کشاورزان دیروز با شتاب فراوانی به شهرهای بزرگ روی آوردند.

انتخابات، و ایجاد سپاه دانش (اعزام جوانان بعد از دیپلم بجای سربازی به روستاها و شهرهای کوچک) این موارد شش گانه مورد تصویب کنگره قرار گرفت، و شاه در بخشی از سخنانش گفت: "..... نه فقط رعیت و کلمه رعیت را در ایران از بین برده ایم، بلکه او را یک دهقان آزاده و حاکم بر سرنوشت خود کرده ایم....." در رابطه با اصول اولیه انقلاب به اصطلاح سفید و شاه و ملت، روحانیت و مراجع تقلید که از فئودالها تغذیه میشدند، ساکت نشستند و کمتر از یکماه بعد از کنگره مذکور خمینی با صدور اطلاعیه ای به مقابله برخاست و و مسلمانان را در شهرهای مختلف بر علیه انقلاب شاه به مخالفت و اعتراضات خیابانی واداشت، که این بسیج خمینی به زد و خورد مردم و نیروهای نظامی انجامید. حسن ارسنجانی ادعا کرد پانزده هزار دهقان به تهران آمدند تا علیه مخالفین اصلاحات ارضی دست به تظاهرات بزنند، ولی با کمال نظم و آرامش پس از اعلام دیدگاهشان به روستاهای خود باز گشتند.

در این دوران و ماههای اولیه شخصیتهای خوب و مهربان بعنوان نمایندگان شهری که مشوق اجرای برنامه های دولت در روستاها بودند، پا به سینما و فیلمهای ایرانی گذاشتند و در صف قهرمانان ایستادند.

مرد جوان فیلم "آرس خان" با بازیگری ناصر ملک مطیعی در سال 1342 در کنار مهندس جوانی انتقام قتل پدرش را از فئودالها گرفت.

مهندس جوان نماینده برنامه ریزان جدید دولتی، طی صحنه هایی شبیه های جدید کشاورزی و استفاده از تراکتور را به دهقانان آموخت، ضمن اینکه تراکتوری در روستاها وجود نداشت.

سال بعد یعنی 1343 نتایج حرفهای شاه و برنامه های دولت در سینمای ایران، نمود صریحتر و آشکارتری یافت، برخی از فیلمهای ساخته شده در این سال مضمون توجیه برنامه های دولت در روستاها را دست مایه خویش قرار دادند.

فیلم "لذت گناه" ساخته سیامک یاسمی، پزشکی که دوره خدمتش را در روستا میگذراند، به مقابله با با مرد شروری



طبیعی زندگی اجتماعی را بهم زد و جایگاه کشاورزان را در نخستین گام خود دگرگون کرد.

همانطور که قبلاً و مفصلاً توضیح دادم سینمای دهه چهل نوعی جنگ سینما بود و در بخشی از ساخته های آن زمان میدیدیم که : فیلمهای ژانر روستایی ایران ، شهری بودن را نقطه ضعفی میدانستند و برای تماشاگر از بهشت از دست رفته روستا ، حرف میزدند ، روستای سینما ایران در دهه چهل سرچشمه هویت بود و شهر جهنم بیم و هراس ، محیط باز روستا نشانی از آزادی ، و فضای آشفته شهر بازتابی از تباهی داشت ، روستا جایی بود که که آدمهای خوب و همدل یکدیگر را می فهمیدند ، و شهر هزارتویی که همه در آن گم میشدند . قهرمان خوب به روستا تعلق داشت و ارزشهای والای خانوادگی را لمس میکرد ، و آدم بد از شهر میآمد ، و بهیچ آرمانی پایبند نبود ، مرد روستایی به نیروی بازویش

میبالید و همیشه در حال کار و تولید بود و مرد شهری همیشه برای تن آسایی به روستا میآمد و اگر فرصتی هم پیدا میکرد به یکی از زنان روستایی تجاوز میکرد . در ذات این فاصله های عمیق، ویژگیهای اجتماعی دوران، بر باد رفتن دسترنج روستائیان و تجمع ثروت و قدرت در شهرها جاری بود. این تضاد و درگیری در فیلمهای دهه چهل کاملاً دیده میشود ، یگری از ساخته ها تعریفی را از شهر ارائه میکردند که 180 درجه متضاد از بخشی دیگر از تولیدات سینمایی بود.

مهاجر روستایی این ژانر نمی توانست بهشت ذهنی اش را فراموش کند و نمیخواست معیارهای نو را بپذیرد . رویای زندگی آسوده در شهر کابوس سرگیجه آوری بود و مهاجر روستایی ، آدم تک افتاده ای که در هر فرصتی به رویای شیرین گذشته پناه میبرد ، رویایی که میدانست تحقیق پذیر نیست ، ولی آنرا کتمان میکرد.

حکایت گذرا از جامعه روستایی به اقتصاد شهری شبه صنعتی از نقاط جمعیتی پراکنده به شهرهای پرجمعیت ، و از مقام تولید کننده به کسوت یک مصرف کننده در تارپود قصه های سینمایی تنیده میشد، اما سینمای ایران بجای

بسیاری از فیلمهای دهه چهل برای تماشاگران قصه هایی گفتند که در آنها روزی روزگاری ، خانواده مفهوم حیات از زمین برمیخواست ، کشاورز شادابی را در مزرعه ای بیاد میاوردیم که خانه اش همان نزدیکی بود ، جایی دور از مسیرهای پر رفت و آمد و عناصر تکنولوژی مثل اتومبیل و تراکتور ، ولی تصاویر روستا در فیلمهای دهه چهل به رویای از دست رفته ای شبیه بود ، به خیالی که واقعیت را با لقمه نانی بدست آورند ، یا گمشده اشان را بیابند ، و سرانجام بر خورد با مظاهر شهری یادگارهای سینمای دهه چهل را میساخت ، خانوارهای روستایی یک بیک در شهرها حل میشدند و اگر خوش اقبال بودند خیلی زود بعنوان خدمه خانواده های متمول کاری میافتند ، در غیر اینصورت مسابقه رقابت برای بقاء را تا سر حد نابودی ادامه میدادند ، خطری که معمولاً در قالب مرد یا زن شهری زرنگ و نابکار ، آرامش زندگی خانواده روستایی را تهدید میکرد و یکی از اعضای آن خانواده را به طغیان میرساند سینمای دهه چهل را با روستائینی بیاد میاوریم که برای حفظ عزت نفس خویش میجنگید

جایگاه و جابجایی مرد روستایی ساده و مرد شهری دغلکار در بستر تقابل ارزشهای روستایی ، شهری باب شد ، در سال 1341 دو فیلم با این مضموم بر پرده سینما رفت ناصر ملک مطیعی ذر "کلاه مخملی " ساخته اسماعیل کوشان در دو نقش جوان شهری و مرد روستایی ظاهر شد ، مرد شهری طی فراز از چنگ تعقیب کنندگانش به روستایی گریخت و مرد روستایی که شبیه او بود بجای او دستگیر شد .

منوچهر والی زاده در "خداداد " نیز جوانی روستایی بود که بجای یک قاچاقچی توسط پلیس بازداشت میشد ، روستائیان خوب و پاک روی پرده نقره ای ، تاوان تبهکاریهای شهرها را میپرداختند ، دوگانگی مستتر در مقایسه مرد روستایی و شهری که جابجا میشدند ، دوگانگی در تضاد دو احساس ، دو تلقی و از همه مهمتر میان واقعیت و خیال بود ، اما اغراق جاری در این جابجایی ناشی از افراط و تفریط سیاستهای دولت برای دگرگونی بنیادین در تغییرساختاری جامعه روستایی - کشاورزی طی دوره کوتاه بود که روند



با کلاهبردارهای شهری ، مأموری که او را از نزدیک شدن به حوض بزرگ میدان سپه منع میکرد ، یا کمک به گدای شهری ، زمینه پرداز خوش خیالها بود.

دهاتی عاشق او توانست به شیوه سیاستمداران ، سهل و آسان شعار دهد . چنان که توفیق محسنی در ستایش از ارزشهای روستایی بدون آنکه تماشاگر را به اعتراضی شورش وار ترغیب کند . و به انتخاب شدنش بعنوان نماینده مردم در مجلس شورای ملی انجامید و محسنی عملاً پا به عرصه سیاست گذاشت .

تصویر ساده لوحانه محسنی در بلبل مزرعه ، غم غربت بهشت گمشده را با نوعی ایدئولوژی پوپولیستی پیوند داد . ثروتمند شدن او به مدد خانواده متمولی بود که محسنی دخترشان را از چنگ مرد متجاوزی نجات بخشید . ازدواج رویای مرد روستایی در شهر بود که خود را منجی دختر شهری دید . فیلمهای محسنی با توسل به کمدی مرز احساسات گرایی و خنده را پس از خلع تماشاگر ، با شعار "میتوان فاصله ها را برداشت و با مسالمت کنار هم زندگی کرد " طی میکرد . شخصیت محسنی میتوانست یک قهرمان باشد ، یا یک کودک ، یک تیزهوش حاضر جواب و یا یک خوش خیال محض ، ولی برجسته ترین ویژگی او آرمان گرایی اش بود که درام اصلی آثارش را شکل میداد . معمولاً در صحنه ای از فیلمهایش برای ماندن یا رفتن مکث میکرد و استحالته شهری را در برابر حفظ سنت ها قرار میداد . در این لحظات تماشاگر در جایگاه تصمیم گیری او قرار میگرفت و مجبور به مقایسه میشد. در صحنه ای از بلبل مزرعه که برای اولین بار شروع به حساب و کتاب دستمزد روزانه اش کرد تا دریابد برای بدست آوردن محبوبش چقدر پول نیاز دارد ، دوربین با ایجاز بسیار به صورتش نزدیک شد و ما نیز شروع به ضرب و تقسیم کردیم . شگفتی او اندوه تماشاگر در غم رسیدن به آرزویی محال بدست آوردن آن ثروت و برداشتن فاصله های طبقاتی بود . برگزاری مراسم خفت و خواری مرد روستایی برابر جماعت شهری که در صحنه نهایی به واکنش او میانجامید ، تمهید آشنای محسنی در فیلمهایش بود ، حمید قنبری در بلبل مزرعه بعنوان مرد شهری فرصتی

پرداختن به روستائیان بیکار در شرایط محنت زا ، زاغه نشینان بی امید و فروشندگان گرسنه خرده پای بازار سیاه ، به شخصیت مهاجر و یا مسافر روستایی دل بست . پس از آن هم سینمای ایران به ندرت روستائیان خشن و تبهکار را تصویر کرد و هر بار نام یک روستایی را شنیدیم و تصویرش بر پرده سینما نقش بست ، آدم مظلومی را بیاد آوردیم که دولتها بر او جفاها کرده بودند.

مجید محسنی مهمترین و تأثیر گذارترین شخصیت این ژانر سینمای ایران بود . او از سال 1332 که "دختر چوپان " معزالدین فکری را بازی کرد ، لباس روستایی پوشید تا یک دهه بعد در همان کسوت ، اهالی شهرهای بیخبر،

تماشاگران را نصیحت کرد ، او نمونه ای ترین شخصیت روستایی سینمای ایران بود که در "بلبل مزرعه " در سال 1336 که خودش آنرا ساخت ، معرفی کرد ، مردی با کلاه نمدی و کت گشاد تمیز و سبیل نازک که نشان میداد با آرایش شهری بیگانه نیست ، و لهجه روستایی. که مجید محسنی روی آن کار کرد و از لهجه های جعلی متداول فاصله گرفت . او در بلبل مزرعه روستایی ساده دلی بنظر میرسید ، ولی آن قدر دریادل بود که دل دخترارباب را برده بود و خودش هم به او دل بسته بود . و برای خواستگاری او راهی شهر شود ، مهم نبود که ارباب ، یگانه شرایط ازدواج را متمول شدن او تعیین کرد ، برای محسنی این محال شدنی بود . در این فیلم دو عامل اجتماعی و اقتصادی دوران و فاصله طبقاتی ارباب و رعیت ، و ثروتمند شدن روستائیان در شهر ، قصه را جلو برد ، مرد صبور روستایی ساخته و پرداخته مجید محسنی پیوند با ارباب را ناممکن ندانست . حتی سادگی او در صحنه های پرسه های اولیه شهر بلبل مزرعه مثل وحشت از حضور اتومبیلهای فراوان ، برخورد



میداد ، او را به تند بودن و واکنش اغراق آمیز متهم میکرد ، میگفت زیاد سخت نگیر و مصالحه، تطبیق و انعطافپذیری از ضروریات زندگی است . محسنی گروه‌های متخاصم را به نشستن پای میز مذاکره دعوت و خودش معمولاً اولین کسی بود که پای این میز می نشست . پرهیز او از خشونت و مدارای همیشگی اش چنان با احساسات گرای آمیخته شد که به محسنی کیفیتی مونث وار بخشید . بهمین دلیل مجید محسنی را در سیاهه قهرمانان سینما ایران نمی آوریم و او را بعنوان شخصیت بینابینی ، گاه شبیه شخصیت های زن قصه مورد اشاره قرار داده ایم .

مجید محسنی در " پرستوها به لانه بر میگردد " که در سال 1342 روی پرده رفت و در اوج هیاهوی اصلاحات ارضی توسط شاه افتتاح شد ، مولفه های اصلی ژانر فیلمهای روستایی ایران را از صافی قصه پرسوز و گدازی گذراند و شعار "مصالحه در پناه احیای اخلاقیات قدیم" را تکرار کرد او در این فیلم کشاورز صاف و ساده ای بود که دومین فرزندش را به دلیل کمبود امکانات درمانی در روستا از دست داد و با فروش زمینش همراه همسرش (آذر شیوا) راهی تهران شد . جان کنندنش بعنوان کارگر ساختمانی و حقیر شدنش با پوشیدن جامه حاجی فیروز از جایگاه بر باد رفته کشاورزان میگفت ، او با فرستادن پسرش به فرنگ برای ادامه تحصیل ، تب غریزدگی را هم دستاویز خود قرار داد ، ادامه پرستوها به لانه بر میگردد بازگشت به دنیای خیالی محسنی بود . او با همسرش به روستا برمیگشت تا با یاری مردم درمانگاهی بسازد ، وقتیکه پسرش اعلام کرد به ایران برنمیگردد مثنی خاک وطن ، یادگاری آشنا ، اشاره به رضا شاه در زمان ترک ایران ، را ، با نامه ای برای او فرستاد ، پسر با خواندن نامه به ایران برگشت و همزمان با رقص و پایکوبی روستائیان پا به زادگاهش گذاشت ، توفیق فیلم پرستوها به لانه بر میگردد ر نزد شاه به حدی بود که این فیلم از پرداخت عوارض شهرداری معاف شد . مجید محسنی طی نامه ای در سوم اسفند 1342 از اسدالله اعلم این نکته را تصریح کرد "..... ضمن عرض بندگی معروض میدارد شب دهم دی ماه شاهنشاه معظم فیلم پرستوها به لانه بر



را برای حقیر شمردن محسنی از دست نداد ، پرحرفیها و نیش های تند او نقطه مقابل آرامش و معصومیت محسنی بود ، و تماشاگر چاره ای جز ایستادن در جبهه محسنی را نداشت . محسنی در در گفت و گویی بلبل مزرعه را نماینده حقیقی فیلم ایرانی خواند ، و ادعا کرد که آثارش همیشه رنگ و روح ایرانی داشته است . او با بلبل مزرعه راهی شوروی شد و آن را به روسها فروخت که با دوبله روسی اکران شد . آنچه محسنی در نطق افتتاحیه فیلمش در مسکو گفت از تبلیغات دولتی جدا نبود ".....امروز دو جشن و ضیافت را به چشم می بینم ، یکی جشن فرخنده چهارم آبان (روز تولد شاه) و دوم افتتاحیه بلبل مزرعه در مسکو " یک دهه بعد جایگاه شخصیت مرد روستایی مجید محسنی در کشاکش اجرای قانون اصلاحات ارضی برجسته تر شد . در سال 1340 مدیر عامل سازمان برنامه گزارش مفصلی از شرایط نامطلوب کشاورزی ایران به مجلس ارائه داد و محسنی همان سال در فیلم "آهنگ دهکده " پس از شنیدن پاسخ منفی از محبوبش در روستا راهی تهران ، سرزمین فرصتهای طلایی شد و بعنوان خواننده بشهرت رسید ، محسنی گوشزد کرد آن چه ایران بدان نیاز دارد ! نه دگرگونی ، بلکه احیای اخلاقی و روحی است (تمهیدی که دولتمردان و سیاست پیشگان ایران در بسیاری از برهه های حساس سیاسی بدان روی میاورند). پوپولیسم او صداقت ، صفا ، و اخلاقگرایی را ارج نهاد و برنامه های دولت را هم پذیرفت . بعدها بیشتر و عمیقتر احساس میکردیم که روح پوپولیستی محسنی نه تنها عامیانه بود ، بلکه در تحلیل مسائل اقتصادی و اجتماعی تماشاگر را بسوی نوعی بیماری سوءظن به خویش سوق میداد . مرد روستایی محسنی همه را به آرامش ، نوعی مصالحه دملی ، فرامیخواند و اگر کسی مشت گره کرده اش را نشان



این قسمت از بحث موقتاً همینجا نگه میدارم ولی ادامه خواهد داشت و کفنی های بسیاری وجود دارد که باید گفت

، و در شماره آینده وضعیت سینمای پلیسی ایران که از سال 1341 رواج پیدا کرد را با معرفی فیلمهای ساخته شده ، خدمتتان تقدیم میکنم و همچنین گریزی میزنم به تدریس ایران در دهه چهل و در رابطه با انقلاب سفید شاه لایه های متفاوتی را بر روی صحنه تأثیر نشان دادند .

در این عکس از چپ بر راست : داود رحیمی، منوچهر گشتاسبی ، حسین پناهی ، عبدالله نجفی ، و بهزاد فراهانی که در مورد نخستین دهه انقلاب سفید روی صحنه بردیم که بعد از سه اجرا ، جلوی انرا گرفتند که در مورد تم ان و کلاً کارهای نمایشی و قهوه خانه ای 5 سال اول دهه چهل مفصل خواهم نوشت

ادامه دارد:



میگردد را مشاهده فرمودند و در همان شب مقرر داشتند که تشویقی از چاکر بشود ، جنابعالی هم فردای آن روز اظهار لطف و عنایت فرمودید که این فیلم از عوارض شهرداری معاف شود ..”پرستوهای روستایی به لانه هایشان بر نمی گشتند ولی نمایش های دولتی به مدد روستائیان بازی خورده ادامه میافت . مراسم عید نوروز 1343 روستائیان با لباسهای محلی گران قیمت دامنهای بلند رنگی زنانه ، مليله دوزی و کلاههای پوستی و پردار کنار وزرا و مقامات عالی رتبه صاحب منصبان ارتشی قرار گرفتند . شاه به آنها سکه های طلا عیدی داد و توفیق برنامه اصلاحات ارضی را تبریک گفت . قرائن از شکست عملی برنامه های دولت خبر میداد ، در فاصله فقط یک سال پس از اجرای برنامه اصلاحات ارضی ، تولیدات کشاورزی به نصف تقلیل یافت و دولت برای تهیه گندم ، برنج و سایر مواد اولیه غذایی اقدام بخرید شصت هزار تن گندم از شوروی و بیست و پنج هزار تن ذرت و صد و چهل هزار تن گندم از امریکا کرد . کشاورزان ناامید و ناتوان از اداره مملکت خویش راهی شهرهای بزرگ شدند و گسترش حاشیه نشینی ، زاغه های اطراف تهران را غول آساطر کرد .

جمعیت تهران در سال 1345 که هنوز همه تبعات برنامه های انقلاب سفید و اصلاحات ارضی کاملاً بروز نکرده بود به سه میلیون نفر رسید . مهاجرت بی رویه و بدون پشتوانه از روستا به شهر زیر بنای بسیاری از ملودرامهای سینمای ایران را ساخت . مهدی میر صمدزاده در سال 1346 "معجزه" را بر اساس قصه بلبل مزرعه باز سازی کرد ، معقوله اصلاحات ارضی را هم به آن افزود .

ولی صدور و پروانه فیلم مشروط به اصلاح صحنه هایی شد که به زعم اداره کل نظارت و نمایش خلاف موازین قانون تقسیم اراضی و وظایف یک سپاهی دانش بود .

معجزه پس از جرح و تعدیلهایی بنمایش در آمد. از نیمه دوم این دهه تب و تاب تبلیغات رژیم در باب معقوله اصلاحات ارضی کاهش یافت و با موج قارونیسیم فیلمهای روستایی نیز به حاشیه رانده شد.

کانون سوسیالیست های کارگری

<http://www.socialist-workers.org/>

**پیشنهادات و نظرات خود را
می توانید به این ایمیل آدرس ارسال
نمائید.**

kargar.socilaist@gmail.com